ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

A Review of the Philosophical Thoughts of Deleuze and Guattari on the Phenomenon of the City

Negin Samadi Kafi
Faculty of Art and Architecture, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Mojtaba Rafieian, Ph.D.*
Professor, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Kaveh Rashidzadeh, Ph.D.
Assistant Professor, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Mahmud Rezaei, Ph.D.
Associate Professor, Faculty of Arts and Architecture, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Received: April 21, 2024
Revised: October 10, 2024
Accepted: October 19, 2024

(Pages: 83–116)

Samadi Kafi, Negin, and Mojtaba Rafieian, Kaveh Rashidzadeh, Mahmud Rezaei. "A Review of the Philosophical Thoughts of Deleuze and Guattari on the Phenomenon of the City". *Soffeh* 36, no. 3 (2026): 83–116.

DOI: http://doi.org/10.48308/soffeh.2025.233554.1296

Keywords:
Agencement, Assemblage, Palimpsest, One-Multiplicity, Orgiastic Representation, Event, Threshold.

Abstract:

Background and Objectives: Drawing on the philosophical frameworks of Deleuze and Guattari, this study critically examines Assemblage Theory

*. Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

*. Corresponding Author Email Address: Rafiei_m@modares.ac.ir

http://doi.org/10.48308/soffeh.2025.233554.1296

as articulated by Manuel DeLanda, with particular attention to its underexplored implications for urban analysis. The study pursues two main objectives. First, it seeks to establish a coherent and structured framework for the semantic and functional interrogation of key philosophical constructs in Deleuze and Guattari's thought, specifically as they relate to urban phenomena. Second, it aims to re-evaluate Assemblage Theory by identifying conceptual gaps and offering a nuanced interpretive lens for understanding the city. By integrating these perspectives, the research contributes to a deeper and more comprehensive representation of urban realities.

Materials and Methods: This research adopts an emancipatory paradigm, combining rigorous logical reasoning with a hermeneutic approach aimed at uncovering latent meanings in both primary and secondary texts. The methodological foundation rests on extensive textual analysis of the works of Deleuze, Guattari, and DeLanda, enabling the systematic identification of overlooked dimensions within Assemblage Theory. Complementing this analysis, the study introduces an orgiastic representational approach, designed to capture the city's semantic multiplicities and dynamic processes in ways not previously articulated in urban research.

Results and Conclusion: Findings indicate that Assemblage Theory conceptualises the city as an intricate phenomenon composed of both virtual and actual realities. This duality positions the city as a methodological space that is simultaneously structured and unstable, allowing researchers, designers, and urban managers to navigate its inherent complexities. Through the lens of assemblage, the city emerges as an abstract spatial system capable of history-making, place-making, idea generation, and cultivating diverse forms of being. Its threshold spaces function as intermediaries enabling the alignment and integration of extensive datasets, generating novel analytical and practical insights within urban studies. The research thus highlights the city's potential as a dynamic and generative entity, whose ontological multiplicity can inform both theoretical inquiry and applied urban practice.

درنگی بر اندیشه‌های فلسفی دُلوز و گاتاری بر پدیدهٔ شهر[1]

نگین صمدی کافی[2]

مجتبی رفیعیان[3]

استاد دانشکدهٔ هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

محمود رضایی[5]

دانشیار دانشکدهٔ هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

کاوه رشیدزاده[4]

استادیار دانشکدهٔ معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

دریافت: ۲ اردیبهشت ۱۴۰۳
بازبینی: ۱۹ مهر ۱۴۰۳
پذیرش: ۲۸ مهر ۱۴۰۳
(صفحهٔ ۸۳ – ۱۱۶)

صمدی کافی، نگین، و مجتبی رفیعیان، کاوه رشیدزاده، محمود رضایی. «درنگی بر اندیشه‌های فلسفی دُلوز و گاتاری بر پدیدهٔ شهر». فصلنامهٔ علمی معماری و شهرسازی صفه، سال ۳۶، شمارهٔ ۳ (۱۴۰۵): ۸۳–۱۱۶.

کلیدواژگان: آژانسمان، اسمبلیج، پالیمپسست، یک / چندگانگی، بازنمایی اُرگیاستیک، رویداد، آستانه.

چکیده

اهداف و پیشینه: در پژوهش حاضر با الهام از خوانش اندیشه‌های فلسفی دُلوز و گاتاری، نظریهٔ اسمبلیج (هم‌آرایی) مانوئل دِلاندا بررسی می‌شود. هدف اصلی آشکارسازی جوانب نادیده‌شدهٔ در نظریهٔ اسمبلیج است که در تحلیل‌های مفهوم شهر کمتر بدانها توجه می‌شود. در این پژوهش از یک‌سو، به بیان چارچوبی واحد و ساختارمند برای تشریح معنایی و عملکردی واژگان چندگانه در فلسفهٔ دِلوز و گاتاری با تأکید بر پدیدهٔ شهر پرداخته می‌شود، و از سوی دیگر، بازاندیشی و تحلیل انتقادی از نظریهٔ اسمبلیج دنبال می‌گردد؛ در این رویکرد شناسایی شکاف‌های موجود در درک فلسفی شهر و بیان بازنمایی عمیق‌تری از این پدیده مورد نظر است.

مواد و روش‌ها: در این مطالعه، در فضای پارادایم آزادپژوهی، از استدلال منطقی و روش اکتشاف معنای مستتر در متون استفاده شده است. پژوهش بر پایهٔ مطالعات گستردهٔ منابع دست اول و دوم در تحلیل و تفسیر اندیشه‌های دِلوز، گاتاری، و دِلاندا استوار است. تحت این روش، تلاش شده است تا شکاف‌های موجود در درک فلسفی شهر شناسایی و درعین‌حال، بازنمایی اُرگیاستیک به‌مثابهٔ شیوه‌ای متفاوت و عمیق‌تر برای تفسیر دستگاه معنایی شهر معرفی شود. با این رویکرد، پژوهشگر می‌تواند با تحلیل دقیق و منطقی، جنبه‌های نادیده‌شدهٔ نظریهٔ اسمبلیج را آشکار کند.

نتایج و جمع‌بندی: نتایج این پژوهش نشان می‌دهد در نظریهٔ روشمند اسمبلیج، شهر پدیده‌ای متشکل از واقعیت‌های درون‌ماندگار «امر بالقوه» و «امر بالفعل» تعریف می‌شود. این منطق تحلیلی به این نتیجه می‌رسد که شهرْ فضایی روش‌شناختی برای پژوهشگران، طراحان، و مدیران شهری است و درعین پایایی، ناپایایی در سازه‌های معنایی خود دارد. از نظریه و روش هم‌آرایی می‌توان دستگاه فضایی انتزاعی‌ای برای شهر شناسایی کرد که با نگرشی متفاوت از تاریخ‌سازی، مکان‌سازی، ایده‌سازی، و هستی‌سازی چندگانه همراه است. این دیدگاه، به‌دلیل برخورداری از فضای میانی ـ آستانه‌ای و امکان هم‌آرایی داده‌های بسیار، دستاوردهای چندگانه‌ای را در عرصهٔ شهر و مطالعات شهری فراهم می‌آورد.

مقدمه

آژانسمان، یا به بیان دیگر تفکر اسمبلیج[6]، در مباحث نظری کشورمان و به‌ویژه در قلمرو اندیشه‌های شهر و شهرسازی، مفهومی نوپا و با

۱. مقالهٔ حاضر برگرفته از رسالهٔ دکتری نگارندهٔ اول با عنوان *آشکارسازی تاشدگی‌های پالیمپسستوئسیِ مکان بر پایهٔ نظریه و روش‌شناسی سرهم‌بندی؛ نمونهٔ موردی: محدودهٔ تاریخی شهر تهران* است که به راهنمایی نگارندگان دوم و سوم و مشاورهٔ نگارندهٔ چهارم در در ۲۷ بهمن‌ماه سال ۱۴۰۳ دفاع شده است.

۲. دکتری شهرسازی، دانشکدهٔ هنر و معماری، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
negin.samadikafi@gmail.com

۳. نویسندهٔ مسئول
Rafiei_m@modares.ac.ir

4. k_rashidzadeh@sbu.ac.ir

5. Mahmud.Rezaei@iau.ac.ir

6. agencement, assemblage thinking

*. Corresponding Author Email Address: Rafiei_m@modares.ac.ir

http://doi.org/10.48308/soffeh.2025.233554.1296

*. Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

پرسش‌های تحقیق

پرسش اصلی

ـ بازاندیشی دربارهٔ شهر و همچنین روابط شهر با سایر موجودیت‌ها بر پایهٔ نظریهٔ اسمبلیج شامل چه مواردی است؟

پرسش‌های فرعی

۱. ساختار دستگاه انتزاعی یک/ چندگانهٔ فضایی موجودیت شهر از منظر نظریهٔ هم‌آرایی به چه صورتی است؟

۲. ساختار یک/ چندگانهٔ فضایی موجودیت شهر و روابط آن با سایر موجودیت‌ها در مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان از منظر نظریهٔ هم‌آرایی را چگونه می‌توان بازنمایی کرد؟

پیشینه‌ای بسیار اندک است. بااین‌حال اغلب واژهٔ اسمبلیج منشأ توجه به این تفکر قلمداد شده است. در کنار اندک منابع علمی در درک معنایی و کاربردی این تفکر، فقدان یک چارچوب مفهومی به‌منظور درک مناسبات و یا تغییر مناسبات حاکم بر شهر و محتوای سازندهٔ آن، یکی از چالش‌ها وکمبودهای نظری این حوزه محسوب می‌شود. در این پژوهش سعی شده با اتکا به نظریهٔ اسمبلیجِ مانوئل دِلاندا[۷] که بر پایه‌های فلسفی اندیشه‌های ژیل دُلوز[۸] و فیلیکس گاتاری[۹] بسط یافته است، فقدان نظری موجود رفع گردد و با پایبندی و رجعت به مفهوم اصلی آژانسمان دُلوزی و بر پایهٔ مفهوم نظری شهر و فضای شهری، دو شکاف در نظریهٔ اسمبلیج دِلاندا را تشریح شود:

ـ شکاف اول آن است که، در آثار دِلاندا و در سایر پژوهش‌ها[۱۰] نمی‌توان ساختار[۱۱] واحدی از سبک، گفتمان، و منطق زیربناییِ ادبیات دُلوز و تکثّر مفاهیم درونی آن یافت، به‌گونه‌ای‌که بتوان از قابلیت‌های نظری و عملی آن ساختار برای خوانش موجودیتی[۱۲] مانند شهر استفاده کرد. پیرو این مسئله، در مقالهٔ حاضر سعی شده است سبک خاص دُلوز، که به‌طور ظریفی در پس دیدگاه‌های لایه‌لایه، پیچیده، و درهم‌تنیدهٔ او پنهان است، در میان آثار خودش، آشکار گردد.

شکاف دوم آن است که نظریهٔ اسمبلیجِ دِلاندا در بخش قابل‌توجهی از ادبیات موضوع، عمدتاً چارچوبی نظریِ منسجم، تثبیت‌شده، و قابل‌اتکا تلقی شده و ازاین‌رو، مبانی فلسفی، مفروضات نظری، و محدودیت‌های آن کمتر در معرض نقدهای بنیادین بوده است.[۱۳] با وجود کاربرد گستردهٔ این نظریه در مطالعات شهری، دِلاندا در فرایند صورت‌بندی نظریهٔ خود، ضمن بهره‌گیری از تفاسیر گوناگون فلسفهٔ دلوز، صورت‌بندی متفاوتی از آن بیانْ و برخی از مؤلفه‌های بنیادین این فلسفه را حذف، بازتفسیر، یا کمرنگ کرده است؛[۱۴] این امر موجب فاصله‌گیری خوانش وی از صورت‌بندی نخستین دلوز و گاتاری و عرضهٔ شرحی متفاوت از نظریهٔ اسمبلیج شده است. از منظر محققان پژوهش حاضر، این بازخوانی با کاستی‌های نظری همراه است؛ ازاین‌رو، کاربرد این نظریه در تحلیل شهر نیز، همانند هر چارچوب نظری دیگر، مستلزم ارزیابی انتقادی مبانی، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های آن است.

در این پژوهش به‌منظور درک کامل دامنهٔ معنایی نظریهٔ یادشده، در

۷. Manuel Delanda نویسنده، هنرمند، و فیلسوف مکزیکی، ۱۹۵۲–

۸. Gilles Deleuze فیلسوف فرانسوی، ۱۹۵۰– ۱۹۹۵

۹. Félix Guattari فیلسوف فرانسوی، ۱۹۳۰– ۱۹۹۲

۱۰. به آثار این نویسندگان در منابع انتهایی مراجعه شود.

۱۱. Structure: «ساختار» که دُلوز (G. Deleuze, "How Do We Recognize Structuralism?", in *The Two-Fold Thought of Deleuze and Guattari: Intersections and Animations* (New York: The Guilford Press, (1990), 258-282. از آن سخن می‌گوید بدین‌شرح است: «شکلی از بی‌شکلی و بی‌نیازی از حضور مطلق، به‌منزلهٔ گیرنده‌ای است که برای حضور جزئی عمل می‌کند و به‌طور پیوسته و تدریجی رویدادها را تکمیل و درنهایت در قالب رویدادهای جایگزین آشکارسازی می‌کند. بنابراین در این روند حالات زیادی از تکینگی‌های بالقوه آشکار خواهند شد. این ساختار پویا، نامرئی، و بی‌زمان در فضای آستانه‌ای متلاطم و بی‌نظمی مستقر است» (C.V. Boundas and V. Tentokali, *Architectural and Urban Reflections After Deleuze and Guattari* (Rowman and Littlefield, 2017), 114). منظور از ساختار یک الگوی واحدْ چارچوب ←

شالودهٔ فلسفیِ آن تمرکز و سعی شده است تا نسخه‌ای متمایز از نظریهٔ اسمبلیج استخراج و عرضه شود تا نشان دهد: این نظریه برای درک عمیق‌تر معنای شهر مفید و کاربردی است و جنبهٔ عملی نیز دارد و همچون یک لنز ما را قادر به دیدن و جنبه‌های نهانی و چندگانه‌ای از موجودیت‌ها (مانند شهر) را برایمان آشکار می‌کند[۱۵] که قبلاً نمی‌توانستیم ببینیم و درک کنیم».[۱۶] همچنین نگارندگان در فهمی تازه[۱۷] از این نظریه، در مفهوم‌سازی‌ها، بازنمایی‌ها، و تصویرسازی‌هایی پیرامون شهر و فضا[۱۸]ی شهر، ویژگی‌ها، تاریخ، و روابط شهر با سایر موجودیت‌ها در مقیاس‌های خُرد و کلان تمرکز کرده‌اند و عملکردهای چندگانهٔ آن را شرح می‌دهند.

در بازنمایی ساختار این دستگاه انتزاعی[۱۹]، روش جدیدی تحت عنوانِ «بازنمایی اُرگیاستیک» معرفی می‌شود که خود حاصل درکِ جدیدی از فلسفهٔ دُلوزی است. پیرو این روش، کلیّت ساختار به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که نظریهٔ اسمبلیج به‌طور خودکار روش یا رویه‌ای اکتشافی را می‌سازد که بر اساس آنْ امکان شناخت‌شناسی و تجزیه‌وتحلیل عمیقی در بازاندیشی دربارهٔ موجودیت شهر فراهم می‌شود؛ به‌همین‌دلیل نظریه‌ای روش‌مند است که چگونگی سازوکار آنْ هستی‌شناسی متفاوتی را برای شهر به ارمغان می‌آورد.

۱. شهر و نظریهٔ اسمبلیج دِلاندا

با توجه به نوپا بودن نظریهٔ اسمبلیج در کشورمان، لازم بود منابع متنوعی در خصوص این نظریه و پدیدهٔ شهر بررسی شود. در این کاوش مطالعات مانوئل دلاندا، پایه‌گذار این نظریه، مطالعه شد. عمیق شدن در ریشه‌های مطالعاتی او، آثار فلسفی دُلوز و گاتاری را منابع دست اول به ما شناساند که لازم بود بررسی‌هایی در خصوص آن‌ها انجام شود. طبق نتیجهٔ این بررسی، نظریهٔ اسمبلیج در تحقیقات مختلف منبع اصلی است[۲۰] و تحقیقات اندکی را می‌توان یافت که آثار خود را بر پشتوانهٔ تفاسیر دُلوز و گاتاری پیش برده باشند. بی‌شک دلیل اصلی، پیچیدگی زیاد از حد منبع اصلی یعنی آثار دُلوز و گاتاری است و به‌راحتی نمی‌توان تعاریف ساده‌ای از آن برگرفت. عمدهٔ تحقیقات انجام‌شده به‌منزلهٔ منابع دست دومی هستند که پژوهشگران آنها ضمن پذیرش نظریهٔ اسمبلیج دِلاندا، آن را عاری از هر گونه شکاف دانسته‌اند، بی‌آنکه از پایبندی آن به پایه‌های فلسفی‌اش مطمئن باشند. به عبارت دیگر، در تحقیقات معدودی به‌طور عمیق بر فلسفهٔ دُلوز به‌منزلهٔ منابع دست اول پرداخته شده است. مشکل اصلی این است که دلاندا مفاهیم دُلوز و گاتاری را اصلاح و روش‌های جدیدی برای اندیشیدن دربارهٔ اسمبلیج معرفی می‌کند، به‌طوری‌که در این میان مواردی مانند مفهوم «میل»، یکی از مفاهیم شاخص در فلسفهٔ دُلوزی، را نادیده گرفته است. پیرو این مسئله، شکاف‌هایی در قالب انحرافات کوچک و بزری در نظریهٔ اسمبلیج دِلاندا پیرامون فلسفهٔ دُلوز و گاتاری قابل‌شناسایی است؛ که نتیجهٔ آن نادیده گیری جوانب چندگانهٔ دیگری از شهر است.[۲۱] خلأ دانش نظری در دو مورد اصلی زیر شناسایی و در بیان نظری تحقیق بر آنها تأکید می‌گردد:

الف) مورد اول زمانی است که پژوهشگر در فضای فلسفهٔ دُلوز و گاتاری عمیق می‌شود و به‌تناسب ادراک و دانشش از این فلسفه، بازخوانی خود را دربارهٔ موجودیتی مانند شهر، نظریه، هستی‌شناسی، روش، تاریخ، و غیره عرضه می‌کند؛ همچنان‌که مانوئل دِلاندا در آثارش با بهره‌گیری از این فلسفه، نظریهٔ اسمبلیج را ایجاد کرده است. در مقایسهٔ نگرش دِلاندا با دُلوز و گاتاری شکاف‌های معنایی زیر قابل‌بیان است:

ـ مفهوم انگلیسی «اسمبلیج» در آثار دِلاندا[۲۲] با آنکه برگردانی از مفهوم فرانسوی «آژانسمانِ» دُلوز و گاتاری است، اما معانی همه‌جانبهٔ آن را در بر نمی‌گیرد؛ بنابراین شهر/ اسمبلیج نیز

→
مفهومی اســت که بتواند افکار دُلوزی را انسجام دهد. اگر بخواهیم نقشه‌نگاری‌ای از نگاه دُلوزی تعریف و مفهوم‌ســازی و درنهایت طراحــی کنیم، باید با نموداری بتوانیم توصیفی از روابط بالقوه بین عناصر را عرضه کنیم کــه امکانی برای رهایی موجودیّت‌ها و آشکارســازی امکان‌های آنها نســبت به چارچوب‌های انتظام‌یافته باشــد (Ibid). شالوده و هستهٔ اصلی این مقاله دســتیابی و بازنمایی همان ساختار بی‌شکل پویا و سیالی مورد نظر دُلوز است.
12. entity

۱۳. برخی پژوهشگران نظریهٔ اسمبلیجِ دِلانــدا را به‌مثابــهٔ چارچوبــی نظریِ تثبیت‌شــده پذیرفته‌اند و بدون بررسی انتقادیِ مبانی فلســفی و نســبت آن با صورت‌بندی نخستین دلوز و گاتاری، آن را مبنای تحلیل‌های خود قرار داده‌اند. از منظر این پژوهش، یکی از کاستی‌های چنین مطالعاتی، غفلــت از تفاوت‌های نظری میان خوانش دلاندا و بنیان‌های اولیه نظریهٔ اسمبلیج نزد دلوز و گاتاری است.

۱۴. ازجملــهٔ ایــن موارد می‌تــوان به به‌حاشیه رفتن مفهوم «میل» در نظریهٔ دلاندا اشاره کرد؛ مفهومی که از دیدگاه دلــوز و گاتاری (Deleuze, G. and F. Guattari. *What Is Philosophy?* (Columbia University Press, (1994)، نیــروی ایجابــی و محرک اصلی فرایندهای متفاوت شدن به‌شمار مــی‌رود. همچنین دلاندا عمدتاً بر جنبهٔ بالفعل موجودیت تأکید می‌کند و به نقش ←

نواقص معنایی و محتوایی در برابر شهر / آژانسمان خواهد داشت.

ـ با اقتباس از آثار دِلاندا[۲۳]، برای موجودیت شهر می‌توان ویژگی‌های «مادی ـ فضایی»[۲۴] و «بیانی ـ اجتماعی»[۲۵] در نظر گرفت که به‌ترتیب شامل «چندگانگی‌های غیرگفتمانی»[۲۶] مادی و «چندگانگی‌های گفتمانی»[۲۷] بیانی است.[۲۸] درحالی‌که بنابر نظر دُلوز و گاتاری[۲۹] علاوه‌بر آن دو، مفهوم بااهمیت دیگری تحت عنوان «میل»[۳۰] نیز برای شهر وجود دارد که تأکید بر آن، فضای عظیمی را برای شهر می‌گشاید.[۳۱]

ـ پیرو آثار دِلاندا، واقعیت موجودیت شهر فقط در جنبهٔ امر بالفعل آن خلاصه می‌شود. درحالی‌که در نگرش دُلوز و گاتاری[۳۲]، موجودیت شهر شامل هر دو واقعیت امر بالقوه و امر بالفعل[۳۳] است. واقعیت امر بالقوه ضمن اولویت بر واقعیت بالفعل مابازایی از آن را نیز در بر دارد. دِلاندا[۳۴] در تبیین مفهوم ماتریالیسم، جنبهٔ بالفعل را بر جنبهٔ بالقوه اولویت می‌دهد؛ درحالی‌که دُلوز و گاتاری از ما می‌خواهند که روش معمول و متعارف دیدن مواد را معکوس کنیم[۳۵] و از دید آنها جنبهٔ بالقوه بر بالفعل اولویت دارد و موجودیت شهر شامل هر دو ماتریالیسم بالفعل و بالقوه است.

ـ دلاندا نسبت به نظریه اسمبلیج، نگرشی اکوسیستمی[۳۶] و مدل‌سازی‌شدهٔ سیستمی جزءبه‌کل، سلسله‌مراتبی، از پیش تعیین‌شده، و فرمول‌بندی‌شدهٔ فرضی دارد که با نگاه او با شهر سازمان‌دهی‌شده مواجه خواهیم بود. او پیشنهاد می‌کند که می‌توان از اسمبلیج‌ها برای مدل‌سازیِ «موجودیت‌هایی» نظیر «شبکه‌های بین‌فردی»[۳۷]، «جنبش‌های عدالت اجتماعی»[۳۸]، «شهرها»، و «دولت‌های ملی» استفاده کرد.[۳۹] دلاندا در ادامهٔ نگرش انتظام‌یافته‌اش، اسمبلیج را به‌مثابهٔ کلی فرض می‌کند که در روابط با اجزای خود به سر می‌برد و ویژگی‌های این کل را چیزی منتج از برهم‌کنش بین اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن می‌داند. اسمبلیج از نگاه دلاندا محصول انباشت و جمع‌شدگیِ اعمالِ اجزا یا فردیت‌های کل است. درحالی‌که دُلوز و گاتاری[۴۰] بر قابلیت مولّدانه و کنشگری موجودیت‌ها در قالب مفهوم «میل» تأکید می‌کنند که منجر به ایجاد تفاوت‌ها می‌شود و ویژگی امکان‌پذیری را به موجودیت‌ها می‌بخشد. درحالی‌که دلاندا در آثار خود[۴۱] فرض می‌کند می‌توان میل را کنترل و حذف کرد و آن را نادیده گرفت. همچنین دُلوز و گاتاری[۴۲] در *آنتی‌ادیپ*[۴۳] بر دستگاه[۴۴] پویای انتزاعی آژانسمان‌ها تأکید می‌کنند که در آن جریان‌های ریزوماتیکی[۴۵] و روابط غیرخطی پیوسته، زمینهٔ تغییرات و متفاوت شدن‌های شهر را میسر می‌کنند. دلیل چنین رویدادی، برخورداری موجودیت از بدن بدون اندامی است که با ایجاد فضای امکان برای شهر منجر به آشکارسازی پیوستهٔ بالقوگی‌های شهر می‌شود. درنتیجه دستگاه انتزاعی پویایی خواهیم داشت که شهر «رهایی‌بخش» را ایجاد می‌کند، نه شهر مدل‌سازی و سازمان‌دهی‌شدهٔ باثبات؛ و می‌تواند ساختارهای سیستمی زیادی را شامل شود.[۴۶] ولی به‌خاطر پویایی‌های آن، هیچ پایایی‌ای در ساختارهای مربوطه وجود ندارد. دربرابر نگرش سیستمیِ جزء ـ کل دِلاندا، از دید دُلوز و گاتاری هر موجودیتی خود می‌تواند به‌منزلهٔ یک «کلِ» پویا، صاحب میل و تأثیرگذار / پذیر تلقی شود[۴۷] که با موجودیت‌های زیادی در مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان مرتبط است. تداوم این روند باعث رویارویی ما با هزارتوهای تودرتویی در دستگاه انتزاعی می‌شود.

ـ در خصوص مفهوم و ماهیت فضا بر پایه‌های نگرش دُلوز و گاتاری کُتب جامع و ارزش‌مندی[۴۸] می‌توان اشاره کرد. اما در هیچ‌یک از آنها تقریباً ساختار معنایی و محتوایی جامعی در خصوص مفهوم‌سازی فضای فکری فلسفهٔ دُلوز و گاتاری را نمی‌توان دید که وفور معناییِ واژگان چندگانهٔ موجود در این فلسفه و روابط میان آنها را پوشش دهد و بازنمایی کند

→
امر بالقوه را، آن‌گونه که در فلسفهٔ دلوز تبیین شده، کمتر توجه می‌کند. این در حالی است که از منظر دلوز (Deleuze, and Guattari, *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophre-nia* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1983) واقعیت همواره مشتمل بر دو ساحت بالقوه و بالفعل است و امر بالقوه نه‌تنها بخشی از واقعیت، بلکه از حیث هستی‌شناختی بر امر بالفعل متقدم است و مابازای بالفعل خود را نیز در بر می‌گیرد.

۱۵. پیرو فلسفهٔ دُلوز هر یک از موجودیّت‌های شهر، فضای شهری، بازار و غیره هزارتوی سیّال و مداوم و به‌منزلهٔ کاغذی هستند که تا شده‌اند و به چین یا تاشدگی‌های fold بی‌نهایتی تقسیم‌بندی شده‌اند. هر تاشدگی همیشه درون تاشدگی دیگری «تا» می‌شود مانند غاری درون غار دیگر؛ و این روند تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند به‌این‌دلیل که به قول سالدانها، هر موجودیّتی از پیچیدگی‌های ناآشکاری برخوردار است و آشکارسازی واقعیت آن‌ها به‌منزلهٔ unfolding است (G. Delouze, *The Fold: Leibniz and Bbaroque* (London: The Athlone Press, 1993); A. Saldanha, *Space after Deleuze* (Bloomsbury Publishing, 2017), 203).

۱۶. این عبارت نقل قولی از دُلوز در گفتگوی او با میشل فوکو در سال ۱۹۷۷ با موضوعیّت «روشنفکران و ←

و درعین‌حال بتواند بازنماییِ همخوان با این فلسفه را برای خوانشِ قابلیت‌های چندگانهٔ موجودیتی مانند شهر و فضای آن آشکار کند. در این پژوهش، به‌منظور بازنمایی این ساختار، روش جدیدی تحت عنوان بازنمایی اُرگیاستیک معرفی می‌گردد که با ایجاد نقشه‌نگاری‌ها یا بازنمایی‌های پویا، در آشکارسازی سیّالیّت‌ها و جریان‌یافتگی‌های موجودیت شهر یا روابط آن با سایر موجودیت‌ها مؤثر واقع شود. با چنین امری محتوای فکری و نظری نظریهٔ هم‌آرایی در عمل نظریه‌ای کاربردی و روش‌مند با قابلیت تولید روش انحصاری معرفی می‌شود. این روشِ بازنمایی و حلقهٔ مفقودهٔ دیگر در تحقیقات پیشین، در پژوهش حاضر در پی کشف آن هستیم.

ب) مورد دوم زمانی است که پژوهشگری بر پایهٔ نظریهٔ اسمبلیج دِلاندا، خوانش جدیدی در خصوص امکان‌ها و ظرفیت‌های موجودیت(هایی) که هست (هستند) عرضه می‌کند. پیرو مورد «الف»، شکاف اصلی در حالت «ب» این است که کاستی‌های نظریهٔ اسمبلیج در خروجی‌های حاصل از تحقیقات مرتبط با آن و نیز در مفاهیم ناهمخوان و ناهماهنگ با اندیشه‌های دُلوزی انعکاس خواهد یافت. درواقع با اقتباس از نظریهٔ اسمبلیجِ دِلاندا، شهر به‌منزلهٔ موجودیتی سازمان‌یافته معرفی می‌شود و در روند متفاوت شدن‌هایش به مواردی مانند انتظام‌یافتگی، مولاری[۴۹]، ترتیب زمانی، نگرش سلسله‌مراتبی[۵۰]، روابط جزء و کل در نگرش سیستمی[۵۱]، روابط خطی و ثبات‌یافته[۵۲]، روش همبستگی در روابط خطی ثابت میان چند متغیر مشخص مستقل و وابسته، پایایی[۵۳] روبه‌رو می‌شویم که فاقد هرگونه انعطاف‌پذیری و تغییر هستند و نمی‌توانند با ماهیت پویای فضای دُلوزی همخوان باشند. چنین نگرشی به‌صورت تقلیل‌گرایانه، ساختارمند، و محدودکننده است؛ چون پیرو نظر دُلوز در دستگاه توپولوژیکی[۵۴] موجودیت شهر، در مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان موجودیت‌های پویایی خواهیم داشت که هیچ‌یک بر دیگری برتری ندارد و هرکدام به‌واسطهٔ ویژگی رابطه‌ای و رهایی‌بخشی از قابلیت تأثیرگذاری / پذیریِ چندگانه بر / از کلیّت عناصر و اجزای سازندهٔ دستگاه برخوردار است.

۲. میل شهر[۵۵] ـ حلقهٔ مفقوده در نظریهٔ اسمبلیج دِلاندا

ابتدا ضروری است به ریشه‌یابی واژهٔ اسمبلیج پرداخته شود. با لحاظ طرح فلسفی این مفهوم، به‌مثابهٔ نوعی نظریه‌پردازی، باید گفت شالودهٔ این مفهوم را می‌توان در واژهٔ کلیدی فلسفی فرانسوی «آژانسمان» دُلوز و گاتاری دانست که بعدها در پی آن، مانوئل دِلاندا نظریهٔ اسمبلیج را طرح کرده است.[۵۶] بنابراین لازم است مقایسه‌ای در خصوص جنبه‌های محتوایی و معنایی این دو واژه انجام دهیم تا بدانیم دِلاندا تا چه اندازه بر منابع اولیهٔ خود پایبند بوده است. هدف دُلوز و گاتاری[۵۷] در کاربرد واژهٔ آژانسمانْ ایجادِ به‌هم‌ریختگی و برهم‌زنیِ واژهٔ «آرایه‌مان»[۵۸] است چون باور دارند هرگونه نظم و الگو و ساختارمندی، چارچوب‌ها و الحاقات تحمیل‌شده در موجودیتی مانند شهرْ باعث ایجاد محدودیّت و مرزبندیِ آن است که راه را برای هرگونه رهایی‌بخشی، امکان‌سازی‌ها، و ایجاد تفاوت‌های آن مسدود می‌کند.[۵۹] آژانسمان مشتق‌شده از واژهٔ agencer است که طبق گفتهٔ لو رابرتز کالینز[۶۰] به معنی «انتظام‌دادن، چیدمان‌کردن، یا کنار هم قرار دادن» است. این معانی به جای یک وضعیت ایستا، یک فرایند در حال انجام را توصیف می‌کند و مغایرت زیادی با واژهٔ اسمبلیج به معنای «پیوستن، جمع‌آوری، جمع‌کردن» دارد.[۶۱] در نقل قولی از دُلوز و گاتاری گفته‌اند:

> موجودیت شهر همچون رودخانه و آبشار[۶۲] پیوسته در حرکت[۶۳]، هرچه را پشت سر خود برمی‌اندازد، به‌سوی ایجاد دیگری می‌رود، و پیوسته رو به تغییر است.[۶۴]

گاتاری می‌گوید:

→ قدرت» است (M. Foucault and G. Deleuze. "Intellectuals and Power ". In *Language, Counter-memory, Practice: Selected Essays and Interviews*, 1977, 288).

۱۷. در این مقاله با محوریت اندیشه‌های دُلوز و گاتاری، نسبت به این نظریهٔ اسمبلیج دلاندا بازنگری شده است.

۱۸. دُلوز باور دارد: «فضا یک ظرف خنثی و بدون کیفیت نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از ایده‌ها و ساختارهای واجد شرایط را در بر گرفته است که خود را به‌واسطهٔ تجربه‌ها نشان خواهند داد» (B. Langer, B." The House that Gilles Built, Absolute Motion", *DATUTOP*, 22 (2002): 30).

19. abstract apparatus

۲۰. مجموعهٔ قابل‌توجهی از کارها نیز تحت عنوان نظریهٔ اسمبلیج قرار می‌گیرند که نه‌تنها به‌هیچ‌وجه وام‌گرفته از آثار دُلوز و گاتاری نیستند، بلکه حتی «شباهت خانوادگی» نیز به آن ندارند.

۲۱. مواردی مانند نظریهٔ کنشگر شبکه از آثار برونو لاتور، ماتریالیسم جدید از آثار مانوئل دلاندا، جین بنت، و ویلیام کانولی از نمونه‌ها آثار شاخص و برجسته‌ای هستند که با مقولهٔ نظریهٔ اسمبلیج مطابقت دارند و به‌نوعی به ریشه‌های فلسفی دُلوز و گاتاری وابسته‌اند. بااین‌حال، آنها همه‌چیز را مطابق روش خود پیش بُرده‌اند و با این اندیشه‌های فلسفی مغایرت‌ها و بلکه تضادهایی دارند.

> آژانسمان مفهومی بسیار فراگیر و گسترده است و به شکل‌گیری ناخودآگاه[۶۵] اشاره می‌کند ... و ادراک آن در مقایسه با واژهٔ پیچیدگی[۶۶] شاید در ابتدا مشکل باشد، ولی گستردگی معنایی آن به‌قدری زیاد است که امکان اتصالش به مفاهیم دیگری مانند دستگاه فراهم است.[۶۷]

آژانسمان با مفاهیمی مانند تداوم، پیوستگی، دائمی و همیشگی بودن، وجود جریان‌ها و فرایندهای دائمی متفاوت شدن، ایجابیّت[۶۸]ها، حرکات ریزومی[۶۹]، سیّالیّت‌ها، پویایی‌ها، و تولید تفاوت‌های بسیار همراه است؛[۷۰] بااین‌حال دِلاندا به‌قدری در ساده‌سازی افکار دُلوز و گاتاری پیش می‌رود که منجر به کاهش درک مفهوم اصلی آن می‌شود و می‌توان شکاف‌هایی را مبنی بر فاصلهٔ زیاد از مبداء خود و تقلیل محتوای آن یافت، به‌طوری‌که مواردی افزوده یا کاسته‌شده در آن هست که درواقع در زیردستهٔ دُلوز و گاتاری جا زده شده است.[۷۱]

در خصوص مفهوم «میل» که یکی از حلقه‌های مفقودهٔ دلانداست، باید به کنشگرانی پرداخت که چنین قابلیتی دارند ــ یعنی برخورداری از میل به انجام کاری. در این مورد دُلوز و گاتاری[۷۲] در کتاب *تفاوت و تکرار* به عاملیت‌های انسانی و غیرانسانی پرداخته‌اند. نگرش آنها دربارهٔ عاملیت‌های غیرانسانی، افق‌های جدیدی فراروی ما می‌گشاید و مواردی از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های عاملیت‌های غیرانسانی را وارد جریان بازی‌های قدرت می‌کند و نقش‌آفرینی‌هایشان را می‌نمایاند. این اقدام در به چالش کشیدن برتری انسانی و گذاشتن انسان در جهان فراانسانی مفید بوده است.[۷۳] شدت اهمیت نظر دُلوز به مقولهٔ غیرانسانی در کنار انسانی در کتاب *هزار فلات* به اوج خود می‌رسد.[۷۴] دُلوز و گاتاری[۷۵] در تجربه‌گرایی استعلایی[۷۶] خود باور دارند که هرآنچه جنبهٔ کنشگری و عاملیت دارد، لزوماً در دستهٔ عوامل انسانی گنجانده نمی‌شود؛ بلکه می‌تواند شامل عاملیت‌های غیرانسانی نیز باشد.[۷۷] مفاهیم مختلف در ادبیات دُلوزی به گونه‌ای «انسانی» را در کنار «غیرانسانی» قرار می‌دهد؛ به‌طور مثال مفهومِ «تبدیل شدن»[۷۸] دُلوز و گاتاری امکان توجه به جنبهٔ کنشگرانهٔ انسانی در زمینهٔ وسیع‌تر حتی غیرانسانی را می‌دهد. همچنین مفهوم «اسمبلیج» ضمن آنکه نحوهٔ هم‌آراییِ چیزها در شبکه‌های پیچیده را توضیح می‌دهد، امکان تصور «روشی» دربارهٔ مشارکت‌پذیری موجودیت‌های مختلف با هم را در راستای ایجاد واقعیت یا بودن جدید فراهم می‌کند.[۷۹]

در ادامه به پاره‌های از شکاف‌های دلاندایی دربارهٔ فلسفهٔ دُلوزی می‌پردازیم که نکتهٔ جالب توجه در همهٔ آنها، واژهٔ کلیدی «میل» است که از ماهیت روش‌شناسانه و عمل‌گرایانه به‌دلیل ایجاد فرایندهای متفاوت شدن برای موجودیت شهر و ایجابیّت‌های آن برخوردار است:

الف) با حذف مفهوم میل که حذف بسیاری از مفاهیم دیگر در فلسفهٔ دُلوز و گاتاری را به‌دنبال دارد، هرگونه جنبهٔ محتوایی و معنایی ناقص خواهد بود؛ یعنی حذف مفهوم میل، نه‌تنها تلاش‌های دُلوز و گاتاری را قابل‌درک نمی‌کند، بلکه در مفهوم‌سازی توانایی ایجابیّت و قدرت کنشگری موجودیت‌ها به‌منزلهٔ اسمبلیج نیز خلل ایجاد می‌کند. در تحقیقات پیشین پیرامون موجودیت‌ها بر پایهٔ نظریهٔ اسمبلیج می‌توان به شهرها، شبکه‌های برق[۸۰]، آزمایشگاه‌ها، و بازارها[۸۱] اشاره کرد[۸۲] که در تحقیقات در این زمینه‌ها بر سیستم‌های به‌هم‌پیوستهٔ اشیا[۸۳] تأکید می‌شود. بااین‌حال در هرکدام یک فرض دفاع‌ناپذیر وجود دارد که می‌توان به‌نحوی میل را «کنترل» کرد و درنتیجه آن را نادیده گرفت، یا به‌هرحال آن را یک متغیر خنثی تلقی کرد که نیازی به بررسی جداگانه ندارد و حتی بنت[۸۴] تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید: «میل مقولهٔ مهمی نیست که از طریق آن به اسمبلیج‌ها بیاندیشیم». چنین نگرشی باعث می‌شود اسمبلیج‌ها به دستگاه‌های صرفاً بی‌میل و باثبات تبدیل شوند

22. Delanda, *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity* (Bloomsbury Publishing, 2006); Delanda, *Assemblage Theory* (Edinburgh University Press, 2016).

23. Ibid; DeLanda, "Space: Extensive and Intensive, Actual and Virtual".

24. spatiality material

25. sociality, express

26. nondiscursive multiplicities

27. discursive multiplicities

28. I. Buchanan, *Assemblage Theory and Method: An Introduction and Guide* (Bloomsbury Academic, 2020), 33.

29. Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy?*.

30. Ibid; M. Purcell, "A New Land: Deleuze and Guattari and Planning", *Planning Theory and Practice*, 14(1) (2013): 20-38.

۳۱. به‌طور مثال یک موجودیّت هرچند خُرد می‌تواند به‌واسطهٔ هم‌آرایی جنبه‌های مادی ـ فضایی، بیانی ـ اجتماعی خود به‌منزلهٔ ظرفیت خُرد سیاسی و میلی تلقی شود که تأثیرپذیر و تأثیرگذار بر ارادهٔ سیاسی حتی در مقیاس کلان باشد.

32. G. Deleuze and F. Guattari, *A Thousand Plateaus*, transl. B. Massumi (London: Athlone, 1987), 43-45.

که قدرت کنشگری، ایجابیّت، تأثیرگذاری / پذیری و تغییر ندارند و این شکاف اساسی کاملاً با فلسفهٔ دُلوز مغایرت دارد و بی‌توجه به بسیاری از قابلیت‌های موجودیت شهر است.

ب) در نمودار دلاندا[۸۵] شکاف‌هایی قابل‌تفسیر است (ت ۱).

در تحلیل «ت ۱» و مفهوم اسمبلیج برطبق دیدگاه دِلاندا، به دو بخش اصلی قالب دو محور نمایانگر موجودیت و فرایندهایی که در آن اتفاق می‌افتد، می‌رسیم: بخش اول، جنبه‌های «مادی ـ فضایی» و «بیانی ـ اجتماعی» و بخش دوم، فرایندهای متفاوت شدن تحت عنوان قلمروسازی[۸۶] / ثبات‌یافتگی و قلمروزُدایی[۸۷] / بی‌ثباتی.

ـ در خصوص بخش اول، جنبهٔ مادی ـ فضایی شامل ویژگی‌هایی است که فضا را اشغال کرده‌اند و واقعیت چیزی است که قابلیت تشخیص و تمایز را دارد؛ چون به مرزبندی، ثبات، و محدودیّت خاصی از قلمروسازی رسیده‌اند، بنابراین امر یادشده به هرآنچه از عینیت برخوردار است، اشاره می‌کند: جنبهٔ بیانی ـ اجتماعی به ویژگی‌های کیفی می‌پردازد که با جنبه‌های بیانی سروکار دارند و بر ذهنیت انسان‌ها تأثیر می‌گذارند؛ مانند ایجاد تنش‌های عاطفی و احساسی از قبیل «عشق، نفرت، اشتیاق، شادی، غم، شرّ، ترس، مهربانی، و تمایل»،[۸۸] بیان طبیعی مناظر، شیوه‌های بیان قدرت نظامی و حاکمیت سیاسی، بیان وفاداری‌های ملی‌گرایانه در دولت‌های ملی از طریق پرچم‌ها و سرودها، رژه‌ها، و جشن‌ها، و نقش بیانی در قالب سبک طراحی شهری تحت عنوان «شیوهٔ بزرگ» در شهرهایی که به پایتخت ملی تبدیل شدند؛ به‌طور مثال در سبک باروک خیابان‌های وسیعی ساخته و با درختان پوشیده شد: مناظر وسیعی خلق شد که با ردیف‌های طولانی نماهای یکنواخت قاب‌شده و ابلیسک‌ها، طاق‌های پیروزی، یا مجسمه‌ها مشخص شده‌اند.[۸۹] بااین‌حال مفهوم «میل» و توابع آن مانند قدرت، مقاومت، عاطفه، و ... که بر جنبهٔ کنشگری و ارادی موجودیت تأکید می‌کنند، نادیده گرفته شده است.

ـ در خصوص بخش دوم، دلاندا در قلمروسازی بر بودن‌های بالفعل‌شده ساختارمند تأکید کرده است و در قلمروزدایی بر متفاوت شدن‌ها. ولی به مقولهٔ امکان شامل بالقوه‌ها و زندگی نازیستهٔ موجودیت، همچنین بدن بدون اندام توجه نکرده است.

پ) دُلوز و گاتاری[۹۰] کنشگران را فارغ از اندازه[۹۱] و مقیاس، برخوردار از میل، قابلیت‌های قدرت، عاطفه[۹۲]، جنبهٔ کنشگری و عاملیت[۹۳]، تأثیرگذار / پذیر و شدّت می‌دانند.[۹۴] طبق این باور، مفاهیم فرعیِ نادیده گرفته‌شده، بی‌اهمیت، و پیش‌پاافتاده نیز می‌توانند کنشگری تأثیرگذار و صاحب میل محسوب شوند. پیرو نظر آنها نمی‌توان مفاهیم حاکی از ثبات، ساختاریافتگی، و یک هستی مطلق را به موجودیت شهر نسبت داد. با اقتباس از تحلیل آنها[۹۵]، موجودیت شهر به‌خاطر روابط تأثیر و تأثر از سایر موجودیت‌ها، پیوسته در حال دگرگونی است و تفاوت‌های جدیدی را ایجاد می‌کند؛ گویا مدام در حال بازنگری به خود است و خودهای چندگانه‌ای را ایجاد می‌کند.

ت ۲ (چپ) حالات سه‌گانهٔ جامد، مایع و گاز برای موجودیت آب، مأخذ:
Delanda, *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity*.

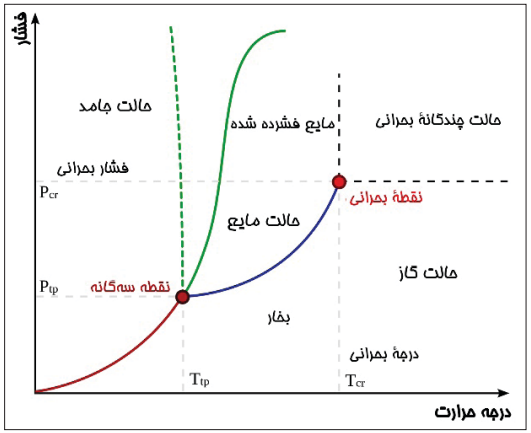

ت ۱ (راست) مفهوم اسمبلیج برطبق دیدگاه دِلاندا، مأخذ: ibid.

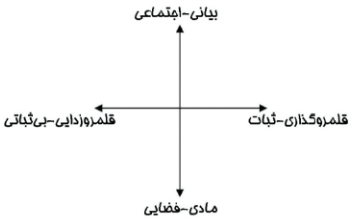

۳۳. اینجا صحبت بر سر دوگانه‌انگاری قدیمی میان عین و ذهن نیست، بلکه به معنای «امر تحقق‌یافته» و «امر تحقق‌نیافته» است؛ چه subjectivity و چه objectivity

34. M. Delanda, "Deleuze, Diagrams, and the Genesis of Form", *Amerikastudien / American Studies*, (2000): 33-41.

35. Buchanan, *Assemblage Theory and Method: An Introduction and Guide*, 131.

36. ecosystem

37. interpersonal networks

38. social justice movements

39. Delanda, *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity*, 5-6.

40. Deleuze and Guattari, *A Thousand Plateaus*, 334.

در مورد مفهوم متفاوت شدن موجودیت در ابتدا مثالی از دلاندا دربارهٔ موجودیت آب اشاره می‌شود؛ سپس از زاویهٔ دید دُلوز و گاتاری به نقد و بررسی آن پرداخته شود. دِلاندا[۹۶] مطابق با «ت ۲» در قالب ایده‌ای خلاقانه، حالات سه‌گانهٔ جامد، مایع، و گاز را برای موجودیت آب در نگرش سیستمی به‌صورت تبدیل شدن‌های تدریجی[۹۷]، سلسله‌مراتبی، برخوردار از انتظام، خطی، و سازمان‌دهی‌شده فرض می‌کند.

از نظر دُلوز و گاتاری[۹۸] کانت از اولین کسانی است که به مفهوم «میل» با قابلیت ایجاد کردن توجه کرد. اما او هستی یا بودن‌های ایجادشده با میل را فقط دارای جنبهٔ بالقوگی و به‌دور از جنبهٔ واقعیت داشتن می‌دانست. به باور دُلوز و گاتاری این نگرش تقلیل‌گرایانه است.

> چون اگر میل را دارای جنبهٔ تولیدگرانه بدانیم، پس آن هستی‌ها یا بودن‌هایی که ایجاد می‌کند نیز باید جنبهٔ واقعیت داشته باشند و این جنبهٔ تولید کردن فقط در دنیای واقعی می‌تواند رخ دهد، حتی اگر به‌لحاظ مادی دارای جنبهٔ ملموس بودن باشند یا نباشد.[۹۹]

میلی چیزی نیست که از نامکان بیاید، بلکه می‌تواند به‌واسطهٔ معیارهای بی‌سابقه و پیش‌بینی‌نشده مجدداً جهت‌دهی شود[۱۰۰] و بر همین اساس واقعیت جدیدی را ایجاد کند.[۱۰۱]

ت) واقعیت «بالقوه»[۱۰۲] و «بالفعل»[۱۰۳] موجودیت شهر: دلاندا فقط بر «واقعیت بالفعل» موجودیت تأکید می‌کند. به عقیدهٔ او می‌توان واقعیت شهر را در مسیری از واقعیت بالفعل به بالقوه شهر در نظر گرفت. درواقع دلاندا با چنین دیدگاهی، مواردی نظیر اولویت ایجادشدگی امر بالقوه قبل از بالفعل همچنین چگونگی سازوکار روابط میان آنها را نادیده گرفته است. او شکل‌یافتگی واقعیت را فقط در جنبهٔ بالفعل آن و همان جنبهٔ بالفعل شهر را زمینه‌ساز ایجاد جنبهٔ بیانی ـ بالقوه ـ می‌داند. ماتریالیسم او فقط بالفعل است. او بر حرکت جریانی از فضای بالفعل به فضای بالقوه باور دارد. این زاویهٔ دید دلاندا از نگاه محققان پژوهش حاضر به‌منزلهٔ نقصانی در ماتریالیسم او تلقی می‌شود.

موجودیت شهر علاوه‌بر واقعیت بالفعل، جنبهٔ واقعیت‌های مجازی شکل‌یافته نیز دارد که این واقعیت‌ها در فضای امکانی به نام بدن بدون اندام شهر مستقر هستند. دُلوز ضمن تأکید بر هر دو موقعیت بالقوه و بالفعل برای موجودیت، سرمنشأ واقعیت بالفعل شهر را واقعیت بالقوهٔ آن می‌داند. او بر نگرش سیستمی (نظام‌مند) نمی‌اندیشد، بلکه بر نگرش ریزومی تأکید می‌کند.

منظور از واقعیت بالقوه همان زندگی نازیسته به‌صورت لایه‌های بودن بالقوه و دارای شکلی است که امکان بالفعل شدنشان می‌تواند باشد. این واقعیت بالقوهٔ شهر مستقر در بدن بدون اندامی است که در اتصال با شهر هست. وجود این واقعیت‌های بالقوه از قدرت کنشگری و قدرت تأثیرگذاری / پذیری «شهر» به‌مثابهٔ کل پویا و عاملیت صاحب میلی حکایت می‌کند و نشان می‌دهد شهر قابلیت ایجاد لایه‌های چندگانه و زیادی دارد که هریک از این واقعیت‌های مجازی چندگانهٔ شهر از شکل خاصی برخوردار و یک‌به‌یک منحصربه‌فرد هستند و می‌توانند مابازای واقعیت‌های چندگانهٔ بالفعل نیز داشته باشند. بالفعل‌شدگی آنها با فراهم بودن شرایط آشکارشدگی‌شان به‌واسطهٔ تلاقی، روابط، عاطفه‌ها، و برخوردهای موجودیت شهر با سایر عاملیت‌ها مقیاس‌های خُرد و کلان امکان‌پذیر است

ث) رویکرد اسمبلیجی دلاندا به‌مثابهٔ سیستم اشیا، این مهم را نادیده می‌گیرد که اولین گام در ایجاد یک اسمبلیج، به‌واسطهٔ «میل» است.[۱۰۴] با فرض دلاندا، زمان داشتن اسمبلیجی متشکل از عناصر و اجزا، ویژگی این اسمبلیج با ویژگی‌های اجزای تشکیل‌دهنده‌اش تعیین می‌شود. درواقع دلاندا اجزا را مقدم بر اسمبلیج می‌داند. درحالی‌که دُلوز و گاتاری[۱۰۵] کاملاً عکس آن می‌اندیشند، آنها ماتریالیسم یا مادیت را میل مولد

41. Delanda, *Assemblage Theory*; Delanda, *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity*.

42. Deleuze and Guattari, *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophre-nia*, 217.

۴۳. Anti-Oedipus: این کتاب (۱۹۷۲) به قلم ژیل دُلوز و فلیکس گاتاری است و عناوین جلد اول و دوم آن به‌ترتیب، *سرمایه‌داری و اسکیزوفرنی* و *هزار فلات* است.

۴۴. Apparatus: منظور فضای بالقوه با جریان‌های ریزوماتیکی و توپولوژیکی است که همهٔ اجزای آن در تکاپو و سَیَلان هستند و پیوسته روند متفاوت شدن‌ها را پشت سر می‌گذارند S. Legg, "Assemblage / Apparatus: Using Deleuze and Foucault", *Area*, 43(2) (2011): 128-129; M. Purcell, "A New Land: Deleuze and Guattari and Planning", *Planning Theory and Practice*, 14(1) (2013): 24; C.M. Dalton, "Rhizomatic Data Assemblages: Mapping New Possibilities for Urban Housing Data", *Urban Geography*, 41(8) (2020): 3; N.J. Fox and P. Alldred, "Applied Research, Diffractive Methodology, and the Research-Assemblage: Challenges and ←

یا تولیدگر می‌دانند و برای میل نقش اولیه و ابتدایی قائلند. به باور آنها این میل اسمبلیج است که عناصر و مواد سازندهٔ خود را انتخاب می‌کند.[۱۰۶] درواقع در هم‌افزایی مواد تشکیل‌دهندهٔ اسمبلیج، هریک از مواد جنبه‌هایی دارند که از سوی اسمبلیج مربوطه به آنها داده شده است.[۱۰۷]

دربارهٔ مفهوم میل و امر متفاوت شدن، نمی‌توان اسمبلیج‌ها را چیزی فارغ از ایده‌ها و امیال شکل‌یافتهٔ بالقوه دانست؛ زیرا طبق باور دُلوز و گاتاری[۱۰۸] نمی‌توان بر همبستگی دائمی و همیشگی در روابط اجزای تشکیل‌دهندهٔ یک اسمبلیج تأکید داشت؛ چون هریک از اجزا به‌خاطر جنبهٔ میل و استقلالشان، چرخهٔ تکامل‌یافتگی منحصربه‌فردی دارند و نمی‌توانند ضرورتاً وابسته به اسمبلیج مورد نظر باشند؛ همچنان‌که همان اسمبلیج (هم‌آرایی) نیز به‌خاطر تمایل به تکامل‌یافتگی[۵] پیوسته در مسیر رهایی از محدودیت و محصوریت و مرزبندی‌های فعلی‌اش حرکت می‌کند و می‌خواهد بالقوه‌هایی از زندگی نازیستهٔ خود را آشکار کند. این نگرش کاملاً مغایر با نگاه دلانداست که بر جوامع همبسته‌ای تأکید می‌کند که اصول و قوانین رفتاری را بر اعضای خود تحمیل می‌کنند، به‌طوری‌که اعضای ناسازگار یا اعمالِ مجازات یا طرد می‌شوند. گویا قواعد رفتاری جوامع به‌طور خودبه‌خود پدید می‌آیند و به‌نوعی انعکاس طرز فکر و احساسات افراد در جوامع نیستند.

۳. هستی‌شناسی مسطح دُلوز و بدن بدون اندام[۱۰۹] شهر

هستی‌شناسی مسطح دُلوزی رویکرد ریزوماتیکی، ضدساختارگرایی، و ضدتکاملی ایجاد می‌کند. در این هستی‌شناسی می‌توان به «سطح» درون‌ماندگاری (همان بدن بدون اندام) و «سطوح» سازمان‌دهی‌شده اشاره کرد. سطح درون‌ماندگاری به‌منزلهٔ «یک»ی است که «چندگانه‌ها»ی زیادی از سطوح سازمان‌دهی‌شده را شامل می‌شود. در هریک از سطوح سازمان‌دهی‌شده، چیزها به شکل عمودی، با سلسله‌مراتب و با انتظام خاصی با هم تعامل دارند که اگر یکی از اجزا مفقود گردد، کل ساختار از هم می‌پاشد. بااین‌حال، این سطوح به‌واسطهٔ بُعد تکاملی‌شان، در روشی خلّاقانه، به مرتبه‌ای از تعالی و توسعه ارتقا می‌یابند و بازنمایی می‌شوند؛ این فضاها متشکل از طرح مجازی‌ای هستند که طی فرایندی شکل می‌گیرند و در امتداد کمال‌یافتگی حرکت می‌کنند. ساختارهای مولاری به‌منزلهٔ سطوح سازمان‌دهی‌شدهٔ هویتمند هستند. اندیشهٔ دُلوزی در سطوح سازمان‌دهی‌شده اهمیت می‌یابد و این فضاها بر اساس برنامه‌ای ازپیش تعیین‌شده فقط تکه‌ای از واقعیت را شکل می‌دهند و بازنمایی می‌کنند.

سطوح سازمان‌دهی‌شده همواره خاصیت انسداد خطوط پرواز را دارند و حرکت‌های قلمروزُدایی را متوقف می‌کنند. عملکرد سطوح سازمان‌دهی‌شده بر اساس ثبات نسبی و هم‌آرایی‌های شکل‌گرفته‌شان، قابلیت تجزیه‌وتحلیل دارند. سطح درون‌ماندگاری برخلاف سطوح سازمان‌دهی‌شده، فاقد بُعد تکاملی است و میدانی از پتانسیل‌های خاصی را برای حالت یا موقعیت یا فرایند کنونی ایجاد می‌کند که نمی‌توان به‌راحتی همهٔ امکان‌های چندگانهٔ آن را بازنمایی کرد؛ چون لازمهٔ ایجاد هریک از این امکان‌ها روابط تأثیر و تأثر موجودیت شهر با سایر موجودیت‌هاست. فضای سطح درون‌ماندگاری می‌توانند به‌طور پیوسته، فرم‌ها، الگوها، چارچوب‌ها، و انتظام‌های شکل‌گرفته در سطوح سازمان‌دهی‌شده را برهم زند؛ یعنی این سطح می‌خواهد از بند سطوح سازمان‌دهی‌شدهٔ ثبات‌یافته جدا شود. انجام این فرایند بی‌پایان است.

سطح درون‌ماندگاری و سطح سازمان‌دهی‌شده در روابط پیوسته و حرکت دائمی هستند. هر دو می‌خواهند از حالت فعلی خارج شوند و با این گریزانی، حالتی از مرگ، نیستی، و

→
Opportunities", *Sociological Research Online*, 28(1) (2023): 101).

۴۵. rhizomatic: ریزومی. دُلوز و گاتاری ریزوم را مدل فضایی فلسفی برای شناخت شهر تعریف کرده‌اند که ارتباط عمیقی با مفهوم هم‌آرایی دارد (*A Thousand Plateaus*). ریزوم‌ها هیچ شکل از پیش تعیین‌شده‌ای ندارند و با محیط اطراف خود به تکامل می‌رسند و در پاسخ به محرک‌های بیرونی و داخلی از نو ظهور می‌یابند. مفهوم ریزوم در تقابل با مفهوم سلسله‌مراتب (hierarchical) طرح می‌شود، همان‌طورکه در دنیای گیاهان لزوماً همهٔ ساختارها درختی و سلسله‌مراتبی نیستند و می‌توانند شبکهٔ همگن نیز باشند (Dalton, "Rhizomatic Data Assemblages: Mapping New Possibilities for Urban Housing Data", 4-5).

۴۶. زمانی که از انتظام، ساختار، یا الگومندی صحبت می‌شود به معنای این نیست که در فضای دُلوزی وجود ندارد، بلکه به‌طور نسبی است و مطلق نیست و فقط در قالب یکی از حالات بودنِ «بالفعل یا بالقوه» موجودیّتی مانند شهر است که به‌صورت سازماندهی‌شده هست.

47. Buchanan, *Assemblage Theory and Method: An Introduction and Guide*, 17; Deleuze and Guattari, *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophre-nia*, 26.

تعلیق را تجربه می‌کنند و درعین‌حال پیوسته خطوط پروازی را می‌رهانند و امکان‌هایی را فعلیت می‌بخشند. دُلوز و گاتاری باور دارند که «زندگی در میانهٔ چیزها رخ می‌دهد»؛ یعنی هر موجودیتی مانند شهر به‌واسطهٔ بدن بدون اندامش، همواره در میانه‌ای از زندگی است؛ و نمی‌توان گفت زندگی‌اش از کجا شروع شده و در کجا به پایان می‌رسد. کلیت‌های پویای دُلوزی تکامل‌یافته نیستند، بلکه غیرتکاملی‌اند، و به‌دلیل وابستگی به محیط پیرامونی خود، در دگرگونی مداوم به سر می‌برند. هر موجودیت مانند شهر در زندگی خودْ بدن بدون اندامی دارد که پیوسته همراه با آن موجودیت است.[۱۱۰]

> در بدن هر موجودیتی محورها، آستانه‌ها، و شیب‌هایی هست که مواردی نظیر انتقال‌ها، تبدیل‌ها، و امکان‌ها را در زندگی آن موجودیت مشخص می‌کنند، به‌طوری‌که در امتداد این بردارهای خاصْ توسعهٔ موجودیت رخ می‌دهد.[۱۱۱]

بدن بدون اندام، ابتدایی و شکل‌نیافته، و مجموعه‌ای از شدت‌های نامشخص و واقعیت آن بالقوه است.[۱۱۲] درواقع نقشه[۱۱۳]ی توپولوژیکی توسعهٔ موجودیت به‌واسطهٔ هم‌آرایی خطوطِ «تقسیم‌بندی»، «مولکولی»، و «پرواز» ایجاد می‌شود[۱۱۴] که این جنبهٔ توپولوژیکی و جریان‌یافتگی منجر به ایجاد هستی‌ها و بودن‌های بالقوهٔ چندگانهٔ مرتبط با توسعهٔ موجودیت می‌شوند. در «ت ۳» بدن بدون اندام به تخم‌مرغ تشبیه شده است، اما نباید تصور کرد که مانند تخم‌مرغ فقط یک مسیر رشد ازپیش برنامه‌ریزی‌شده دارد، بلکه با امکان‌های

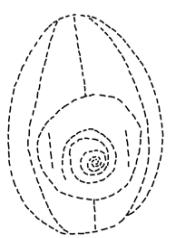

ت ۳. تخم دوگون و توزیع شدت‌ها، مأخذ: Deleuze and Guattari, *A Thousand Plateaus*, 149.

زیادش در طول توسعهٔ خودْ اَشکال چندگانه‌ای می‌یابد و پیوسته در آن قلمروسازی و قلمروزدایی رخ می‌دهد.[۱۱۵]

بدن بدون اندام شهر، «رهایی» شهر از شرایط زیست سیاسی‌اش است، که مستلزم مبارزه با بودن فعلی خود[۱۱۶] و این همان بازنگری مداوم موجودیت شهر به خود است. درواقع شهر به‌واسطهٔ بدن بدون اندامش، فضای مولّدانهٔ زایشگر مجازی‌ای دارد که بیانگر جنبهٔ ارادی آن است و بودن‌های چندگانه‌ای را می‌تواند به‌همراه داشته باشد. فضای مجازی بدن بدون اندامْ شناسندهٔ هستی‌شناسی مسطح[۱۱۷] مورد نظر دُلوز و گاتاری[۱۱۸] است که موجودیت‌ها را فارغ از اندازه، مقیاس، و انسانی/ غیرانسانی بودن شامل می‌شود.[۱۱۹] در این فضا موجودیت شهر به‌واسطهٔ جریان‌های ریزومی، با سایر موجودیت‌ها درهم‌تنیده و آمیخته می‌شود و درنتیجه این عاطفه‌ها، برخوردها، و روابطِ پویا با افزونگی‌ها یا کاستی‌هایی در اجزای تشکیل‌دهنده‌شان همراه می‌گردد و تکثّری از لایه‌های بودن بالفعل را تجربه می‌کند. هستی‌شناسی مسطح دُلوز و گاتاری همچون یکی است که موجودیت‌های زیادی را شامل می‌شود.[۱۲۰] بر این اساس می‌توان این هستی‌شناسی را یک/ چندگانه[۱۲۱] تلقی کرد و از سوی دیگر، هر موجودیت منحصربه‌فردی، مانند شهر، از منظر نظریهٔ اسمبلیج، خود از دستگاه انتزاعی فضایی یک/ چندگانه‌ای برخوردار است.

انجام مرحلهٔ متفاوت شدن در روابط متقابل‌تأثیرگذاری / پذیری بی‌پایان میان موجودیت شهر با سایر موجودیت‌ها دو روایت اصلی مرتبط با هم را برای موجودیت شهر در قالب یک دستگاه انتزاعی فضایی شهر به ارمغان می‌آورد که متشکل از فضاهای چندگانهٔ آستانه‌ای و در روابط ریزوماتیکی، ضدساختارگرایی‌ای هستند که با «امر بالفعل» و «بالقوه» شهر مرتبطند: الف) این دستگاه، از سویی، همراه با شکل‌گیری مداوم هستی‌های لایه‌ای چندگانهٔ شهر است که

۴۸. مانند:
DeLanda, "Deleuze and the Use of the Genetic Algorithm in Architecture", *Architectural Design*,71(7) (2002): 9-12; DeLanda, "Space: Extensive and Intensive, Actual and Virtual", In *Deleuze and Space*, 2005, 80-88; DeLanda, "The New Materiality", *Architectural Design*, 85(5) (2015): 16-21; I. Buchanan and G. Lambert, *Deleuze and Space* (University of Toronto Press, 2005); Boundas and Tentokali, *Architectural and Urban Reflections After Deleuze and Guattari*; Saldanha, *Space after Deleuze*; Buchanan, *Assemblage Theory and Method: An Introduction and Guide*.

۴۹. پیرو نظرات دُلوز و گاتاری، در زندگی هر موجودیّتی هر دو موردِ مولکولی molecular و مولاری molar وجود دارد و موجودیّت توسط هر دو آنها به‌طور هم‌زمان تحت تأثیر قرار می‌گیرد (F. Guattari and S. Rolnik, *MOLECULAR REVOLUTION IN BRAZIL*, Transl. Karel Clapshow and Brian Holmes (Los Angeles, CA: Semiotext(e) Foreign Agent Series, 2008), 187). برای هر موجودیّتی می‌توان تقسیم‌بندی‌های بسیار مولکولی و مولاری را در هم‌آرایی‌ای از ←

از بازنگری‌های مداوم شهر به خودش به‌دست می‌آید[۱۲۲] و ب) از سوی دیگر، امکان ارتباط با دستگاه‌های سایر موجودیت‌ها در مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان را نیز دارد که از عاطفه و روابط میانی آنها امکان شکل‌گیری هستی‌های بسیار و چندگانه میسّر می‌شود.[۱۲۳] انجام مداوم متفاوت شدن منجر به ایجاد و بالفعل‌شدگی تفاوت‌های جدیدی در قالب لایه‌های بسیار در تاریخ هریک از موجودیت‌ها نظیر شهر می‌شود. به‌همین‌دلیل، موجودیت شهر از ساختار پالیمپسستی[۱۲۴] به‌صورت لایه‌های بودن زیسته در فضای بالفعلی برخوردار است که منشأ آن ساختار پالیمپسستی از لایه‌های چندگانهٔ زیسته و نازیسته در فضای انتزاعی بدن بدون اندام شهر است. درواقع بدن بدون اندام شامل واقعیت‌ها یا بودن‌های بالفعل «زیسته» و واقعیت‌ها یا بودن‌های بالقوه «نازیسته»ی شهر است. موارد زیستهٔ همان بودن‌های بالفعل‌شدهٔ شهری هستند؛ موارد نازیسته بودن‌های بالقوهٔ شهر به‌حساب می‌آیند. جنبهٔ انتزاعی بدن بدون اندام، تصاویر مجازی اما واقعی از بودن‌های شهری را شامل می‌شود که هنوز به مرتبهٔ فعلیت نرسیده‌اند؛ بااین‌حال جزو واقعیت‌های شهر اما از نوع نازیسته محسوب می‌شوند. شهر با بدن بدون اندام همواره در «آستانه»ای میان اینجایی و آنجایی به سر می‌برد؛ به‌طوری‌که وقتی در حالتی از بودن بالفعل است (اینجایی)، در آنِ واحد در ارتباط با (آنجایی)هایی مانند فضای شدن و فضای امکان نیز هست. فضای آستانه‌ای شهر همواره فضایی لرزان، متحرّک، بی‌ثبات، و رهایی‌بخش است که شهر را در حالتی از ناپایایی قرار می‌دهد.[۱۲۵] به عبارت دیگر «امر بالفعل» و «بالقوه» شهر و توابع آنها همگی در روابط آستانه‌ای، میانی، و بینابینی با هم به سر می‌برند.

در پژوهش حاضر آستانه بر پایهٔ فلسفهٔ دُلوز و گاتاری فضای چندرگه‌ای و چندگانه فلمداد می‌شود که چیزی فراتر از محدودیت‌های دوگانه‌های صرف است[۱۲۶] و محققان آستانه را فضایی دورگه یا دوگانه معرفی کرده‌اند. موجودیت شهر همواره در آستانه‌ای ایستاده است که شاخه‌های زیادی از امکان(ها) برای آن می‌تواند منشعب شود و هریک از این شاخه‌ها یکی از پیوستارهای احتمالی از زندگی این موجودیت را نمایش می‌دهند. چنین اصلی را می‌توان برای هر موجودیتی در نظر گرفت. رجعت به اندیشه‌های دُلوز و گاتاری و تأکید بر مفهوم میل، بازاندیشی‌ای را در خصوص واقعیت شهر، فضا، و قدرت کنشگری آن به ارمغان می‌آورد.

طرح شماتیک مفهومی از هستی‌شناسی مسطح دُلوزی (ت ۴) می‌تواند فضای حجیمی متصور شود که زایشگر لایه‌های بسیار موجودیت‌ها نظیر شهر است. هر لایه می‌تواند متعلق به موجودیت منحصربه‌فردی مانند شهر و برخوردار از تاریخ امر بالفعل و امر بالقوه باشد؛ تاریخ امر بالفعل متشکل از لایه‌های بسیار چندگانهٔ بالفعل‌شده‌ای است که همهٔ این لایه‌ها برخاسته از بدن بدون اندامی ــ سازندهٔ تاریخ بالقوهٔ شهر ــ هستند.

۴. بودن، شدن، امکان

در انتقاد از باورهای دِلاندا، می‌توان دستگاه شهر از منظر فلسفهٔ دُلوزی را شامل دو واقعیت درون‌ماندگارِ (امر بالفعل) و (امر بالقوه) دانست و در این دستگاه، شهر و توابع آن در چرخهٔ تغییر و متفاوت شدن‌های خود، به‌طور پیوسته با جریان‌های سیّال ریزومی و مولکولی، غیرخطی[۱۲۷]، فقدان انتظام، کنش‌ها همراه می‌گردند و اگر این چرخهٔ مستمر از جنبهٔ سازمان‌دهی‌شدن[۱۲۸]،

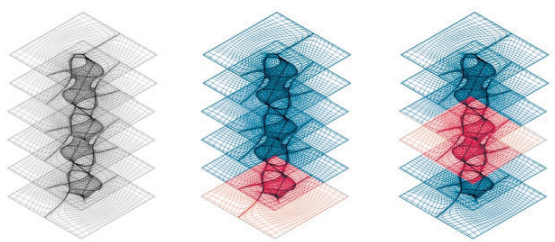

ت ۴. روابط توپولوژیکی لایه‌های بسیار موجودیت شهر در ساختار پالیمپسستی آن. مأخذ: نگین صمدی کافی، *آشکارسازی تاشدگی‌های پالیمپسستوئسیِ مکان بر پایهٔ نظریه و روش‌شناسی سرهم‌بندی؛ نمونهٔ موردی: محدودهٔ تاریخی شهر تهران*، ص ۴۴.

→ هم‌آرایی‌هـــای مختلـــف در نظر گرفت L.C. Platt and D. Medway,) "Sometimes ... Sometimes ... Sometimes ... Witnessing Urban Placemaking from the Immanence of 'the Middle'", *Space and Culture*, 25(1) (2022): 105-120, 2). تقسیم‌بندی‌های دوگانهٔ مولکولی و مولاری متمایز از هم نیستند و هیچ منطـــق متناقضی میان مولاری و مولکولـــی وجود نـــدارد (K. Dovey, *Becoming Places: Urbanism / Architecture / Identity / Power* (Routledge, 2010) و در روابـــط درون‌ماندگار بـــا یکدیگرند McGowan, N. *Adaptable*) *Urbanism: Understanding Self-organised Territorialisation in Urban Communities*, Doctoral dissertation, Queensland University of Technology, 2019.). مولکولـــی با جریانات ریزومی و بی‌ثباتی ســـروکار دارد کـــه بی‌وقفه انجام می‌شـــود و با تبدیل شـــدن‌های بی‌شماری همراه است. مفهوم مولکولی در ادراک درهم‌تنیدگی‌های رابطه‌ای و ←

در قالب یک هستی یا لایهٔ بودن، برخوردار باشد، بلافاصله از هم می‌پاشد؛ چراکه در روابط آستانه‌ای، با بودن‌های بالقوه، شدن‌ها، و امکان‌های چندگانهٔ حاصل از بدن بدون اندام مواجه هستند. شهر می‌تواند از جنبهٔ سازمان‌دهی شدن برخوردار باشد، ولی بلافاصله دچار رهایی‌بخشی[۱۲۹] از چارچوب‌ها و محدودیت‌های ساختارمند می‌شود. بنابراین به‌طور پیوسته، فرایند سازمان‌دهی شدن و رهایی‌بخشی را تجربه می‌کند، به‌گونه‌ای‌که بنابر نظریهٔ اسمبلیجْ، موجودیت شهر به‌صورت شهر رهایی‌یافته و همواره در حال متفاوت شدن است؛ یعنی به‌محض برخورداری از لایه‌های سازمان‌دهی‌شده، بلافاصله دچار رهایی‌بخشی، قلمروزدایی، ازهم‌پاشیدگی، و آشکارسازی بالقوه‌ها می‌شود. چنین امری زندگی زیسته‌ای برای شهر رقم می‌زند که در آن لایه‌های بودن زیادی در ساختار پالیمپسستی بر هم انباشته شده‌اند که هرکدام جنبه‌های هویتی خاص خود را دارند و این پویایی مداوم و همیشگی است.

تأکید بر «روابط» چندگانه و پویایی در عین تداوم در فرایند متفاوت شدن، علاوه‌برآنکه هرگونه نگرش طبقه‌بندی‌شده‌ای مانند سلسله‌مراتبی و گونه‌بندی‌شده را کنار می‌گذارد، امکان جایگزینی آنها را با روشی بهره‌مند از ابزارهای غیرخطی، پویا، و اکتشافی فراهم می‌کند. در این نگرش قابلیت اَعمال و کنشگری‌های موجودیت و تأثیرگذاری‌های برآمده از آن اهمیت می‌یابند. مفهوم تفاوت در گونه‌ها نیست بلکه در درجه‌بندی‌هاست، به‌طوری‌که تفاوت‌های حاصل را می‌توان بر پایهٔ شدّت نقش عاملیتی آنها درجه‌بندی کرد. دستگاه توپولوژیکی متشکل از مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان از موجودیت‌هایی است که هیچ‌یک بر دیگری برتری ندارند؛ چون هرکدام به‌خاطر ویژگی رابطه‌ای و رهایی‌بخشی، دارای قابلیت تأثیرگذاری چندگانه هستند. در دستگاه انتزاعیِ شهر و توابع آنْ اقدام‌ها، کنش‌ها، و اعمالْ به‌طور پیوسته انجام می‌شوند. چنین امری مبحث‌های «همبستگی» در مطالعات شهری را به تعلیق می‌کشاند؛ مسیری را برای جایگزینی آنها می‌گشاید که بتوانند این پویایی‌ها و تغییرات مداوم را نیز لحاظ کنند. درواقع در این دستگاه سیّال و پویای رهایی‌بخش با روابط متغیری که دارد، نمی‌توان روابط مطلق و کاملاً مشخصی در یک ساختار ثابت و کاملاً سازماندهی‌شده را برای روابط متغیرهای کاملاً مشخص لحاظ کرد تا بتوان آن متغیرها را اندازه گرفت و همبستگی میانشان را تجزیه‌وتحلیل کرد.

با تأکید بر نظریهٔ دُلوز و گاتاری، می‌توان گفت واقعیت موجودیت شهر چه به‌لحاظ امر بالقوه و چه امر بالفعل، پیوسته در حال تغییر است و در چرخهٔ ایجابیّت‌های خود، فرایندی از فعل‌های مداومِ انجام‌شدن، ایجادشدن، ساخته‌شدن، ازهم‌پاشیدگی، متفاوت شدن را انجام می‌دهد و تجربه می‌کند؛ به‌همین‌دلیل، ایجادِ تفاوت‌ها، روایت‌ها، و لایه‌های جدیدی از بودن[۱۳۰] را به‌همراه خود دارد. پس نمی‌توان شهر را همچون یک اثر هنری نوشته‌شده، انجام‌شده، ترسیم‌شده به‌طور مطلقاً تکمیلی، ثابت، در سکوتی منفعلانه و فاقد توانایی کنشگری تلقی کرد؛ بلکه شهر به‌واسطهٔ ارادهٔ موجود در آن (متأثر از فضای مولد بدن بدون اندام)، می‌تواند تأثیرگذار / پذیر بر / از عاملیت‌های انسانی و غیرانسانی باشد. درواقع به‌واسطهٔ تلاقی، ارتباط، تعامل، برخوردهای میان شهر و این عاملیت‌ها تغییرات زیادی در هریک از آنها رخ می‌دهد و خطوط پرواز[۱۳۱] موجودیت‌ها با جنبهٔ رهایی‌بخشیْ فعال می‌شود و زمینهٔ ظهور بودن‌های جدید امر بالفعل میسر می‌گردد که قبلاً امر بالقوه بوده‌اند. این بودن‌ها بیانگر امکان‌های هر موجودیت یا امکان‌هایی حاصل از ترکیب و امتزاج موجودیت‌ها هستند (نک: موجودیت‌های بسیار «ت ۵ و ۶»).

در خصوص فرایند مداوم متفاوت شدن‌ها در دستگاه موجودیت شهر ــ شامل واقعیت‌های بالفعل و امر بالقوه ــ

→
غالبــاً نامرئی و نامحســوسِ «بدن‌ها» یــا عاملیّت‌هــای ناهمگن انســانی و غیرانسانی ــ که «ظرفیت تأثیرگذاری و تأثیرپذیری» متفاوتی دارند ــ مؤثر واقع می‌شود. مولاری با ثبات، ساختاربندی، و صُلبیتِ نسبی محسوس همراه است و به‌قدری واقعی و ملموس به‌نظر می‌رسد که آن را بدیهی می‌پنداریم.

۵۰. منظور نگرش سلسله‌مراتبی از بالا به پایین و از پایین به بالا (Delanda, "Space: Extensive and (Intensive, Actual and Virtual" یا ترتیب‌هایی در تبدیل‌شدن‌های جامد به مایع و ســپس بــه گاز (Delanda, *New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexit*) است.

51. T. Patt, "Assemblage Form: An Ontology of the Urban Generic with Regard to Architecture, Computation, and Design". 2016.

52. M. Muminović, *Advanced Assemblage Analysis of Built Environment and Persistence of the Identity of Place in Yanesen*, Doctoral Dissertation, 2013; Muminović, M. "Place as Assemblage: Abstracting, Diagramming and Mapping". *Athens Journal of Architecture*, 5(1) (2019): 61-76; L.M. Shehata, et al., "Constructing a Conceptual Tool of Sociable Public Places: An Integrated ←

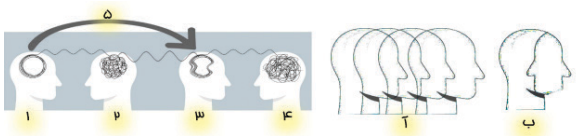

ت ۵. موجودیت شهر در بازنگری به خود (ب) در طول مرحلهٔ متفاوت شدن‌هایش، لایه‌های بودن چندگانه‌ای (آ و ۱ تا ۴) را تجربه می‌کند. خط پرواز (۵) اتصال بودن را با بودن‌های دیگر میسّر می‌کند. مأخذ: نگین صمدی کافی، *آشکارسازی تاشدگی‌های پالیمپسستوئسیِ مکان بر پایهٔ نظریه و روش‌شناسی سرهم‌بندی؛ نمونهٔ موردی: محدودهٔ تاریخی شهر تهران*، ص ۱۸۷.

طبق باور دُلوز و گاتاری، هیچ اصراری بر نگه‌داشت هرچیز متعارف، الگومند، ساختاریافته، و پذیرفته‌شده وجود ندارد؛ بلکه شهر می‌تواند قابلیت‌های جایگزینی از امکان‌های بسیار را همچنان و هم‌زمان داشته باشد. در روابط و ارتعاشات میان عاملیت‌های انسانی و غیرانسانی، شکل‌گیری رویداد[۱۳۲]های جایگزین چندگانه‌ای را خواهیم داشت که، از سویی، می‌توانند شامل مواردی مانند براندازی(ها)، زیروروکردن(ها)، تکامل‌یافتگی(ها)، توسعه(ها)، بازاندیشی(ها)، بازنگری(ها)، بازشناسی(ها)، و در کلْ ایجاد دگرگونی‌هایی در وضعیت متعارف و پذیرفته‌شدهٔ فعلی در هرآنچه هست، باشند؛ و از سوی دیگر، می‌توانند شامل ایجابیّت‌های جدید و خلاقانهٔ منتج از روابط میانی موجودیت‌ها با یکدیگر باشند. این ایجابیّت‌ها قبلاً ناشناخته بوده و اینک آشکار شده‌اند و این همان فضای میانی[۱۳۳] بالقوه‌ای است[۱۳۴] که مطابق نگرش دُلوز و گاتاری، چه در میان لایه‌های هستی‌های چندگانهٔ موجودیت شهر و چه در روابط امتزاجی میان موجودیت شهر با سایر موجودیت‌ها، می‌توان استنباط کرد. هرآنچه در قالب یک لایهٔ بودن هست و از قلمروسازی، کُدگذاری، و ثبات برخوردار است، همواره در آستانهٔ تأثیرپذیری از جریان‌های ریزومی پویا و سیّال قرار می‌گیرد و می‌تواند دچار قلمروزُدایی، کُدزدایی، و بی‌ثباتی شود و امکانی از امکان‌های چندگانهٔ خود را آشکار کند؛ یعنی مجدداً

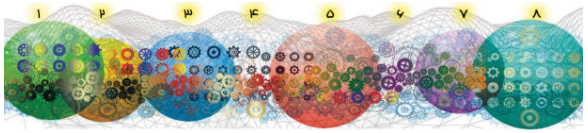

ت ۶. روابط و امتزاج میان عاملیت‌های انسانی و غیرانسانی و ایجاد رویدادهای جدید به‌منزلهٔ یک موجودیت منحصربه‌فرد که به‌صورت کره‌هایی نمایش داده شده است، مأخذ: همان، ص ۳۵.

خود دیگری را در قالب بازقلمروسازی، بازکُدگذاری، و ثبات مجدد بازنمایی کند. بنابراین مواردی مانند بودن فعلی، متفاوت شدنِ آن، امکان ظهور بودن‌های دیگر، و ایجاد بودن‌های دیگر را در قالب تکرارهای متفاوت از هم به‌طور پیوسته خواهیم داشت. دستگاه انتزاعی و بدن بدون اندام (فضای امکان) نیز از دیگر اجزای اسمبلیج هستند. درنهایت در خصوص نمودار دلاندا می‌توان نمودار «ت ۷» را پیشنهاد داد.

۵. متفاوت شدن و ساختار پالیمپسستی

در ادامه، به‌منظور شفاف‌سازی بهتر فرایند مداوم متفاوت شدن‌های موجودیت شهر و شکل‌گیری ساختار پالیمپسستی (ت ۸ تا ۱۱) پیشنهاد می‌شود. ردیف اول از این تصاویر سه لایهٔ فرضی از موجودیت شهر را نشان می‌دهد و ردیف دوم سه خوشه دیده می‌شود که هرکدام معرف یک لایه از شهر و روند تولیدش نمایش داده شده است. درخصوص هریک از خوشه‌ها باید گفت که متشکل از فضاهای سه‌گانهٔ بودن، شدن، امکان است که به‌ترتیب با حالت‌های جامد، مایع، و گاز همخوانی

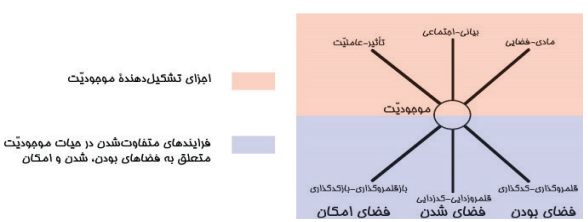

ت ۷. بازاندیشی در راستای تکامل‌یافتگی نمودار دِلاندا در روند متفاوت شدن‌ها، شاملِ بخش‌های دوگانهٔ اجزای تشکیل‌دهندهٔ موجودیت، به‌انضمام فرایندهای متفاوت شدن در طول حیات زیسته و نازیستهٔ موجودیت، مأخذ: همان، ص ۱۸۹.

→
Approach", *JOURNAL OF ENGINEERING AND APPLIED SCIENCE*, 67(3) (2020): 547-564.

53. R. Jones and L. Instone. "Becoming-urban, becoming-forest: a historical Geography of Urban forest projects in Australia", *Geographical Research*, 54(4) (2016): 433-445; J. Gabrys, "Programming Environments: Environmentality and Citizen Sensing in the Smart City". *Environment and Planning D: Society and Space*, 32(1) (2014): 30-48; J.A. Bell, "Undoing the Subject: Deleuze and the Makings of a Sustainable Life", *In New Directions in Sustainable Design*, Routledge, 2010, 247-259; C. Gabrielsson, et al., *Deleuze and the City* (Edinburgh University Press), ←

دارند. لایه‌ای که به‌واسطهٔ جریان‌های ریزومی ناشی از روابط تأثیر و تأثر موجودیت با سایر موجودیت‌ها تغییر کرده و از حالتی به حالت دیگر تبدیل شده است، همچنان حالت قبلی خود را حفظ می‌کند، اما به‌صورت گازی‌شکل (و این همان عاطفه یا تأثیر آن است که تداوم خود را حفظ می‌کند).[۱۳۵]

زمانی‌که موجودیت در حالت جامد است یعنی دارای قلمروسازی، صلبیت، و شکل خاصی است، اما هرگز مطلق نیست بلکه نسبی است و به‌دلیل هم‌جواری با فضای متفاوت شدن، «فضای شدن» هاله(هایی) از «فضای امکان» یا گازی‌شکل را نیز به‌همراه دارد. جهت دوطرفه به معنای بازگشت‌های ابدی است که طبق نظر دُلوز بر هم‌زمانی‌هایی میان گذشته، حال، و آینده تأکید می‌کند و ممکن است حرکتی از حال به آینده، یا از حال به گذشته، یا از گذشته به حال، یا از گذشته به آینده باشد.

در «ت ۸ و ۹» متفاوت شدن‌های یک موجودیت را نشان می‌دهد که هستی‌ها و نیستی‌های زیادی را پشت سر می‌گذارد؛

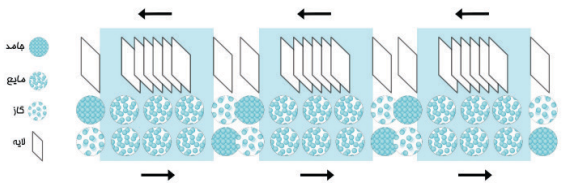

ت ۹ (چپ ، بالا). نگرش لایه‌ای جامد، مایع و گاز در پروسهٔ متفاوت شدن‌های یک موجودیت. مأخذ: همان‌جا.

ت ۱۰ (پایین، راست). راست، عمیق شدن در فضای هر لایه‌ای از بودن و روابط آن در خوشه‌ای از سایر لایه‌های گازی، مایعی، و جامدی‌شکل، مأخذ: همان، ص ۱۷۹.

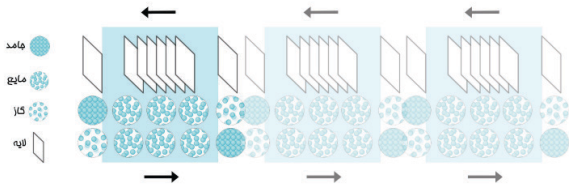

یعنی سه مرحله از شکل‌گیری یک لایهٔ جدید یا جایگزین در حیات یک موجودیت نشان داده شده است. درواقع از سمت چپ به راست سه خوشه هستند (ت ۹) که در هریک از این خوشه‌ها، لایهٔ اول که از صُلبیت خاصی برخوردار و قلمروسازی شده است، سپس وارد فضای شدن و قلمروزدایی می‌شود و به تعلیق یا درجه‌ای از نیستی بدل می‌گردد، در این حالت بودن جدیدی ایجاد می‌شود ولی روح بودن قبلی، که گازی‌شکل است، همچنان در این لایهٔ جدید بودن که ایجاد می‌شود، حضور دارد، و همین به‌طور مداوم در خوشه‌های دیگر نیز تکرار می‌شود. هم‌آراییِ این خوشه‌ها با لایه‌های تشکیل‌دهنده‌شان درنهایت ساختارِ پالیمپسستی را در حیات موجودیت ایجاد می‌کند. از سمت راست به چپ نیز این روایت را بیان می‌کند که ممکن است متأثر از روابط عاملیت‌ها و تأثیرهای ناشی از آن، در رجعتی به گذشته رویداد(هایی) در میانهٔ لایه‌های بالفعل‌شدهٔ موجود رخ دهند، به‌طوری‌که مواردی از لایه‌های گذشته از اهمیت دوباره‌ای برخوردار و از نو با هویت دیگری ایجاد شوند.

در «ت ۱۰»، در ایجاد هر لایهٔ جدیدی با خوشه‌ای روبه‌رو هستیم که متشکل از اجزای تشکیل‌دهنده‌اش است و درون هر خوشه فضاهای بودن، شدن، و امکان وجود دارد. لایه‌ای که هست به‌سوی نیستی حرکت می‌کند و درنهایت در حالت

ت ۱۱ (پایین، چپ). روابط میان سه خوشهٔ فضامند از لایه‌های بودن با سایر خوشه‌های فضامند متشکل از لایه‌هایی در حالات جامد، مایع و گاز، مأخذ: همان، ص ۱۸۱.

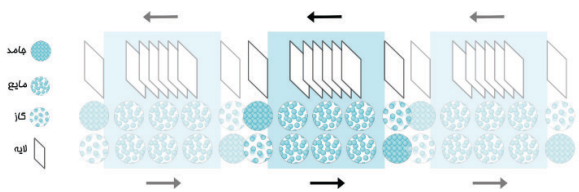

→
2016; M. Lane, *The Power of Geography: Universal Discourse, Global Coloniality, and Local Sovereignty in the Sustainable City Apparatus* (Lancaster University (United Kingdom), 2017); G. Searle and S. Darchen, "New Urban Sustainability Policies: Deleuze and Local Innovation Versus Policy Mobility", *Planning Theory and Practice*, (2023): 1-7; J. Hillier, *Deleuze, Guattari and Power* (Handbook on Planning and Power, 2023).

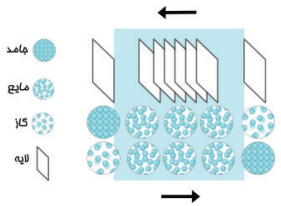

ت ۸ (راست، بالا). «یک لایه» در خوشه‌ای از فضاهای سه‌گانهٔ بودن، شدن، امکان. مأخذ: نگین صمدی کافی، *آشکارسازی تاشدگی‌های پالیمپسستوئسیِ مکان بر پایهٔ نظریه و روش‌شناسی سرهم‌بندی؛ نمونهٔ موردی: محدودهٔ تاریخی شهر تهران*، ص ۱۷۸.

گازی‌شکل باقی می‌ماند (اولین خوشه از سمت چپ). در زمان این رویدادها، در فضای امکان لایه‌های شکل‌مند دیگری از آن موجودیت حضور دارند که حضورشان مجازی و نازیسته است و هنوز به واقعیّت بدل نشده است. بنابراین مطابق شکل، دو خوشهٔ دیگری نیز دیده می‌شود که هرکدام نشانگر لایهٔ دیگری از همان موجودیت است (دو خوشهٔ وسط و سمت راست).

در «ت ۱۱» که خوشهٔ دومی متعلق به لایهٔ دوم موجودیت است (خوشهٔ وسط)، در طرفین آن خوشه‌های دیگری را می‌توان ملاحظه کرد که هر دو در فضای مجازی یا امکان حضور دارند؛ یعنی زمانی‌که لایه‌ای به نیستی گراییده است (خوشهٔ سمت چپ)، «خوشهٔ اول» همچنان حضور دارد و به‌صورت خاطره‌ای همچنان در برابر نیستی مقاومت می‌کند. این مقاومت می‌تواند به‌صورت جنبه‌های مادی ـ فضایی و بیانی ـ اجتماعی باشد (تأثیر خوشهٔ سمت چپ). «خوشهٔ سوم» که متعلق‌به لایهٔ سوم موجودیت است، نشان از حضور این لایه در فضای مجازی یا امکان دارد که هنوز به واقعیّت بدل نشده است، اما روند متفاوت شدن‌هایی که لایهٔ دوم تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد، درنهایت در لایهٔ سوم آشکار خواهد شد.

در «ت ۱۲» چهارده موجودیت ملاحظه می‌شوند که هرکدام زائیده‌شده از بدن بدون اندام هستند. هر حلقه‌ای که ایجاد می‌شود به‌منزلهٔ یک لایهٔ بودنی از آن موجودیت است که از ثبات و قلمروی نسبی برخوردار است، اما به‌دلیل جریان‌های ریزومیْ قلمروزدایی و امکان برقراری ارتباطشان با سایر موجودیت‌های دیگر فراهم شده است و به‌محض ایجاد، جای خود را به لایه‌ای دیگر می‌دهد. این روند همچنان تداوم می‌یابد.

«ت ۱۳» موجودیت در طول روند تبدیل شدن‌های خود را نشان می‌دهد که لایه‌هایی با ساختار پالیمپسستی ایجاد کرده است. «تصویر اول از سمت چپ» می‌تواند معرف فرایند متفاوت شدن در موجودیت بازاری باشد که در تصویر دوم از سمت چپ می‌تواند زمینه و امکانِ آشکارسازی واقعیت موجودیت(های) دیگر را در مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان فراهم کند (یعنی احتمال آشکارشدگی می‌تواند باشد و هنوز بالقوه است) و «تصویر سوم از سمت چپ» آشکارشدگی این امکان‌ها برای موجودیت‌های دیگر را نشان می‌دهد که هرکدام روند متفاوت شدنشان را در ساختار پالیمپسستی تجربه می‌کنند (یعنی آن واقعیت‌ها بالفعل شده‌اند).

ـ مثال ـ بازار قدیم تهران: به‌منظور مفهوم‌سازی بهتر لازم است با مثالی به بررسی وتحلیل و در ادامه دستگاه‌های پویای انتزاعی پرداخته شود. اگر بخواهیم حالات جامد، مایع، و گازی‌شکل را به‌منزلهٔ بودن، شدن، و امکان در نظر بگیریم و آن را از منظر دُلوزی تجزیه‌وتحلیل کنیم، می‌توان به بازار قدیم تهران با سابقهٔ ارزشمند تاریخی‌اش اشاره کرد؛ پتانسیل‌ها و قابلیت‌های بالقوهٔ فراوانی را می‌توان در آن یافت که نادیده گرفته و فراموش و یا کاملاً رها شده‌اند. مواردی مانند مخروبه‌ها، فرسودگی‌ها، متروکه‌هایی که از قابلیت تغییر

ت ۱۲. موجودیت‌های زاییده‌شده از بدن بدون اندام و تغییر آنها در روند متفاوت شدن‌هایشان، مأخذ: همان، ص ۱۸۳.

ت ۱۳. موجودیتی که در روند تبدیل شدن‌های خود به‌منزلهٔ روزنه، مفصل، و رابطْ عاملیتی در ایجاد موجودیت‌های دیگر می‌شود، مأخذ: همان‌جا.

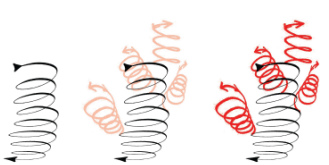

۵۴. topological: فضای اینجایی ـ آنجایی که همراه با دگرگونی‌ها، جریان‌های ریزومی، جنبش‌ها، تحرک‌ها، بی‌ثباتی‌ها، نوسانات، و پویایی‌ها همراه است (L. Martin, and A.J. Secor. "Towards a Post- Mathematical Topology". *Progress in Human Geography*, 38(3) (2014): 422-423.) فضای فشرده‌ای است که نه با اندازه‌گیری‌های عددی، بلکه با روابط اجتماعی، تعاملات و ارتباطات اندازه‌گیری می‌شود. قلمروسازی‌ها، قلمروزُدایی‌ها، و بازقلمروسازی‌های پیوسته‌ای در این فضا رخ می‌دهد و جریان‌هایی از تأثیر (عاطفه‌ها) ایجاد می‌شود. فضای توپولوژیکی ابزار مناسبی برای تفکر در مورد رابطه، فضا، و حرکت فراتر از معیارها و ساختارمندی‌ها است (P. Ghoddousi and S. Page, "Using Ethnography and Assemblage Theory in Political Geography", *Geography Compass*, 14(10) (2020): 5-10.).

۵۵. Desire: دُلوز و گاتاری باور دارند که: «ارادهٔ بدن‌های انسانی و به‌واسطهٔ درهم‌تنیدگی‌ها، برخوردهای عناصر و انرژی‌های مختلف به‌صورت ریزوماتیک پدید آمده و رویدادهای غافلگیرکننده‌ای ایجاد می‌کنند» (F.L. Collins, "Desire as a Theory for Migration Studies: Temporality, Assemblage and ←

کاربری و بازآفرینی برخوردارند، همچنین به عناصر خُرده‌مکان نقطه‌ای و خطی واجد ارزش تاریخی نیز در بازار می‌توان اشاره کرد که پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های آشکارنشده‌ای در قالب وقوع رویدادهای خاطره‌انگیزی دارند، چنین قابلیتی به‌سان امکانی است که هنوز وقوع نیافته و به‌منزلهٔ لایه(های) نازیستهٔ بازار در حالات چندگانه است.

بازار قدیم تهران از زندگی زیسته (بودن ـ جامد) و نازیسته‌ای (امکان ـ گاز) برخوردار است که زندگی زیسته بیانگر هستی‌ها و بودن‌های بالفعل‌شدهٔ آن، و زندگی نازیسته بیانگر هستی‌ها و بودن‌های بالقوه‌ای است که امکان ظهور و آشکارشدگی را می‌توانند داشته باشند. بااین‌حال، مواردی از زندگی زیستهٔ بازار به‌مرور در خودِ بازار محو شده و رنگ باخته‌اند و فقط خاطرهٔ آنها در اذهان قدیمی‌ها یا اسناد موجود باقی مانده است و یا در جای‌جای شهر تهران به‌صورت ریزومی سر برآورده‌اند که در این حالت، هرگونه محوشدگی، گازی‌شکل و هرگونه ظهور جدید، جامدی‌شکل است. هرگونه تغییروتحول با هر ماهیتی می‌تواند جنبهٔ متفاوت شدن (مایعی‌شکل) باشد.

حال برای تعالی بازار که هم‌اکنون با معضلات و مسائل عدیده‌ای روبه‌روست، اگر از دید نظریهٔ اسمبلیج در ترکیب با

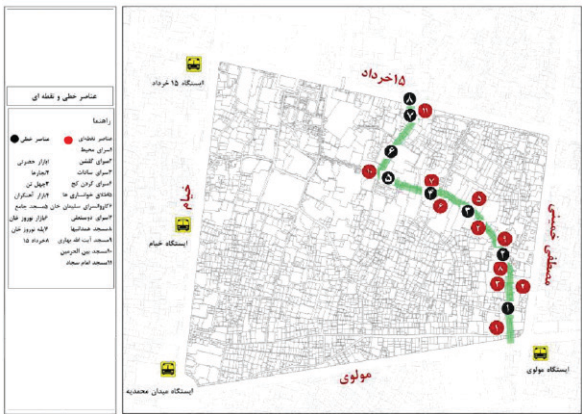

ت ۱۴. شناسایی و ایجاد اسمبلیجی به‌مثابهٔ ژن برتر یا سیاست‌گُزاری مطلوب پیشنهادی در بازار قدیم تهران به‌واسطهٔ هم‌آراییِ عناصر خُردمکانی شاخص و واجد ارزش تاریخی «نقطه‌ای» و «خطی» در آن، مأخذ نقشه: ...، مأخذ: مأخذ: نگین صمدی کافی، *آشکارسازی تاشدگی‌های پالیمپسستوئسیِ مکان بر پایهٔ نظریه و روش‌شناسیِ سرهم‌بندی*، ص ۴۸۸.

پالیمپسست (نگرش شهر ـ لایه[۱۳۶]) بنگریم، واکاوی‌هایی در لایه‌های بودن آن در زندگی زیسته‌اش از جنبهٔ ارزشی لازم است تا بدین وسیله با «بازشناسی» ارزش‌ها بتوان آیندهٔ آن را با توجه به ارزش‌های موجود «ارزش‌آفرینی» کرد. به‌واسطهٔ نقش انسان و اندیشهٔ والای او، می‌توان تفکرسازی و ایده‌پردازی‌های هدفمندانه و از پیش تعریف‌شده‌ای با لحاظ چشم‌اندازی مطلوب برای بازار انجام داد و کنشگرانی متشکل از عاملیت‌های انسانی و غیرانسانی شامل بازاریان، هنرمندان، صنعتگران، مخاطبان، رابطان، بازار، عناصر خُردمکانی واجد ارزش تاریخی آن، و غیره را در مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان وارد جریان بازیِ رشد و تعالی در صحنهٔ نمایش بازار کرد. بدین‌ترتیب که بایستی سناریوهای از پیش طراحی‌شده‌ای را برای جای‌جای بازار به‌لحاظ ظرفیت و قابلیت‌ها در جنبه‌های مادی ـ فضایی، بیانی ـ اجتماعی و میل ـ کنشی لحاظ، برنامه‌ریزی، و درنهایت اجرا کرد تا بتوان آن زندگی نازیسته‌ای که می‌تواند در بازار واقع شود را به بالفعل بدل کرد. بنابراین جریانی از بالقوگی‌ها به سمت بالفعلی‌ها انجام می‌شود و بدین‌وسیله بخشی از زندگی نازیستهٔ بازار به منصهٔ ظهور می‌رسد، که می‌تواند بالقوه‌های بی‌شماری را شامل شود؛ چون به‌واسطهٔ هر چشم‌انداز و هرگونه اهداف، راهبردها، و سیاست‌های مرتبط با آنها، می‌توان تغییرات متمایز چندگانه‌ای را ایجاد کرد. درواقع هر لایه‌ای که بالفعل می‌شود، قبلاً در قالب لایهٔ شکل‌مند نازیسته در فضای امکان بازار و سرمنشأ ظهور و آشکارشدگی آن بوده است (جریانی از بالقوگی به بالفعلی) و این لایهٔ شکل‌مند نازیسته، خود قبلاً واقع در بدن بدون اندامی بوده است که زندگی نازیستهٔ همهٔ موجودیت‌ها نظیر شهر تهران، بازار قدیم تهران، و ... را در بر دارد.

در این روند، متفاوت شدن روابط آستانه‌ای میان زندگی زیستهٔ و نازیستهٔ بازار وجود دارد. در رویدادها و عاملیت‌های

→ Becoming in the Narratives of Migrants", In *Aspiration, Desire and the Drivers of Migration*, (Routledge, 2020, 57-58).

56. J.D. Dewsbury, "The Deleuze-Guattarian Assemblage: Plastic Habits". *Area*, 43(2) (2011): 149; T. Nail, "What is an Assemblage?", *SubStance*, 46(1) (2017): 22

57. Deleuze and Guattari, *A Thousand Plateaus*

58. arrangement

59. Buchanan, *Assemblage Theory and Method*, 144; Nail, "What is an Assemblage?".

60. Le Roberts Collins

61. Buchanan, ibid, 20

62. cascade

63. river-waterfall

→
→

انسانی و غیرانسانی دخیل در آنها، لایه‌های نازیستهٔ بازار تجربه می‌شوند. در این حالت گویا بازار ــ به‌واسطهٔ برنامه ریزی‌های عاملیت‌های انسانی ــ با لایه‌های چندگانهٔ زیسته‌ای که دارد شیرجه‌ای[۱۳۷] بر بدن بدون اندامش ــ که بر آن اتصال دارد ــ می‌زند و بدین‌گونه واقعیتی بالقوه از خودش را آشکار می‌کند. با اجرای چنین طرحی بر پایهٔ نظریهٔ اسمبلیج و تأکید بر ساختار پالیمپسستی مکان (در اینجا بازار قدیم تهران)، فرایندی در جریان است که می‌توان شعار پویایی در عین تداوم، و فعل متفاوت شدن را برای آن لحاظ کرد. انعکاس این فرایند متفاوت شدن می‌تواند علاوه‌بر حوزهٔ مداخله، یعنی بازار، در جریاناتی ریزومی در محدودهٔ بلافصل، حوزهٔ کلان یا کلان‌شهر تهران و حتی فراتر از آن بگستراند. در طول این فرایند پویا و مداوم، می‌توان فرایندهای دیگری در قالب اسمبلیج‌هایی پویایی را نیز رقم زد که هم بر درون و هم بیرون بازار اثر بگذارد. این امر می‌تواند به‌صورت ریزومی، هرگونه از مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان را تحت تأثیر قرار دهد؛ به‌طور مثال بازاریان برطبق رضایتشان، با در اختیار گذاشتن سرمایه‌هایشان می‌توانند در وقوع رویدادها و عرضهٔ محصولات و کارگاه‌هایشان مشارکت و ضمن جلب و جذب مخاطبان مربوطه، ارزش افزوده‌ای را نیز ایجاد کنند و درنتیجه انگیزه‌شان نیز برای تداوم چنین مشارکتی بیشتر می‌شود. تداوم این جریان و حرکت ریزومی می‌تواند کنشگران دیگری را وارد جریان کند. حتی آنچه روزگاری در زندگی زیستهٔ بازار بوده و اینک به محوی گراییده است، مانند فعالیت‌های هنری نظیر بلور، شیشه، و ...، می‌تواند در رویدادهایی مجدداً معرفی شود و در رجعتی به گذشته، لایه‌های زیستهٔ بازاری که محو شده بودند مجدداً بالفعل و زیسته شوند و این می‌تواند در قالب تکامل‌یافتگی و به‌روزرسانی آن هنر، در سبک جدیدی قابلیت عرضه و نمایش در صحنهٔ رویدادهای بازار را داشته باشد. در این اقدام‌ها، با کل پویایی تحت عنوان بازار روبه‌رو هستیم که خود با کل‌های پویای دیگری در روابط تأثیر و تأثر به سر می‌برد و هریک از این کل‌ها نقش‌آفرینی‌هایی دارند. کل‌ها می‌توانند حتی خارج از محدودهٔ جغرافیایی و فیزیکی بازار باشند؛ مانند راسته‌هایی که در بازار محو شده اما رگه‌های حیاتی خود را در دیگر بخش‌هایی از کلان‌شهر تهران به‌صورت ریزومی در پیش گرفته‌اند. بازار کنشگری است که نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری آن نه‌فقط در محدودهٔ جغرافیایی‌اش بلکه فراتر از آن در تداومی پویا و پیوسته جریان می‌یابد.

صحنهٔ بازار بدل به صحنهٔ نمایشی می‌شود که در ابتدا در نگرشی سازماندهی‌شده و ساختاریافتهٔ اندیشه‌ای شکل گرفته است و پس از پاگرفتن این اندیشه و اجرایی شدن آن، مکان بازار بدل به مکانی جذاب و هیجان‌انگیز می‌شود و این امر خود امکان حس تعلق، دلبستگی مکانی، و مشارکت‌های مردمی را میسر می‌کند؛ به‌طوری‌که این قابلیت هست که کنشگران و بازیگرانِ حضوریافته در بازار به‌واسطهٔ میل خود و به‌طور خودجوش نقش‌آفرینی‌هایی داشته باشند، اما در این مثالی که تعریف شد، میل کنشگران ــ بی‌آنکه بدانند ــ از قبل توسط میل کنشگران دیگر یعنی به‌صورت ایده‌پردازی و تفکرسازی گروه وسیعی از عاملیت‌های مختلف نظیر طراحان و برنامه‌ریزان شهری، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، مرمت‌گرایان، و غیره در جهت تعالی و شکوفایی بازار برنامه‌ریزی و معین شده است. موجودیت بازار از واقعیت‌های زیسته بالفعل و نازیسته (بالقوه یا مجازی) برخوردار است. واقعیت‌های زیستهٔ بازار در قالب لایه‌هایی از بودن‌هایی هستند که به‌وقوع پیوسته‌اند و ساختار پالیمپسستی بالفعل و زیسته را برای بازار ایجاد کرده‌اند. و واقعیت‌های نازیسته به‌سان لایه‌هایی از بودن‌های شکل‌یافته اما بالقوه‌ای هستند که درون بدن بدون اندام بازار در انتظام آشکارشدگیشان به سر می‌برند و این نقش‌آفرینی کنشگران

64. B. Latour, "Reassembling the Social", In *Actor Network Theory* (Introduction), Oxford: Oxford University Press, 2005, 130; Fox, Alldred, "Social Structures, Power and Resistance in Monist Sociology: (new) Materialist Insights", *Journal of Sociology*, 54(3) (2018): 508.

۶۵. دُلوز و گاتاری (۱۹۸۳) ناخودآگاه را یک سیستم تولیدی متکی به خود می‌دانند (Deleuze and Guattari, *A Anti-Oedipus*).

66. complex

67. Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy?*, 1-40.

۶۸. با توجه به بافت فلسفی مفهوم Positivity نزد دُلوز، به‌نظر می‌رسد «ایجابیّت» از نظر مفهومی ترجمهٔ دقیق‌تری باشد؛ زیرا این واژه صرفاً به معنای «مثبت بودن» یا «خوش‌بینانه بودن» نیست، بلکه به وجه ایجابی، مولد، و آفرینندهٔ نیرو، تفاوت، و شدن نیز اشاره دارد. ایجابیّت درواقع خلاصه‌شدهٔ امر ایجابی و دربرابر امر سلبی است.

۶۹. Rhizomic: نگرش ریزومی بر خلاف درختی است. ریزوم به‌صورت جانبی و محلی رشد می‌کند؛ طیف بسیار وسیع‌تری از فرایندهای بیولوژیکی و فیزیکی را در بر می‌گیرد؛ بر فضا، گسست، لایه‌ها، بردارها، و قلمروزُدایی‌ها تأکید می‌کند (Saldanha, *Space after Deleuze*, 152).

است که می‌تواند امکان ظهور یا عدم ظهور آنها را میسر کند و آنها ساختار پالیمپسستی نازیستهٔ بازار را ایجاد می‌کنند.

مسلماً در صورت موفقیت چنین طرحی می‌توان آن را به‌مثابهٔ الگو و مبنایی برای مکان‌هایی که همچون بازار قدیم تهران، دارای قابلیت‌های فراوانی ازجمله بافت تاریخی واجد ارزش هستند، اجرا کرد. چنین امری نه‌تنها در کشورمان بلکه در مقیاس جهانی نیز می‌تواند قابلیت عملی و اجرایی نظریه و روش اسمبلیج در بافت‌های واجد ارزش تاریخی نظیر بازار را آشکار کند.

۶. بازنمایی اُرگیاستیک[۱۳۸] به‌منزلهٔ روش جدید، به‌منظور آشکارسازی ساختار پویای شهر

دُلوز به‌شدت با بازنمایی‌گرایی مطروحه در دههٔ ۱۹۹۰ تحت عنوان بازنمایی ارگانیک مخالف بود و به‌جای آن بر «تجربه‌گرایی استعلایی» و «بازنمایی اُرگیاستیک» تأکید می‌کرد.[۱۳۹] طبق باور او، بازنمایی ارگانیک، به‌دلیل مطلق‌پنداری و ثابت‌انگاری واقعیت شهر، نگرش تقلیل‌گرایانه و شناخت‌شناسی ناقص و محدودی ایجاد می‌کند و به پویایی‌های پیچیدهٔ شهری توجه نمی‌شود و به‌جای تأکید بر تفاوت‌ها و هویت‌های چندگانه، بر شباهت‌ها و تکرارپذیری‌ها تأکید می‌کند. درواقع فقط یکی از تجارب بالفعل‌شدهٔ شهر را نمایش می‌دهد. درحالی‌که بازنمایی اُرگیاستیک بیانگر فضای پویای یک/ چندگانهٔ دستگاه شهر است که پیرو آن شهر همواره در میانه‌ای است که می‌تواند از امکان ایجابیّت‌های بسیار برخوردار باشد. بازنمایی‌های امتزاجی این قابلیت را دارد که نقشه‌نگاری‌ها و بازنمایی‌های ایستا و ثابت امروزی را زیر سؤال بَرد و تحول عظیمی را در خوانش جدید واقعیت پویای شهر فراهم کند.[۱۴۰] این بازنمایی‌ها از اصول و الگومندی یا ساختار خاصی برخوردار نیستند؛[۱۴۱] بلکه توسط پژوهشگران مختلف می‌توان تعداد زیادی از آنها را با موضوع‌های مختلف، قابلیت‌ها، ساختارها، روایت‌های منحصربه‌فرد و متفاوتی برای موجودیتی مانند شهر و عملکردهایش ایجاد کرد. نظریهٔ هم‌آرایی به‌خاطر بیان شناخت‌شناسی عمیق پیرامون واقعیت بالفعل و بالقوهٔ شهر، روش خاصی را ایجاد می‌کند و منجر به آشکارسازی قابلیت‌ها، میل، و قدرت کنشگری شهر می‌شود و چگونگی متفاوت شدن‌های واقعیت‌های شهر را در فضاهای چندگانهٔ آستانه‌ای بازنمایی می‌کند. از نگاه ما در این پژوهش، با توجه به محتوای فکری در فلسفهٔ دُلوزی، نمودار برآمده از آن دارای ویژگی‌های زیر است:

ـ نامحدود و بی‌شکل؛ به‌طوری‌که در همهٔ ظهورهایی که در ایجابیّت موجودیت و هم‌آراییِ آن رخ می‌دهد، نمودارْ پیوسته در حال تغییر شکل است.

ـ می‌تواند برای تجزیه‌وتحلیل روابط میان موجودیت‌ها مؤثر باشد، همچنین به جنبه‌های درون‌ماندگار مادی ـ فضایی، بیانی ـ اجتماعی، و عاطفه ـ عاملیت مرتبط با موجودیت اشاره کند.

ـ به‌منزلهٔ روشی است که می‌تواند کارکرد روابط قدرت میان عاملیت‌ها و کنشگران دخیل در حیات زیسته ـ نازیستهٔ موجودیت را نشان دهد.

ـ فقط یک مدل ساده برای ردیابی شباهت میان چیزها نیست، بلکه دستگاه مولّدی است که پس از تجسم‌یافتگی، همچنان به کار ادامه می‌دهد.

بر این اساس، این پژوهش برای بازنمایی ساختار پویای موجودیت شهر، نموداری مفهومی بر پایهٔ فلسفهٔ دُلوز و نظریهٔ هم‌آرایی طراحی کرده است (ت ۲۰). این نمودار، نیروهای امر بالقوهٔ مؤثر در سازمان‌دهی دستگاه موجودیت را آشکار می‌کند و به‌مثابهٔ نقشه‌ای و هم‌آرایی‌ای از نقشه‌های مختلفِ مرتبط با موجودیت است که در روابط شورمندانهٔ[۱۴۲] رویی، زیرین، و میانی با هم قرار گرفته‌اند.

۷۰. مطابق فرهنگ لغاتی نظیر دهخدا و فرهنگ عمید، می‌توان به‌جای واژهٔ اسمبلیج از واژهٔ «هم‌آرایی» بهره گرفت چون همخوانی معنایی و محتوایی نزدیکی با واژهٔ آژانسمان دارد. این واژه در فرهنگ لغت دهخدا و فرهنگ عمید به‌معنای همواره، همیشه، دائم و پیوسته است که ضمن اشاره بر گردهم‌آمدگی‌ها بر جنبهٔ جریان‌یافتگی‌ها، فرایندهای متفاوت شدن، ایجابیّت‌ها، و ایجاد تفاوت‌های بسیار و فاقد انتظام‌یافتگی اشاره می‌شود. بر طبق نقل قول از کتاب دُلوز و گاتاری مفهوم «میل» و بی‌نظمی مداوم با انتظام‌یافتگی موجود در واژهٔ اسمبلیج کاملاً مغایرت دارد (Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy?*, 1-40).

۷۱. کـه پژوهش حاضر پیرامون شکاف‌های شناسایی‌شده از نگاه دلاندا نسبت به فلسفهٔ دُلوز پاسخگو خواهد بود.

72. Ibid, 143-144.

73. J. Roffe and H. Stark, "Deleuze and the Non/ human", In *Deleuze and the Non / human* (Introduction) (London: Palgrave Macmillan UK, Introduction, 2015), 2.

74. Deleuze and Guattari, *A Thousand Plateaus*, 81.

75. Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy?*

76. transcendental empiricism

دُلوز نمودار را روشی می‌داند که می‌تواند روابط امر بالقوهٔ میان نیروهای عاملیت‌های موجودیت را نشان دهد و می‌تواند این روابط امر بالقوه را با هم هم‌آرا و تجمیع و یا تاگشایی یا آشکارسازی کند.

در این نمودار با روی هم قرار دادن نقشه‌های لایه‌ایِ گسترده، فشرده، و مجازی می‌توان در میانه حرکت کرد و از دستگاه انتزاعی‌ای به‌سراغ دستگاه انتزاعی دیگری از موجودیت رفت و در اینجا پژوهشگر است که می‌تواند عاملیت‌هایی را مداخله دهد یا ندهد. چه در میانهٔ دو دستگاه منتخب از موجودیت و چه در مقیاس‌های خُردتر یا کلان‌تر ارتباطی آن موجودیت با موجودیت‌های دیگر، می‌توان دستگاه‌های زیادی لحاظ کرد که با هر تغییر در اجزای آنها می‌توان فرایند ـ محصول خاصی را برای دستگاه مربوطه در نظر گرفت.

همان‌طورکه فلسفهٔ دُلوزی بر اصل میانی ـ پیوستاری تأکید می‌کند؛ این نمودار نیز ترجمه‌ای از داده‌هایش را از میانه‌ای تا میانهٔ دیگر بیان می‌کند. عملکرد این نمودار به‌منزلهٔ تلاشی برای ثبت بُعد سیّال دستگاه انتزاعی موجودیت است. نمودار به‌منزلهٔ بی‌شکلیِ «یک»ی است که می‌توان «چندگانگی‌های» اَشکالِ مربوط به موجودیت را آشکار کند.

گُذارهایی را از چیزی به چیز دیگر نشان می‌دهد، مانند گُذاری از بودن به شدن به امکان و مجدداً بودن؛ از بی‌شکلی به شکل‌مندیِ مجازی و واقعی؛ از بی‌مکانی به مکان‌مندیِ مجازی و واقعی؛ از قلمروسازی به قلمروزُدایی و بازقلمروسازی؛ از کُدگذاری به کدزُدایی و بازکدگُذاری. این نمودار قابلیت آنچه تفکر هم‌آرایی پیرو فلسفهٔ دُلوزی در عمل می‌تواند بکند را نشان می‌دهد همچنین می‌تواند گفتمان یک/ چندگانه‌ای از این تفکر باشد؛ بنابراین می‌توان آن را «نمودار ـ گفتمان، نمودار ـ عملکرد، نمودار ـ تفکر»[۱۴۳] دُلوزی در نظر گرفت. در خصوص این نمودار انتزاعی، دستگاه عظیم توپولوژیکی تفکر هم‌آرایی برای موجودیت را در فضاهای بودن، شدن، و امکان و آستانه‌های فضامند میانی بازنمایی می‌کند

۷. ساختار یک/ چندگانهٔ «موجودیت شهر» از منظر نظریهٔ اسمبلیج

ساختار فضایی موجودیت شهر بر پایهٔ فلسفهٔ دُلوز، یک/ چندگانگی است و به‌واسطهٔ فضای آستانه‌ای‌اش، قابلیت‌ها و کاربست‌های چندگانه‌ای دارذ و امکان مشاهدهٔ چیزی را فراتر از آنچه «هست» و «می‌نماید» فراهم می‌کند. در این نگرش، شهر از جنبهٔ خلّاقانه، عمل‌گرایانه، و کنشگرایانه برخوردار می‌شود و در مسیری از غیرمنتظرگی‌ها، تعدّد، و نامتعیّنی‌ها حرکت می‌کند. تغییر، دگرگونی، ظهور، و شکل‌گیری روابط جدید به‌واسطهٔ جریان‌های ریزومی پیوسته در آن رخ می‌دهد. در طول روند متفاوت شدن، ضمن تجمیع و هم‌آرایی لایه‌های بودن شهر، و «قلمروسازی» و گسستگی و ازهم‌پاشیدگی آنها، «قلمروزُدایی» نیز رخ می‌دهد.

نگارندگان با بهره‌گیری از نظرات دُلوز و گاتاری، فضای آستانه‌ای موجودیت شهر را شامل فضای «امر بالفعل» و فضای «امر بالقوه» دانسته‌اند، که مطلق نیستند بلکه در روابط درون‌ماندگار با هم هستند و همواره رگه‌ای از هم دارند. فضای بالقوه سازندهٔ فضای بالفعل و درعین‌حال تأثیرپذیر از آن هست. فضای بالفعل بیانگر واقعیت لایه‌های بودن‌های زیستهٔ شهر در قالب ساختار پالیمپسستی بالفعل و فضای بالقوه شامل واقعیتِ لایه‌های بودن‌های نازیستهٔ شهر در قالب ساختار پالیمپسستیِ مجازی است. فضای بدن بدون اندام نیز فضای بالقوه‌ای شامل کلیّت دستگاه موجودیت شهر و روابطش با سایر موجودیت‌هاست. دو لایهٔ «الف» و «ب» از موجودیت شهر و روابط میان آنها را می‌توان این‌گونه شرح داد: ۱) لایهٔ «بودنِ بالقوهٔ الف»ی که امکان ایجاد آن مهیاست (گازی‌شکل)؛

77. E.A. St. Pierre, "Deleuze and Guattari's Language for New Empirical Inquiry", *Educational philosophy and Theory*, 49(11) (2017): 1081

78. becoming

79. Roffe, Stark, "Deleuze and the Non/human", 11.

80. electricity grids

81. markets

82. A. Amin, "Re-Thinking the Urban Social", *City*, 11(1) (2007): 100-114; Bennett, *Vibrant Matter: A Political Ecology of Things*; Latour, "Reassembling the Social"; Delanda, *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity*; Delanda, *Assemblage Theory*.

83. interlocking systems of things

84. Bennett, *Vibrant Matter: A Political Ecology of Things*.

85. Delanda, *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity*.

86. territorialization

87. deterritorialization

88. Ibid; Dovey, *Becoming Places: Urbanism / Architecture / Identity / Power*, 5,10.

89. Delanda, *Assemblage Theory*, 27.

90. Deleuze and Guattari, *A Thousand Plateaus*; Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy*?.

۲) ایجاد لایهٔ «بودن بالفعل الف» (جامدی‌شکل)؛ ۳) «شدن»، محوی و ازهم‌پاشیدگیِ لایهٔ «بودن بالفعل الف» (مایعی‌شکل)؛ ۴) ایجاد لایهٔ «بودنِ بالقوهٔ ب»، به‌دلیل مهیا شدن شرایط برای ورود آن از بالقوگی به مرحلهٔ بالفعلی (گازی‌شکل) که این بودن مجازی به سطح رویی بدن بدون اندام می‌آید و مستقر در مرز سیّال آستانه‌ای دو فضای بالفعل و امر بالقوه می‌شود؛ و ۵) درنهایت در قالب لایهٔ «بودن بالفعل ب» (جامدی‌شکل) بر سطح شهر آشکار می‌شود که به مرحلهٔ بالفعلی ورود یافته است و سطح رویی موجودیت شهر را ایجاد می‌کند. درواقع سطح رویی شهر به‌منزلهٔ لایهٔ اکنونیت شهر همچنان در حال تغییر است و آثار و به‌جامانده‌هایی از گذشتهٔ شهر را نیز به‌همراه دارد و این اثر هنری محصول برهم‌کنشِ روابط پیچیدهٔ تأثیر و تأثر عاملیت‌های انسانی و غیرانسانی است که اینک در قالب لایه‌ای با جنبه‌های مادی ـ فضایی، بیانی ـ اجتماعی و میل ـ کنشی کنونی بازنمایی می‌شود یا قابل‌واکاوی است.

هر لایهٔ بودنی قبل از ایجاد شدن در ساختار پالیمپسستیِ مجازی بدن بدون اندام حضور داشته است؛ و همواره در ایجادِ هر لایهٔ بودنی حرکتی از فضای بالقوه به (امر بالفعل) انجام می‌شود (ت ۱۰). پیرو آنچه آمد، لایه‌های امر بالفعل «پ، ت، ث، ج، چ» نیز می‌توانند ایجاد شوند (ت ۱۱)، به‌طوری‌که فرضاً با بالفعل‌شدنِ دو لایهٔ بودن بالفعل «الف و چ»، فضای میانی‌ای مملو از لایه‌های بسیار (امر بالقوه) مانند «ب، پ، ت، ث، ج، و غیره» نیز وجود دارد؛ و ایجابیّت «امر بالفعل» هریک از این لایه‌ها هیچ برتری یا ارجحیتی بر ایجابیّت آن‌دیگری ندارد؛ بنابراین در این روند هیچ تقدم زمانی[۱۴۴] نیست؛ چون زمان به‌صورت توپولوژیکی و غیرخطی است، پس نمی‌توان در نگرشی از بالا به پایین یا پایین به بالا به‌صورت خطی و سلسله‌مراتبی اندیشید؛ بلکه ذهنیت و ادراک ما به‌منظور فهم چنین امریْ تقدم یا برتری زمانی را متصور می‌شود.

۱) فضای بودن: فضای بودن بیانگر لایه‌های بودن، تکینگی[۱۴۵]ها، لایه‌های سازمان‌دهی‌شده، یا لایه‌های پالیمپسستی شهر در دو حالت زیسته «بالفعل» یا نازیستهٔ «بالقوه» است. در حالت زیستهْ ساختار پالیمپسستی از لایه‌های بودن زیستهٔ شهر در فضای «امر بالفعل» خواهیم داشت، که در حالت «بالفعل» به بالفعل‌شدگی رسیده است و در حالت «بالقوه» هنوز نازیسته و بالقوه است. در حالت نازیسته، ساختار پالیمپسستی، لایه‌های بودن نازیستهٔ شهر در فضای مجازی بدن بدون اندام وجود دارند. در حالت بالفعل هریک از لایه‌ها از ویژگی‌های قلمروسازی، کُدگذاری، مولاری، سلسله‌مراتب، معنا، گسستی با هویت مشخص، الگومندی، چارچوب، انتظام‌یافتگی و ثبات برخوردارند، به‌طوری‌که می‌توان نسبت به جزئیات دقیق اجزا و عناصر تشکیل‌دهندهٔ درونی آنها عمیق شد و واکاوی کرد. و در حالت بودن بالقوه به‌واسطهٔ ایده‌پردازی‌ها و سناریوسازی‌ها و رویدادسازی‌های ازپیش تعیین‌شده و سازماندهی‌شده، لایه‌های ممکن‌شدنی‌ای را برای موجودیت مورد نظر ازجمله شهر بر پایهٔ چشم‌انداز دلخواه ازپیش تعریف کرد و از این روش، لایه‌ای با مشخصات معینی را به‌صورت پیش‌فرض برای آن لحاظ کرد، به‌طوری‌که از هویت، قلمرو، و ویژگی‌های منحصربه‌فردی برخوردار باشد و در ادامهٔ زمینهٔ آشکارشدگی آن را به‌واسطهٔ اقدامات و تمهیدات لازم میسر کند.

بااین‌حال، به‌دلیل روابط درون‌ماندگار با فضای بالقوهٔ شهر، همهٔ ویژگی‌های یادشده به‌صورت آستانه‌ای، نسبی، و ناپایدار هستند. هر لایهٔ بودن بالفعل، از سویی، برای حفظ ثبات و قلمروی فعلی‌اش خطوط پرواز و جنبش‌هایی برای قلمروزُدایی را مسدود و متوقف می‌کند؛ و از سوی دیگر، به‌دلیل برخورداری از بُعد تکاملی، در روشی خلّاقانه، به مرتبه‌ای از تعالی و توسعه ارتقا می‌یابد و بازنمایی می‌شود که پیرو چنین امری، ساختار

۹۱. از نظر دُلوز و گاتاری هرآنچه فرعی، بی‌اهمیت، و نادیده گرفته شده است، می‌تواند به‌مثابهٔ ظرفیت‌های خُرد سیاسی‌ای تلقی شود که از قابلیّت ایجاد رویداد خاص تأثیرگذاری در مقیاس خُرد یا کلان برخوردار باشد، به‌زعم آنها ظرفیت‌های خُرد سیاسی، جریان‌های ریزوماتیکی و فشردهٔ زیادی هستند که هرگونه عادی‌سازی‌ها، شرطی‌سازی‌ها، و از پیش تعریف‌شدگی‌ها و عادت‌های معمول و پذیرفته‌شده را ــ هرچند موقتی ــ به تعلیق وامی‌دارند؛ همهٔ چارچوب‌ها را مشکل‌مند می‌کنند، زیر سؤال می‌برند، و می‌توانند زمینه‌ساز ایجابیّت‌های دیگری باشند و مفاهیم و رویدادهای دیگری از امکان‌ها را در گفتمان‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و کالبدی آشکار و جایگزین کنند (Deleuze and Guattari. *A Thousand Plateaus*). هر چیزی سیاسی است و سیاست‌های کلان و خُرد هم‌زمان حضور دارند. S. Gopinath, "Heterotopic) Assemblages within Religious Structures: Ganesh Utsav and the Streets of Mumbai" *Open Cultural Studies*, 3(1) (2019): 96-106.). بر همین اساس چه‌بسا یک رویداد بسیار خُرد در شهر بتواند براندازی‌ها و تأثیرهای بزرگی را در ابعاد و مقیاس‌های مختلف، نه‌فقط در مقیاس شهری بلکه در مقیاس‌های کلان بین‌المللی و جهانی ایجاد کند.

فعلی‌اش به‌واسطهٔ تأثیرپذیری از تلاقی با سایر موجودیت‌ها، دچار ازهم‌پاشیدگی و فعلِ «متفاوت شدن» می‌شود؛ به‌همین‌دلیل همواره در آستانهٔ تکامل و عدم‌تکامل به سر می‌برد. در تبیین تفاوت میان دو ساختار پالیمپسستی بالقوه و بالفعل می‌توان گفت حالت بالفعل، به‌دلیل اتصال به بدن بدون اندام، شامل همهٔ حالات ممکن لایه‌های بودن شهر است که هنوز بسیاری از آنها به مرتبهٔ بالفعل‌شدگی نرسیده‌اند؛ ولی حالت بالفعل شامل همهٔ حالات لایه‌های بودن زیسته یا بالفعل‌شدهٔ شهر است.

۲) فضای مجازی: نگارندگان پژوهش حاضر معتقدند که فضای امکان شهر خود زیرشاخه‌ای از فضای مجازی عظیمی است که بدن بدون اندام نامیده می‌شود. این بدن ریشه در محتوای فلسفهٔ دُلوز دارد که مشمول زندگی نازیستهٔ همهٔ موجودیت‌ها ازجمله شهر است. درواقع فضای امکانْ همهٔ موجودیت‌ها نظیر شهر، بازار قدیم تهران، و ... را شامل می‌شود و پیوسته پویا و در جریان است و دلیل این پویایی، روابط تأثیر و تأثر کنشگران و عاملیت‌های انسانی و غیرانسانی است که در برهم‌کنش با یکدیگر، رویدادهایی را در قالب اسمبلیج‌هایی در اسمبلیج‌های دیگر ایجاد می‌کنند که هرکدام نقشی دارند و ظرفیت‌هایی از بالقوگی‌های نهانی خود و بلکه سایر موجودیت‌های دیگر را آشکار می‌کنند و در هم‌آوایی‌های خود هم‌آفرینی‌هایی انجام می‌دهند و این انجام به‌منزلهٔ جنبهٔ کنشگری آنهاست که دُلوز از آن سخن می‌گوید. بنابراین پیوسته فعل ساختن و انجام شدن در قالب تاریخ‌سازی، مکان‌سازی، رویدادسازی، هستی‌سازی، هویت‌سازی، و ارزش‌آفرینی رخ می‌دهد.

بدن بدون اندامْ موجودیت‌ها را پس از ایجاد رها نمی‌کند و بلافاصله زمینهٔ ارتباط میان آنها با سایر موجودیت‌ها را از طریق جریان‌های ریزوماتیکی، شدّت‌ها، تنش‌ها، و شدن‌ها فراهم می‌کند و بدن منسجمِ اندام‌یافته آنها را مشکل‌دار می‌کند و بر هم می‌زند و زمینهٔ ایجاد لایه‌های دیگری از آنها را در ساختار پالیمپسستی‌شان فراهم می‌کند. به‌همین‌دلیل، می‌توان بدن بدون اندام را تاریخ‌ساز دانست که تاریخ به‌واسطهٔ آن، چهره‌های چندگانه‌ای از خود را در قالب ساختار پالیمپسستی هر موجودیتی نظیر شهر در روند متفاوت شدن‌هایش بازنمایی می‌کند. این بدنْ مکان استقرار همهٔ موجودیت‌های مرتبط با هم است، به‌همین‌دلیل جنبهٔ خلّاقانه و نوآورانه دارد و امکان امتزاج و ترکیب بسیاری از رشته‌ها، مکان‌ها، حوزه‌ها، ایده‌ها، و افکار را فراهم می‌کند که شاید تا کنون به چنین ترکیب‌ها و خروجی‌های حاصل از آنها توجهی نشده است.

بدن بدون اندام با زایش‌های بسیار به‌منزلهٔ کنشگر، معمار، و سازندهٔ فضای بودن بالفعل و فضاهای بودن، شدن، و امکان امر بالقوهٔ شهر است و علاوه‌برآنکه با تک‌تک این فضاها روابط آستانه‌ای دارد، می‌تواند در روابط دوتایی یا چندتایی بین آنها نیز ارتباط آستانه‌ای ایجاد کند. این بدن همچون «یک»ی است که فضاهای چندگانه را پوشش می‌دهد و به‌منزلهٔ شالوده‌ای است که شالودهٔ همهٔ موجودیت‌ها نظیر شهر منتج از آن هست. این بدن جنبهٔ مولّد و زایشی را به موجودیت شهر نیز انتقال می‌دهد و برخلاف لایه‌های سازمان‌دهی‌شدهٔ فضای بودن بالفعل فاقد بُعد تکاملی است و در میدان توپولوژیکی‌اش ظرفیت‌های چندگانه‌ای برای شهر ایجاد می‌کند که نمی‌توان آن را به‌طور دقیق ازپیش مشخص کرد. شهر به‌واسطهٔ این فضا می‌تواند همهٔ گرایش‌ها، میل‌ها، قاعده‌مندی‌ها، و لایه‌های امکان خود را به‌صورت شکل‌یافتهٔ واقعیت مجازی آشکار کند که هنوز جنبهٔ بالفعل نیافته‌اند. فضای مجازی قلمروی از واقعیت موجودیت شهر را شامل می‌شود که شکل‌یافتگی بالفعل ندارد، ولی درعین‌حال کاملاً واقعی است.

همهٔ طرح‌های مجازی و لایه‌های پالیمپسستی نازیستهٔ موجودیت‌ها نظیر شهر در درون بدن بدون اندام است. این بدن

۹۲. Affect: به معنای شدن، یا مجموعه‌ای از استحاله‌ها هست که سبب می‌شود بدن به نواحی متفاوتی از شدت و حتی مکان ـ زمان و درنتیجه به «اسمبلیج‌ها» ــ به عبارت بهتر هم‌آرایی‌های جدید وارد شود (نگارندگان) و فرم‌های جدیدِ ترکیب شدن با بدن‌های دیگر را تجربه کند (دلوز، *یک زندگی (اسپینوزا، نیچه، هیوم، برگسون، فوکو، بکت، شیزوکووی، لایب‌نیتس، فلسطین، قطعات و یک زندگی ...)*، ترجمه ایمان گنجی و پیمان غلامی (تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۷)، ۳۳). معنای «عاطفه» با مفهوم «میل» یا همان desire همخوانی بیشتری دارد. عاطفه از طریق طرز وضع بدن و یک حالت اجتماعیِ جسمانی (تنانه) است که یک بافتار به لحظهٔ اجتماعی در انواع موقعیت‌ها اضافه می‌کند؛ عاطفه به‌مثابهٔ جسمانیتی برانگیخته و موقت برای راهیابی به درون حالت تغییریافتهٔ هستیِ شهر است.

93. agency

94. Purcell, "A New Land: Deleuze and Guattari and Planning", 23; Buchanan, *Assemblage Theory and Method: An Introduction and Guide*, 75, 89.

95. Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy?*; Deleuze and Guattari. *A Thousand Plateaus*

96. Delanda, *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity*.

به‌منزلهٔ دروازهٔ ورودی یا تخلخلی برای ایجاد لایه‌های بودن بالفعلی است که قبلاً امر بالقوه بوده‌اند. گویا همهٔ ایجابیّت‌ها از قبل در «بوم سفید» موجودیت شهر حضور دارند و فقط عاملیت‌های انسانی و غیرانسانی و تأثیرگذاری‌ها / پذیری‌های حاصل از روابط آنها با شهر می‌تواند تفاوت‌هایی را چه در تاریخ این عاملیت‌ها و چه در تاریخ موجودیت شهر آشکار کند. واقعیت شهر همواره در میانه است و ابتدا و انتهای مشخصی ندارد و نمی‌توان گفت دقیقاً از شروع و پایانش کجاست. موجودیت شهر بر پایهٔ فلسفهٔ دُلوز به‌طور پیوسته از محدودیّت‌هایی که بر آن تحمیل و اعمال شده است، رهایی می‌یابد، دچار تغییر و دگرگونی می‌شود، و لایه‌های متعدد و برهم‌نهاده‌شده‌ای از خودش را ایجاد می‌کند. هرآنچه بوده است همچنان عاطفه، میل، و پژواک خود را در هرآنچه هست یا قرار است ایجاد شود به‌همراه دارد و هیچ‌گونه پاک‌شدگی، حذف‌شدگی نخواهد داشت. هرآنچه هست همواره تاریخچه‌ای با خود حمل می‌کند و اینجا ما «پایایی» نداریم، بلکه «پایایی در ناپایایی» خواهیم داشت.

۳) فضای شدن: فضای شدن شرایط فعلیِ «هرآنچه هست» را بر هم می‌زند و تفاوت‌هایی از آن را ایجاد می‌کند. درواقع در فضای شدن، جریان‌ها و نیروهای مهاجمْ برهم‌زننده و متلاشی‌کننده‌ای هستند که با میل خود جریان‌های ریزومی‌ای را ایجاد و هرآنچه لایهٔ بودن هست را بی‌ثبات و امکان ایجاد روابط میان موجودیت‌ها را فراهم می‌کنند. فضای شدن آستانهٔ میانی‌ای در حد واسط بین بی‌شکلی و شکل‌یافتگی است. از سویی، هریک از لایه‌های بودن بالفعل را به‌سوی بی‌شکلی هدایت می‌کند و ازسوی‌دیگر، زمینهٔ ظهور لایه‌های بودن مجازی و درنهایت بدل شدن آنها به لایه‌های بودن بالفعل را میسّر می‌کند. درواقع فضای شدن دارای رگه‌هایی از فضاهای بودن و امکان و در روابط آستانه‌ای با آنهاست و شدن مطلق تلقی نمی‌شود. در بازنگری نسبت به نگرش دِلاندا که «بودن را جامدی‌شکل»، «شدن را مایعی‌شکل» و «امکان را گازی‌شکل» لحاظ کرده بود، و با نظر به فلسفهٔ دُلوز و گاتاری و آنچه تفسیر شد، می‌توان گفت هیچ‌یک از حالات سه‌گانهٔ جامد، مایع، و گاز به‌صورت مطلق وجود ندارند، بلکه همواره در روابط آستانه‌ای با هم هستند و رگه‌هایی از یکدیگر را درون خود دارند.

درواقع هرکدام از فضاهای بودن، شدن، و امکان به‌مثابهٔ کنشگری هستند که به‌واسطهٔ انجام ایجابیّت تولید، به‌طور پیوسته در روابط آستانه‌ای و هم‌زمانی با سایر فضاها هستند و هیچ نگرش تدریجی یا سلسله‌مراتبی را نمی‌توان برای فضای توپولوژیکی یک/ چندگانهٔ شهر لحاظ کرد. نکتهٔ دیگر این است که دِلاندا فضای امکان یا مجازی را در حالتی از بی‌شکلی موجودیت تعبیر می‌کند که به‌محض بالفعل‌شدگی می‌تواند از شکل برخوردار شود؛ درحالی‌که دُلوز و گاتاری فضای مجازی زا شامل همهٔ لایه‌های مجازیِ شکل‌مندی می‌دانند که از ماتریالیسم بالقوه‌ای برخوردار است که این ماتریالیسم به‌منزلهٔ سرمنشأ ماتریالیسم بالفعل تلقی می‌شود. فضای «امر بالقوه» بر «ماتریالیسم بالقوه»؛ و فضای «امر بالفعل» شهر بر «ماتریالیسم بالفعل» اشاره می‌کنند که هر دو در روابط درون‌ماندگار با هم هستند. بنابراین ماتریالیسم دُلوز و گاتاری «بالفعل ـ بالقوه» است و فقط «بالفعل» نیست.

پیرو آنچه در خصوص فضاهای بودن، شدن، امکان، بدن بدون اندام، و مرز سیال آنها ــ که پیوسته در حال قلمروزُدایی است ــ گفته شد، ازآنجاکه هریک از فضاها باید در روابط همپوشانی و آستانه‌ای با یکدیگر باشند و بدن بدون اندامْ همهٔ آنها را در بر می‌گیرد، از میان اتودها و حالات مختلفی که در خصوص چگونگی چینش این فضاها در کنار هم و روابطشان با یکدیگر انجام شد، درنهایت پژوهشگران حاضر بازنمایی

97. incrementally

98. Deleuze and Guattari, *Capitalisme et Schizophrénie* (Paris: Les, 1980).

۹۹. این یک معکوس بــزرگ از نحوهٔ تفکــر در مــورد رابطهٔ بیــن واقعی و مجازی اســت. پس فعلیت بخشیدن به امر مجازی به این معنا نیست که چیزی که قبلاً فقط تصــوری یا خیالی بود، از این طریق عینی و واقعی می‌شود (مثلاً یک ایده به یک چیز تبدیل می‌شــود)، بلکه به این معناست که چیزی که قبلاً فقط حسی بود (احساس می‌شد اما فکر نمی‌کرد) به معنای فعال در ذهن حاضر می‌شود (شیء می‌شود). واقعیت چیزی اســت که در حال حاضر به ذهن مربوط می‌شود، جایی که نگرانی به معنای شکل فعال توجه اســت که می‌تواند آگاهانه یا ناخودآگاه باشــد (آنچــه ما معمولاً با عنوان «مشغولیت» از آن یاد می‌کنیم، نمونه‌ای از توجه فعال ناخودآگاه است). همان‌طور که برگســون نشان می‌دهد «حافظه یک تصویر واقعی نیســت که پــس از درک شــیء شــکل می‌گیرد، بلکه تصویری بالقوه اســت که با ادراک واقعی شیء وجود دارد.» (Buchanan, *Assemblage Theory and Method: An Introduction and Guide*, 58-59)

100. Saldanha, *Space after Deleuze*, 136-137.

101. Ibid.

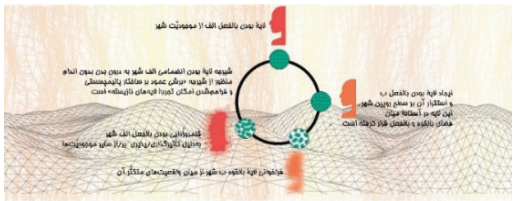

ت ۱۵. شکل‌گیری لایهٔ (امر بالفعل) ب متعلق به موجودیت شهر. مأخذ: ن. صمدی کافی، *آشکارسازی تاشدگی‌های پالیمپسستوئسیِ مکان بر پایهٔ نظریه و روش‌شناسی سرهم‌بندی؛ نمونهٔ موردی: محدودهٔ تاریخی شهر تهران*، ص ۱۹۵.

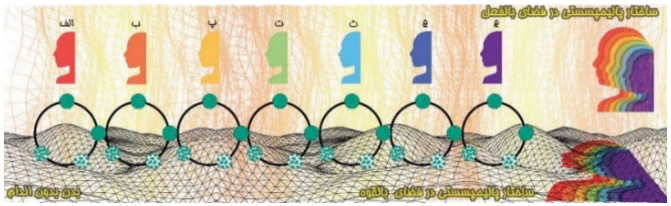

ت ۱۶. شکل‌گیری لایه‌های شهری از فضای بالقوه به فضای بالفعل با تأکید بر ساختار پالیمسستی امر بالقوه و امر بالفعل، مأخذ: همان‌جا.

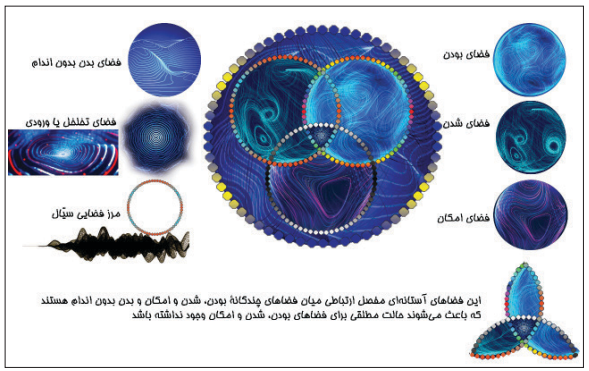

ت ۱۷. بازنمایی پلانی از ساختار پویای دستگاه انتزاعی یک/ چندگانهٔ فضایی موجودیت شهر از نگاه نظریهٔ هم‌آرایی، مأخذ: همان‌جا.

«ت ۱۷» را با عنوان دستگاه پیشنهاد می‌دهند.

در «ت ۱۸»، از سمت چپ به راست به‌ترتیب این موارد مشاهده می‌شود: مورد اول، محورهای قلمروسازی‌های بالفعل‌شده «در فضای بودن»، قلمروزُدایی «در فضای شدن»، و قلمروسازی‌های بالقوه «در فضای امکان». موارد دوم و سوم، روابط میان موجودیت شهر با سایر موجودیت‌ها در مقیاس‌های خُرد و کلان که همگی مستقر در این دستگاه هستند، به‌طوری‌که می‌توان حلقه‌های رنگی متفاوتی برای هریک از موجودیت‌ها متصور شد که هرکدام ضمن برخورداری از بدن بدون اندام، به‌طور هم‌زمان مستقر در فضاهای بودن، شدن، امکانی هستند که در روابط آستانه‌ای با یکدیگر به سر می‌برند.

در «ت ۱۹» پلانی از موجودیت شهر مشاهده می‌شود. دایره معرف شهر است که در روابط تأثیر و تأثر درونی و بیرونی نسبت به سایر موجودیت‌ها در مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان است. این روابط می‌تواند رویدادهایی را ایجاد کند که لزوماً از حال به آینده نیست، بلکه ممکن است رجعتی به گذشتهٔ دور موجودیت رخ دهد (فلش‌های مشکی) و ارزش‌هایی از گذشتهٔ آن با بیان و زبانی دیگر در اکنونِ موجودیت شهر بازنمایی شود. در روابط میان موجودیت شهر با سایر موجودیت‌ها می‌توان دوایر متحدالمرکزی را در این پلان متصور شد.

ت ۱۸ (پایین، راست). پلانی از روابط آستانه‌ای میان فضاهای بودن، شدن، امکان و بدن بدون اندام، مأخذ: همان، ص ۱۹۶.

ت ۱۹ (پایین، چپ). پلانی از موجودیت شهر (شکل دایره) در تأثیرگذاری / پذیری بر / از نیروهای درونی و بیرونی ناشی از روابط با سایر موجودیت‌ها، مأخذ: همان‌جا.

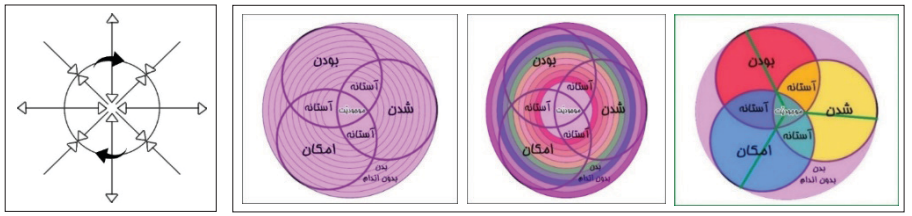

۱۰۲. The virtual: آنچه به‌منزلهٔ امر مجازی، بالقوه، یا نهفته‌ای است که می‌تواند بالفعل شود یا نشود؛ بااین‌حال همچنان واقعی است و یکی از ابعاد واقعیت شهر از دید دُلوز و گاتاری تلقی می‌شود (دلوز، *یک زندگی (اسپینوزا، نیچه، هیوم، برگسون، فوکو، بکت، شیزوکووی، لایب‌نیتس، فلسطین، قطعات و یک زندگی ...)*، ۱۹).

۱۰۳. The actual: امر بالفعل. آنچه بالفعل و به واقعیت بدل شده است. دُلوز این واژه‌ها را از فلسفهٔ پویشی یا فرایندی آلفرد نورث وایتهید گرفته است.

104. Delanda, *A New Philosophy of Society*.

105. Deleuze and Guattari, *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophre-nia*; Deleuze, *Masochism: Coldness and Cruelty*; Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy?*

۸. ساختار یک/ چندگانهٔ روابط موجودیت شهر با سایر موجودیت‌ها، در مقیاس‌های خُرد و کلان بر اساس نظریهٔ اسمبلیج

یکی از بازنمایی‌های ارگیاستیک، عرضهٔ ساختار پویایی از فضای دستگاه یک/ چندگانه‌ای در خصوص روابط میان «شهر» و «سایر موجودیت‌ها در مقیاس‌های خُرد و کلان» است. بخش‌های اصلی این ساختار شامل بدن بدون اندام و احجام فضایی مخروطی‌شکلِ متعلق به هریک از موجودیت‌ها نظیر شهر است. موجودیت‌ها هیچ برتری‌ای نسبت به یکدیگر در نگرش سلسله‌مراتبی یا خطی ندارند؛[۱۴۶] بلکه روابط میانی آنها به‌صورت غیرخطی و توپولوژیکی است. پژواک ایجاد تغییر در هریک از مخروط‌ها بلافاصله در ساختار کلی دستگاه شهر / موجودیت‌ها منعکس خواهد شد. آنچه منجر به تغییر هر مخروطی می‌شود، می‌تواند ناشی از تأثیرگذاری / پذیری آن به / از سایر موجودیت‌ها باشد. پیرو هر تغییری، شرایط بی‌نظمی دستگاه به‌گونه‌ای دیگر تغییر خواهد کرد. هر موجودیتی به‌واسطهٔ اتصال به بدن بدون اندام، از قدرت، میل، و قابلیت کنشگری مولّدانه برخوردار است و پیوسته ایجابیّت‌های زیادی را ایجاد می‌کند و هرچیزی تأثیرگذار یا تأثیرپذیر بر / از هرچیز دیگری است، بنابراین هر موجودیتی در این دستگاه قاعدتاً بر مبنای این تفکر، از فضای آستانه‌ای متناسب خود برخوردار است.

دستگاه انتزاعی یک/ چندگانهٔ شهر طبق فلسفهٔ دُلوزی متشکل از فضاهای چندگانه‌ای است که اصلی‌ترین کنشگر و عاملیت ایجاد واقعیت‌های بالفعل و امر بالقوهٔ موجودیت‌ها نظیر شهر در این دستگاهْ بدن بدون اندام است. لایه‌ها یا رویدادهای متعلق به هر موجودیتی همه از فضای بالقوه به فضای بالفعل در حرکتند و در فضای مخروطی خود مستقر می‌شوند. هر لایهٔ بودن بالفعل پس از ایجاد، بلافاصله برشی عمود[۱۴۷] بر فضای بالقوه سرشار از جریان‌های ریزومی بدن بدون اندام می‌زند و با مهیا شدن شرایط مناسب، زمینه را برای ایجاد لایه(های) دیگر فراهم می‌کند. با تداوم این روند، ساختار پالیمپسستی شهر در فضای بالفعل آن ساخته می‌شود که به‌منزلهٔ موارد بالفعل‌شده از ساختار پالیمپسستی بالقوهٔ شهر است.

به‌منظور تفهیم بهتر، در «ت ۲۰»، در ساختار پویای گوی‌های بولدشده[۱۴۸] و پررنگ در هریک از مخروط‌های موجودیت‌ها، مشخص شده است که، به‌منزلهٔ بودن‌های بالفعل ثابت نگه داشته‌شده، در لحظه‌ای خاص هستند و این به‌مثابهٔ الگوهای متعارف، ساختارمندی‌ها، و چارچوب‌های سازمان‌دهی‌شده در روابط میان موجودیت شهر و سایر موجودیت‌ها محسوب می‌شود. اما نکتهٔ حایز اهمیت این است که آنچه عملاً در واقعیت موجودیت شهر رخ می‌دهد، تداوم ایجابیّت بودن‌ها از حالت «امر بالقوه» به «امر بالفعل» است؛ به عبارت دیگر همان گوی بولدشده در ساختار بازنمایی‌شده به‌محض ایجاد، بلافاصله جای خود را به بودن(های) دیگری می‌دهد.

خط زرد در این ساختارْ بیانگر مرز فضایی و آستانه‌ای یکی از حالات بودن موجودیت‌ها در روابط با یکدیگر است. خطوط قرمز با مرزهای فضایی آستانه‌ای بیانگر امکان هرگونه تغییر در مرزبندی‌های هریک از فضاهای مخروطی موجودیت‌ها در دستگاه شهر است. جهت‌های رفت‌وبرگشتی با رنگ‌های مختلفْ بیانگر بازگشت‌های ابدی و تأکید بر استقرار زندگی هر موجودیت در آستانه یا میانه است. گوی‌های بسیار دیگری به‌شکل محو هستند که می‌توانند بیانگر دو روایت باشند: الف) ازسویی، بیانگر بودن‌هایی از «امر بالفعل»شدهٔ شهر باشند که در دستهٔ واقعیّت زیستهٔ شهر گنجانده می‌شوند که اینک به‌محوی گراییده‌اند و به‌صورت «امر بالقوه» زیسته بازنمایی شده‌اند و در برابر نیستی مقاومت می‌کنند؛ و ب) از سوی دیگر، بیانگر بودن‌هایی از «امر

۱۰۶. به‌طور مثال زمانی که با زاویهٔ دید ازپیش‌برنامه‌ریزی‌شده بر اساس یک چشم‌انداز، بخواهیم مسیری متشکل از آوایی و هم‌آرایی عناصر خُرد مکانیِ نقطه‌ای و خطی را در نظر گرفته و به عنوان یک ژن برتر از بازار بازآفرینی کنیم تا بتواند در نقش مأمنی برای برپایی رویدادها و خُرده‌رویدادها به تناسب نیازهای معاصر نقش‌آفرینی کند؛ گزینش این عناصر به‌واسطهٔ میل ما یا در واقع میل این مسیر پیشنهادی انجام شده است و این اجزا در هم‌افزایی با یکدیگر از قابلیت‌هایی برخوردار می‌شوند که باز توسط اسمبلیجِ مسیر مورد نظر به آنها داده شده است.

107. Buchanan, *Assemblage Theory and Method: An Introduction and Guide*, 55-56.

108. Deleuze and Guattari, *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophre-nia*; Deleuze, *Masochism: Coldness and Cruelty*.

۱۰۹. body without organs (BwO): بدن بدون اندام همان فضای درون‌ماندگاری است که در آن هرچیزی با چیزهای دیگر می‌توانند درهم‌تنیده و درهم‌آمیخته شوند. این بدن شامل بی‌شکلی‌ها، بی‌مکانی‌ها، بی‌نامی‌ها، بی‌زمانی‌ها، شدّت‌ها، و تنش‌هایی است که هنوز چیزی را شکل نداده‌اند یا در شرف شکل‌دهی به چیزها هستند و فقط در این بدن همه‌چیز می‌توانند با هم مرتبط شوند (Buchanan, *Assemblage Theory and* ←

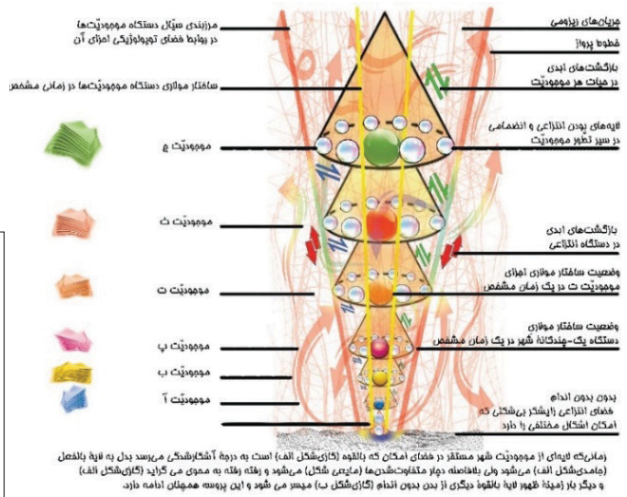

ت ۲۰ (راست). نمودار مفهومی پیشنهادی پژوهش برای بازنمایی اُرگیاستیک موجودیّت شهر بر پایهٔ فلسفهٔ دُلوز و نظریهٔ هم‌آرایی، مأخذ: ن. صمدی کافی، *آشکارسازی تاشدگی‌های پالیمپسستوئسیِ مکان بر پایهٔ نظریه و روش‌شناسی سرهم‌بندی*، ص ، ص ۱۹۹.

ت ۲۱ (چپ). دستگاه انتزاعی فضایی توپولوژیکی هم‌آرایی‌ای از هم‌آرایی‌های مختلف در روابط میان کلان‌شهر تهران، بازار قدیم، و ...، مأخذ: همان‌جا.

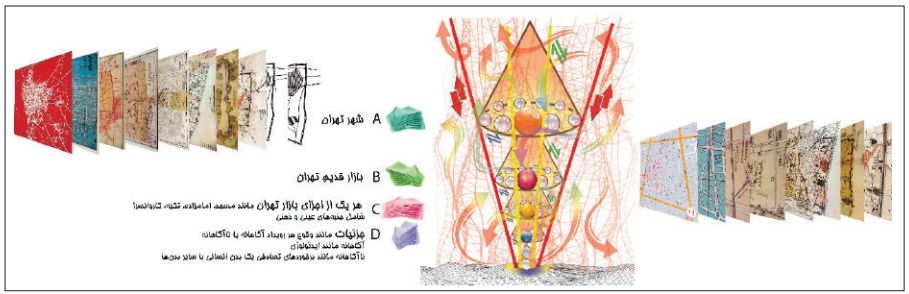

بالقوه»ی شهر باشند که امکان تحقّق آنها می‌تواند میسّر شود، ولی هنوز در راه هستند و به‌منزلهٔ واقعیت نازیستهٔ شهر تلقی می‌شوند. مطابق این ساختار می‌توان: ۱) ادعا کرد که موجودیت شهر در روابطش با سایر موجودیت‌ها قابلیت توسعه و گستردگی بسیار زیادی دارد و ۲) این روابط را چه در خُردترین و چه در عظیم‌ترین مقیاس‌ها، نسبت به سایر موجودیت‌ها گسترش داد.

نتیجه‌گیری

به‌طور خلاصه، از قابلیت‌های دستگاه مبتنی بر «نظریه» و «روش» هم‌آرایی از زوایای گوناگون در حوزهٔ شهر و توابع آن گفته می‌شود که عبارتند از: دستگاه ـ تفکر و ایده‌سازی، دستگاه ـ تاریخ‌سازی، دستگاه ـ مکان‌سازی، دستگاه ـ فضای میانی، دستگاه ـ هستی‌سازی.

* **دستگاه ـ تفکر و ایده‌سازی:** مسائل و چالش‌های بسیار شهری با سیّالیت‌ها و ابهام، فاقد مرزبندی‌های مشخص و الگومندی و انتظام خاصی هستند که نمی‌توان اشراف و ادراک کاملی نسبت به همهٔ آنها داشت و می‌توانند متأثر از شهرها ایجاد شوند و درعین‌حال بر آنها تأثیر بگذارند و در مقابل شهرها نیز مقاومت خود را به‌صورت تطبیق‌پذیری و خودسازماندهی پیچیده‌ای نسبت به آن چالش‌ها بازنمایی می‌کنند؛ به‌طوری‌که این چالش‌ها هرقدر هم که بحران‌برانگیز باشند، شهر به‌طور کامل محو نمی‌شود. بنابراین هرآنچه در شهر اندیشیده و اجرایی می‌شود، مانند طراحی شهری، برنامه‌ریزی شهری، مدیریت شهری، معماری شهری، و غیره همگی باید تطبیق‌پذیر و خودسازمانده با قابلیت انعطاف‌پذیری و مذاکره باشند و از هرگونه نگرش ساختارمندانه جلوگیری شود. نظریهٔ هم‌آرایی با تمرکز بر بازآراییِ جنبه‌های مادی ـ فضایی، بیانی ـ اجتماعی، عاطفه، و قدرت نادیده‌گرفته‌شدهٔ موجودیت‌ها، به‌منزلهٔ روزنهٔ امیدبخشی است که می‌تواند افق‌هایی از بینش‌های جدید را آشکار کند و نشان دهد چگونه پیش‌بینی ناپذیر بودن‌ها و آشفتگی‌های شهری می‌توانند فرصتی برای آشکارسازی و ایجاد امکان‌های موجودیت‌ها باشند. این نظریه می‌تواند باعث ادراک متفاوتی در خصوص واقعیت، فضا، و عملکردهای چندگانهٔ شهر شود و فضای چندبُعدی، تطبیق‌پذیر، و تغییرپذیر شهر را بنمایاند. این ما را به‌سوی شهری با آینده‌ای گشوده رهنمون خواهد کرد.

→

Method: An Introduction and Guide, 67-69; Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy?*, 225). دلـوز و گاتاری در *هزار فلات*، بدن بـدون اندام بدنی فاقـد هرگونه اندام مانند شـهری بدون معماری؛ یا خیابانی بدون ساختمان‌هایش می‌دانند. او بـاور دارد که جهان، شـهر، فضای شـهری همگی از بدن بـدون اندامی برخوردار هسـتند و در هر هم‌آرایی‌ای، هم‌آرایی‌هـای تودرتویی وجود دارد که هریک از این هم‌آرایی‌ها نیز از جهانی برخوردار هستند و همهٔ این جهان‌ها در مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان همواره از پویایی‌های مکانی ـ زمانی برخوردارند، پس نـه یک جهان بلکـه جهان‌های زیادی وجـود دارند و نمی‌توان واقعیّت ویژگی‌هـای نوظهـور و ظرفیت‌های رابطـه‌ای که می‌تواند بیـن بدن‌های انسانی و غیرانسانی رخ می‌دهد را انکار کـرد (Boundas and Tentokali, *Architectural and Urban Reflections After Deleuze and*

←

*** دستگاه ـ تاریخ‌سازی:** پیرو هستی‌شناسی دُلوزی، تاریخ به‌منزلهٔ آزمایش[۱۴۹] نیست، بلکه «مجموعه شرایط تقریباً نفی‌کردنی است که قابلیتِ آزمایشگری چیزی را که از تاریخ می‌گریزد، ممکن می‌کند.»[۱۵۰] به بیان دیگر، تاریخ از منظر دُلوز صرفاً مجموعه‌ای از وقایع بالفعل و ثبت‌شده نیست، بلکه بستری است که امکان ظهور رویدادها، شدن‌ها، و تفاوت‌هایی را فراهم می‌کند که فراتر از تاریخِ تثبیت‌شده قرار دارند. مطابق پیشنهاد دُلوز، در حوزه‌های مختلف مطالعات شهری، رابطهٔ بین عوامل تعیین‌کنندهٔ یک «چالش، مشکل» و «راه حل‌های» آن می‌تواند به‌مثابهٔ رابطه‌ای بین دو مجموعهٔ رویداد که در سطوح موازی توسعه می‌یابند، بی‌شباهت به یکدیگر، درک شود؛ یعنی «رویدادهای واقعی در سطح راه حل‌های ایجادشده و رویدادهای ایدئال نهفته در شرایط مسئله».[۱۵۱]

> آنچه تاریخ از رویداد درک می‌کند، تأثیر آن در حالات امور یا در تجربه‌های زیسته است، اما رویداد در شدن[۱۵۲]، در ثبات خاص خود، در مفهوم خودتقریبی‌اش، از تاریخ می‌گریزد.[۱۵۳]

با استفاده از نظریهٔ هم‌آرایی، می‌توان امکان دیدن موجودیت‌ها، نظیر شهر، را فراتر از آنچه هست بازنمایی کرد و آنها را در مقام عاملیت، کنشگر، و برخوردار از میل دانست. موجودیت‌هایی مانند شهر، فضای شهری، بنای معماری، و حتی انسان لایه‌های زیادی دارند. چون هر بودنی پس از ایجاد، بلافاصله مشکل‌مند و مجدداً قلمروسازی می‌شود و بودن دیگری را ایجاد می‌کند و لایه‌هایش افزایش می‌یابد و این همان روند ساختن تاریخ آن موجودیت است. تاریخ خود را می‌سازد، به‌طوری‌که تاریخْ چهره‌ای از خود را در لایه‌های آن موجودیت تجربه و بازنمایی می‌کند.

پس، می‌توان گفت سطح درون‌ماندگاری یا بدن بدون اندام به‌مثابهٔ تاریخ یک/ چندگانه است. یعنی تاریخی است که تاریخ نازیستهٔ همهٔ موجودیت‌ها از جمله شهر را در قالب ساختار پالیمپسستی نازیستهٔ آن در بر گرفته است. یعنی موجودیت شهر از تاریخ نازیسته‌ای برخوردار می‌شود که متشکل از لایه‌های بالقوهٔ شکل‌مندی است و هرکدام از این لایه‌ها در صورت مهیا شدن بالفعل‌شدگی‌شان می‌توانند روزی عینیت یابند.

زمانی که از مفهوم لایهٔ بودنِ فعلیت‌یافته به‌منزلهٔ هستی یک موجودیت صحبت می‌کنیم، همواره با فرایندی روبه‌رو خواهیم بود که منجر به ایجاد آن لایهٔ بودن شده است و حتی می‌توان به چگونگی این ایجابیّت‌ها اندیشید و با فلسفهٔ دُلوزی آن را توضیح داد. شهر بر پایهٔ نظریهٔ هم‌آرایی همیشه به بی‌ثبات کردن ادامه می‌دهد و فضایی را برای تبدیل شدن‌های هر شکلی از خود انسانی، فضا، مکان، و شهر می‌گشاید. بدین‌ترتیب هر موجودیتی تحت پاک‌شدگی قرار می‌گیرد و به‌سوی پیچیدگی، تکامل‌یافتگی فرایندی‌اش، و در کل به‌سوی ناهم‌گونی هستی‌شناسی‌اش سوق داده می‌شود. موجودیت شهر دارای دستگاه ریزومی پویا و متحولی است که در پذیرش نقش‌های چندگانه در طول تاریخ زیسته‌اش، حیاتش ادامه می‌یابد. اگر شهر را در این فرایند چرخه‌ای مداوم تصور کنیم، در طول آن، فرایندهای چندگانهٔ دیگری از موجودیت‌های دیگر در مقیاس‌بندی‌های خُرد و کلان نیز دیده می‌شود. هرکدام از موجودیت‌ها، با ماهیت‌های جداگانه از یکدیگر، قابلیت برقراری روابط پویا و متنوع با سایر موجودیت‌ها را دارند. زندگی شهروند جدا از شهر نیست و بالعکس؛ یعنی آنها در روابط تأثیر و تأثر از یکدیگر در روند متفاوت شدن‌هایشان، لایه‌های بودن مستقر در فضای نازیسته را بالفعل و آن را به‌صورت زیسته تجربه می‌کنند. این آشکارشدگی لزوماً از پیش برنامه‌ریزی شده و الگومند نیست، بلکه می‌تواند در رویدادهای برنامه‌ریزی‌ناشده و تصادفی نیز آشکار شود. ما همه‌روزه در قلمروهایی کنترل‌شده مطابق بسیاری از ساختارها و رویدادهایی الگومند در زمان‌های دیکته‌شده، کنش‌هایی را انجام می‌دهیم. همچنین در دنیای

→

12 ,*Guattari*). از آنجا هر موجودیّتی بـــدن بدون انـــدام دارد و پیوســـته در روابط تأثیر و تأثر از سایر موجودیّت‌ها به سر می‌برد. فعل ســـاختن برای آن موجودیّت‌ها رخ می‌دهد که بدن بدون اندام همهٔ امکان‌ها و احتمال‌هایی که می‌تواند بـــرای آن موجودیّت رخ دهد را ایجاد می‌کننـــد و این امکان‌ها خود را در قالب ســـاختارهای پالیمپسستی نازیســـته و مجازی‌ای برای موجودیّت در بطن بدن بدون اندام ایجاد می‌کنند، که هر ساختار پالیمپسستی متشکل از لایه‌های بودن نازیســـته و شکل‌مند، انتظام یافته و سازماندهی شده است.

110. Deleuze, Guattari, *A Thousand Plateaus*, 153.

111. Ibid, 19

112. Ibid, 158

۱۱۳. دُلوز و گاتاری (Ibid, 2) می‌گویند یک نقشه دُلوزی باید در واقعیت شرکت کند، درست مانند رویدادهایی که خواستار نقشـــه‌نگاری خود هستند. نقشه در همهٔ ابعـــاد بـــاز و قابل‌اتصال و جدا شـــدن، برگشت‌پذیر، و مستعد تغییر مداوم است. می‌توان آن را پاره کرد، معکوس کرد، با هر نوع نصبی ســـازگار کرد، توسط یک فرد، گروه، یا تشکیلات اجتماعی دوباره کار کرد. نقشـــه‌نگاری دُلوزی می‌تواند واقعیت بالقوهٔ یک مکان یا فرایند واقعی را ارائـــه دهد، نه به این دلیل که شـــبیه آن واقعیت اســـت یا به شـــیوهٔ متعارف توافق‌شدهٔ با آن «تطابق دارد»، بلکه به این دلیل که همان گرایش‌های اساسی را در بر می‌گیـــرد (Saldanha, *Space*

←

مجازی، به‌دلیل وجود فناوری، می‌توانیم روابط الکترونیکی‌ای مانند مکاتبه‌ها، نامه‌نگاری‌ها، و شرکت در جلسات آنلاین دانشگاهی در مقام استاد، معلم، دانشجو، و سخنران را داشته باشیم، احساسات خاصی را در قالب خودِ جدیدی تجربه کنیم که می‌تواند متفاوت با دنیای حقیقی باشد. در این موارد متغیرهای زیادی با قابلیت‌های تأثیرگذاری / پذیری وجود دارد که نمی‌توان همهٔ آنها را فهرست کرد و در این میان بسیاری از موارد خُردی می‌توانند موجود باشند که نادیده گرفته می‌شوند.

* **دستگاه ـ مکان‌سازی:** فلسفهٔ دُلوز و گاتاری با توجه به فعل متفاوت شدن‌های مداوم، خودبه‌خود گونه‌های چندگانه‌ای از مکان‌سازی‌های زیر را آشکار می‌کند: ۱) مکان‌سازی در فضای انتزاعی بدن بدون اندامی که متشکل از فضاهای چندگانهٔ بودن، شدن، امکان، و فضاهای آستانه‌ای است؛ ۲) مکان‌سازی موجودیت(های) فعلی مانند شهر در دو حالت فضای «امر بالقوه» و «امر بالفعل»؛ ۳) مکان‌سازی ایجابیّت جدید حاصل از امتزاج موجودیت‌ها (روابط شهر، عاملیت‌های انسانی، و غیرانسانی) در دو حالت فضای «امر بالقوه» و «امر بالفعل». برای هریک از این موارد می‌توان ساختار پالیمپسستی را لحاظ کرد؛ یعنی، چه پژوهشگر، چه یک ـ چندگانهٔ فضای بدن بدون اندام، و چه موجودیت یا موجودیت‌ها همگی در فعالیت متفاوت شدن خود، لایه‌های نازیسته‌ای از فضای امکان خود را ایجاد می‌کنند و چنین امری پیوستاری برای آنها به‌وجود می‌آورد. بر اساس فضای دُلوزی، چه پژوهشگر و چه هر موجودیتْ تاریخ خود را می‌سازند. درواقع تاریخْ چهره‌های جدیدی از خود را در هریک از آنها می‌تواند تجربه کند.

* **دستگاه ـ فضای میانی:** بر پایهٔ نظریهٔ هم‌آرایی، موجودیت شهر همچون بذری با امکان زایش‌های بسیار خواهد بود، به‌طوری‌که ارزش و قابلیت آن در تحریک جنبش‌های کنترل‌نشدنی و ایجاد قلمروزُدایی‌های پیوسته در وقوع رویدادهای تصادفی و درعین‌حال خودمختار است؛ چون می‌تواند تفاوت‌های چندگانه‌ای را ایجاد کند. با توجه به ویژگیِ رابطه‌ای بودن این نظریه، امکان اتصال در روابط میان‌رشته‌ای و حوزه‌ها، ایده‌ها، تفکرهای مختلفْ امکان ظهور میانه‌هایی فراهم می‌شود که تا کنون به آنها پرداخته نشده است؛ بنابراین انعطافی را در رویکردهای نظری، عملی، تحقیق، و روش خواهیم داشت، به‌طوری‌که هریک در آستانه و آمادگی کنار گذاشته شدن خواهند بود؛ چون هرکدام به‌واسطهٔ فضای میانی‌شانْ امکان ظهور بودن‌های بالقوه دارند که هر لحظه امکان آشکارشدگی‌شان می‌تواند وجود داشته باشد. نظریهٔ هم‌آرایی به‌منزلهٔ پُلی است که امکان گرد هم آوردن کنشگران مختلف مانند پژوهشگران، طراحان شهری، برنامه‌ریزان شهری، معماران، روان‌شناسان را فراهم می‌کند که در نگرشی خلّاقانه و با مشارکت فکری، ذهنی، و عملی بتوانند امکان‌هایی از خطوط پرواز را رهایی بخشند؛ با این تفسیر که در روابط تنش‌زای میان «ایجادشده‌ها و آنچه هست» با «ترکیب‌بندی‌های پویا و همیشه در سَیَلان» تعادل ایجاد و میان آنها رابطه‌ای دیالکتیکی و اجرایی برقرار کنند. مسلماً چنین امری امکان تکامل‌یافتگی‌ها، بازاندیشی‌ها، بازبینی‌ها، بازنگری‌ها، و آشکارسازی عاطفهٔ موجودیت‌ها در روابط با هم را میسّر می‌کند و نشان می‌دهد که این نظریه در ایجاد فضای میانی در شهر و شهرسازی به‌صورت میان‌حوزه‌ای، میان‌رشته‌ای، و میان‌منطقه‌ای می‌تواند مؤثر گردد، امکان شکل‌گیری موجودیت‌های بسیار برآمده از روابط میانی موجودیت‌های چندگانه را بر پایهٔ نظریهٔ هم‌آرایی بازنمایی می‌کند (ت ۲۲). بر این اساس در خصوص مبحث شهر و مطالعات شهری، امکان امتزاج حوزه‌ها، رشته‌ها، طرح‌ها، نظریه‌ها، افکار، روش‌ها، و غیره می‌تواند ممکن شود که این خود خروجی‌های قابل‌توجهی را به‌همراه بیاورد.

→ *after Deleuze*, 120-126). بااین‌حال اصلاح «توپولوژی» اصطلاح دقیق‌تری نسبت به کارتوگرافی یا نقشه‌نگاری خواهد بود که به واقعیت‌های بالقوه پیوستهٔ در حال تغییر اشاره می‌کنند. برخلاف نقشه‌های متعارف مطلقاً هیچ شباهتی بین خطوط بالقوهٔ بدن بدون اندام و بدنهٔ واقعی آن وجود ندارد (Ibid, 120).

114. Deleuze and Guattari, *Capitalisme et Schizophrénie*, 19.

115. Saldanha, *Space after Deleuze*, 120.

116. Deleuze & Guattari, *Capitalisme et Schizophrénie*, 154.

117. flat ontology

118. Deleuze, G. and F. Guattari. *A Thousand Plateaus*, 488.

119. Boundas and Tentokali, *Architectural and Urban Reflections After Deleuze and Guattari*, 110.

120. P. Hallward, *Out of This World: Deleuze and the Philosophy of Creation* (Verso, 2006); J. Hillier, "The 'Flatness' of Deleuze and Guattari: Planning the City as a Tree or as a Rhizome?", *DisP-The Planning Review*, 57(2) (2021): 16-29; Platt and Medway, "Sometimes ... Sometimes ... Sometimes ... Witnessing Urban Placemaking from the Immanence of 'the Middle'".

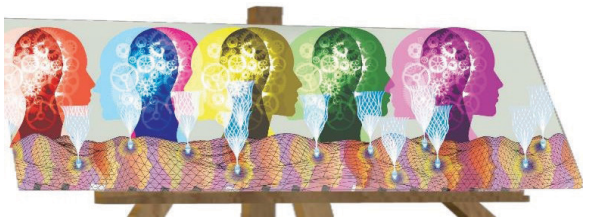

ت ۲۲. دستگاه فضای میانی موجودیت‌ها و امکان شکل‌گیری موجودیت‌های متکثّر، مأخذ: ن. صمدی کافی، *آشکارسازی تاشدگی‌های پالیمپسستوئسیِ مکان بر پایهٔ نظریه و روش‌شناسی سرهم‌بندی*، ص ۲۱.

* **دستگاه ـ هستی‌سازی:** با بهره‌گیری از هستی‌شناسی مسطح دُلوزی در تحقیقات مرتبط با شهر و مطالعات شهری می‌توان امکان‌هایی را در جوانب مختلفی نظیر اجتماعی–فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، فضایی، زیبایی‌شناسی، روان‌شناسی بی‌توجه به جنبه‌های ایستا، یکنواخت و سلسله‌مراتبی به‌وجود آورد. برای‌این‌منظور باید بر فضاهای میانی آکنده از امکان‌ها تأکید شود، مانند بهره‌گیری از روش‌های چندگانه در تجزیه‌وتحلیل داده‌ها برای دست‌یابی به معانی جامع و تکامل‌یافته‌تر؛ توجه به هر آنچه هست ولی خُرد و بی‌اهمیت و پیش‌پاافتاده تلقی می‌شود و تأکید بر این امر که این موجودیّت از چه قابلیّت‌هایی می‌تواند برخوردار باشد؛ عمیق شدن در رویدادهای نوظهوری که در شهر و معماری شهری ایجاد شده‌اند مانند فضاها یا مکان‌های اجتماعی و آنچه درون آنها رخ می‌دهد. توجه به این امور می‌تواند هرگونه گرایش‌های بدیهی پذیرفته‌شده برای طبقه‌بندی و گونه‌بندی‌ها در معماری شهری و مطالعات شهری را بر هم زند و مسیرهای جدیدی را ایجاد کند.

طبق نظریهٔ هم‌آرایی، شهر از هستی‌شناسی بنیادی‌تر و امکان بازاندیشی برخوردار خواهد بود. هستی شهر به‌خاطر بدن بدون اندامش، همواره توانایی مقاومت در برابر همگنی و ساختار را دارد و خود را از محدودیت‌های تحمیل‌شده می‌رهاند و بدین‌گونه امکان‌هایش را فعال می‌کند. شهر پیوسته در حال متفاوت شدن، تغییر، و حرکت است و اگر قلمرویی یابد، این قلمرو نسبی است، نه مطلق. شاید بتوان قلمرو شهر را برای مدتی تشخیص داد، ولی بلافاصله تغییر می‌کند؛ چون همواره در آستانه و میانهٔ اینجا و آنجا قرار دارد و هنوز همهٔ رویدادها و اقداماتی که می‌توانستند در آن عملی شوند به فعلیت نرسیده‌اند. موجودیت شهرْ آکنده از نیروها و تأثیرهایی است که پیوسته از وجود ظرفیت‌هایی جایگزین در هر بالفعلی سخن می‌گوید. بنابراین دستگاه اسمبلیجی شهر همچون یکی است که هستی‌های چندگانه‌ای از خود را ایجاد می‌کند و سبک «امری در حال شدن» و دور از بیان گزاره‌های قطعی، نهایی، و انجام‌یافته را به ارمغان می‌آورد (ت ۸ تا ۱۱ و ۱۵ تا ۱۹).

چنین امری درصورت ترکیب با ایده‌پردازی‌ها و قوهٔ تعقل و اندیشهٔ بشری، می‌تواند، به تناسب ویژگی‌ها و ارزش‌های مکان‌های مختلف، به انسجامی از چشم‌اندازهایی موضعی و موضوعی و ارزش‌آفرینی و نقش‌آفرینی‌ها برای آنها بیانجامد و زمینهٔ مشارکت عاملیت‌های انسانی را فراهم کند؛ نظیر وارد جریان بازی‌کردن کنشگران غایب، و حتی فراهم‌آوری امکان بودن و یا ایجاد نهادهایی که تا حال نبوده‌اند، یا همان نهادسازی‌ها و تبدیل مخاطبان به رابطان و هدایت‌کنندگان در مکان مورد نظر، مثل بازار قدیم تهران. چنین امری می‌تواند به مکان‌سازی، تاریخ‌سازی، هستی‌سازی، و هویت‌سازی در قالب لایه‌های هدفمندانه‌ای برای موجودیت مورد نظر منتهی شود که، هم‌راستا با اهداف از پیش تعیین‌شده، به‌منظور رشد، بالندگی، و بازآفرینی مکان مورد نظر در همهٔ ابعاد مختلف نظیر کالبدی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، اقتصادی، و ... باشد و مکان را بدل به قطب گردشگری با بهره‌گیری از قدرت میل و ارادهٔ کنشگران مرتبط با آن کند.

۱۲۱. one-multiplicity منظور از یک، کلیتی است که دُلوز آن را این‌گونه بیان می‌کند: «یک صدای واحد و یکسان برای کل چند هزار صدایی، یک اقیانوس واحد و یکسان برای تمام قطره‌ها، یک غوغا از بودن برای همه موجودیّت‌ها» (Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy?*, 304). «یک» بدن بدون اندام، و «چندگانه»، بودن‌هایی از هر موجودیّتی مانند شهر هستند که به‌واسطهٔ اتصال موجودیّت به بدن بدون اندام ایجاد می‌شوند.

۱۲۲. در واقع شهر در هر متفاوت‌شدنی که انجام می‌دهد، بودن دیگری از خود را به معرض نمایش می‌گذارد و این روند همچنان ادامه دارد. چنین امری مؤید قدرت کنشگرانه و غیرمنفعلانهٔ موجودیّت شهر، بازار، فضای شهری، معماری شهری، و غیره می‌تواند باشد.

۱۲۳. به‌طور مثال زمانی که صاحب مغازه‌ای در بازار قدیم تهران، کالاهای خود را در خارج از مغازه‌اش ارائهٔ بصری می‌کند، جریان حرکت و حضورپذیری مردمی به جریان بی‌وقفه‌ای تبدیل می‌شود که از نگاه مخاطبان نقش معماری ازپیش برنامه‌ریزی‌شدهٔ بازار در قالب مغازه را به تعلیق وامی‌دارد و چهرهٔ دیگری از آن بازمی‌نمایاند؛ یعنی تفاوت در شدت میل و جنبهٔ کنشگری عاملیّت‌ها در راستای تأثیرگذاری بر مخاطب ایجاد می‌شود، به‌طوری‌که گویا از درجهٔ اهمیت و اعتبار مغازه کاسته و بر درجهٔ اهمیت و اعتبار کالا افزوده می‌شود و در این جنبهٔ کنشگری، کالا ←

ت ۲۳. دستگاه چارچوب مفهومی مقاله. مأخذ: همان، ص ۱۰۹.

→

نقش تأثیرگذار قدرتمندی می‌یابد. همهٔ بازار نیز در چنین امری مشارکت می‌کند؛ چون این رویداد به‌سان اسمبلیجی است که درون اسمبلیج بزرگ‌تری به نام بازار رخ می‌دهد. بازار با قدرت کنشگری‌اش هر آنچـــه ثبات‌یافتگی مکانـــی دارد را مشـــکل‌مند می‌کند، به تعلیق وامی‌دارد، و ایـــن منجر به ایجـــاد مناطق جدید و بی‌ثبات نظیـــر جریان‌های پویا در روابط میـــان مغـــازه، کالاهـــای آن، و توجه شهروندان می‌شود و این‌گونه در امر تولید، بازتولیـــد، و کنش جمعی تأثیر می‌گذارد. بنابراین می‌توان گفت موجودیّت شـــهر، بـــازار، فضای شـــهری، کالای مغازه، و غیـــره موجودیّت‌های منفعل، ایســـتا، و بدون تغییر نیســـتند؛ و به‌طور پیوســـته بازفرمول‌بندی، بازپیکربندی، قلمروزُدایی، کدزُدایـــی، سیاســـت‌زُدایی و دگرگون می‌شـــوند و نمی‌توان آنها را در چارچوب سیاست‌ها، سازمان‌ها، و برنامه‌های دولتی یا رسمی و ازپیش مشخص‌شدهٔ محدود و هویت سازمانی منحصربه‌فرد و همگنی ظاهری یکسانی را برای آنها منظور کرد.

۱۲۴. Palimpsest: یعنـــی دست‌نوشته‌ای با قابلیّت مصرفی مکرّر که بر روی پوســـت یا لوح پاک‌شـــده از دست‌نوشـــته‌های پیشـــین نوشته شده است؛ ولی ســـایهٔ آن دست‌نوشته‌ها در نگارش جدید دیده می‌شود. در اصل در این صفحه‌ها چیزی تحت عنوان جمله یا نوشتهٔ مستقل وجود نداشته و ردی از لایه‌هایی از نوشته‌های پیشین بر صفحه، باقی می‌گذاشته است (سیدمحسن حبیبی و نگین صمدی کافی، «پالیمپســـت «لایه‌نـــگاری»؛ ابـــزاری بـــرای تبیین

←

References

Allen, J. and A. Cochrane. "Assemblages of State Power: Topological Shifts in the Organization of Government and Politics". *Antipode*, 42(5) (2010): 1071-1089.

Amin, A. "Re-Thinking the Urban Social". *City*, 11(1) (2007): 100-114.

Anderson, B. and C. McFarlane. "Assemblage and Geography". *Area*, 43(2) (2012): 124-127.

Beck, C. and F.X. Gleyzon. "Deleuze and the Event(s)". *Journal for Cultural Research*, 20(4) (2016): 329-333.

Bell, J.A. "Undoing the Subject: Deleuze and the Makings of a Sustainable Life". *In New Directions in Sustainable Design*, Routledge, 2010, 247-259.

Bennett, J. *Vibrant Matter: A Political Ecology of Things*. Durham, NC: Duke University Press, 2010.

Boundas, C.V. and V. Tentokali (Eds.). *Architectural and Urban Reflections After Deleuze and Guattari*. Rowman and Littlefield, 2017.

Brantner, C., J. Rodriguez-Amat, and Y. Belinskaya. "Structures of the Public Sphere: Contested Spaces as Assembled Interfaces". *Media and Communication*, 9(3) (2021): 16-27.

Braun, B.P. "A New Urban Dispositif? Governing Life in an Age of Climate Change". *Environment and Planning D: Society and Space*, 32(1) (2014): 49-64.

Buchanan, I. and G. Lambert. (Eds.). *Deleuze and Space*. University of Toronto Press, 2005.

Buchanan, I. "Assemblage Theory and its Discontents". *Deleuze Studies*, 9(3) (2015): 382-392.

_____ . *Assemblage Theory and Method: An Introduction and Guide*. Bloomsbury Academic, 2020.

Coleman, R. (Ed.). *Deleuze and Research Methodologies*. Edinburgh University Press, 2013.

Collins, F.L. "Desire as a Theory for Migration Studies: Temporality, Assemblage and Becoming in the Narratives of Migrants". In *Aspiration, Desire and the Drivers of Migration*, Routledge, 2020, 56-72.

Dalton, C.M. "Rhizomatic Data Assemblages: Mapping New Possibilities for Urban Housing Data". *Urban Geography*, 41(8) (2020): 1090-1108.

DeLanda, M. "Deleuze and the Use of the Genetic Algorithm in Architecture". *Architectural Design*,71(7) (2002): 9-12.

_____ . "Deleuze, Diagrams, and the Genesis of Form". *Amerikastudien / American Studies*, (2000): 33-41.

_____ . "Space: Extensive and Intensive, Actual and Virtual". In *Deleuze and Space*, 2005, 80-88.

_____ . "The New Materiality". *Architectural Design*, 85(5) (2015): 16-21.

_____ . *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity*. Bloomsbury Publishing, 2006.

_____ . *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity*. Bloomsbury Publishing, 2019.

_____ . *A Thousand Years of Nonlinear History*. New York: Zone Books, 1997.

_____ . *Assemblage Theory*. Edinburgh University Press, 2016.

Deleuze, G. and F. Guattari. *A Thousand Plateaus*, transl. B. Massumi. London: Athlone, 1987.

Deleuze, G. and F. Guattari. *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophre-nia*. Transl. Robert Hurley, Mark Seem, and Helen R. Lane. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1983.

Deleuze, G. and F. Guattari. *Capitalisme et Schizophrénie*. Paris: Les, 1980.

Deleuze, G. and F. Guattari. *What Is Philosophy?*. Columbia University Press, 1994.

Deleuze, G. "How Do We Recognize Structuralism?". Transl. Melissa McMahon and Charles Stivale, in Charles Stivale, *The Two-Fold Thought of Deleuze and Guattari: Intersections and Animations*. New York: The Guilford Press, 1990, 258-282.

_____ . *Desert Islands and Other Texts: 1953-1974*. Ed. D. Lapoujade. Transl. M. Taormina. New York: Semiotext(e), 2004.

_____ . *Dialogues II*. London: Continuum, 2002.

_____ . *Francis Bacon: The Logic of Sensation*. transl. D.W. Smith, pb version, Minneapolis: University of Minnesota Press, 2005.

_____ . *Masochism: Coldness and Cruelty*, transl. J. McNeil. New York: Zone Books, 1989.

_____ . *Spinoza, Nietzsche, Hume, Bergson, Foucault, Beckett, Schizocovey, Leibniz, Palestine, Fragments, and a Life ...* . transl. Iman Ganji and Peyman Gholami. Tehran: Cheshme Publishing, 2018. (In Persian)

_____ . *The Fold: Leibniz and Bbaroque*. London: The Athlone Press, 1993.

Dewsbury, J. D. "The Deleuze-Guattarian Assemblage: Plastic Habits". *Area*, 43(2) (2011): 148-153.

Dovey, K. *Becoming Places: Urbanism / Architecture / Identity / Power*. Routledge, 2010.

Foucault, M. and G. Deleuze. "Intellectuals and Power". In *Language, Counter-memory, Practice: Selected Essays and Interviews*, 1977, 205-217.

Foroughmand Araabi, H. and A. McDonald. "Towards a Deleuzoguattarian Methodology for Urban Design". *Journal of Urbanism: International Research on Placemaking and Urban Sustainability*, 12(2) (2019): 172-187.

Fox, N.J. and P. Alldred. "Social Structures, Power and Resistance in Monist Sociology: (new) Materialist Insights". *Journal of Sociology*, 54(3) (2018): 315-330.

Fox, N.J. and P. Alldred. "Applied Research, Diffractive Methodology, and the Research-Assemblage: Challenges and Opportunities". *Sociological Research Online*, 28(1) (2023): 93-109.

Gabrielsson, C., H. Frichot, and J. Metzger. *Deleuze and the City.* Edinburgh University Press, 2016

Gabrys, J. "Programming Environments: Environmentality and Citizen Sensing in the Smart City". *Environment and Planning D: Society and Space*, 32(1) (2014): 30-48.

Ghoddousi, P. and S. Page. "Using Ethnography and Assemblage Theory in Political Geography". *Geography Compass*, 14(10) (2020): e12533.

Gopinath, S. "Heterotopic Assemblages within Religious Structures: Ganesh Utsav and the Streets of Mumbai". *Open Cultural Studies*, 3(1) (2019): 96-106.

Groat, L.N. and D. Wang. *Architectural Research Methods*. John Wiley and Sons, 2013.

Guattari, F. and S. Rolnik. *MOLECULAR REVOLUTION IN BRAZIL*. Transl. Karel Clapshow and Brian Holmes. Los Angeles, CA: Semiotext(e) Foreign Agent Series, 2008.

Habibi, SM. and N. Samadi Kafi. "Palimpsest, A Tool for Explaining the Identity of the Historic City". *Soffeh Journal, Shahid Beheshti University*, 20(2) (2020): 71-90. (In Persian)

Haghighi, F. *Is the Tehran Bazaar Dead? Foucault, Politics, and Architecture*. Cambridge Scholars Publishing, 2018.

Hallward, P. *Out of this World: Deleuze and the Philosophy of Creation*. Verso, 2006.

Hillier, J. "The 'Flatness' of Deleuze and Guattari: Planning the City as a Tree or as a Rhizome?". *DisP-The Planning Review*, 57(2) (2021): 16-29.

_____ . *Deleuze, Guattari and Power* . Handbook on Planning and Power, 2023.

Jervis, B. *Assemblage Thought and Archaeology*. Routledge, 2018.

Jones, R. and L. Instone. "Becoming-urban, becoming-forest: a historical Geography of Urban forest projects in Australia". *Geographical Research*, 54(4) (2016): 433-445.

Kinkaid, E. "Can Assemblage Think Difference? A Feminist Critique of Assemblage Geographies". *Progress in Human Geography*, 44(3) (2020): 457-472.

→

کیستیِ شهر تاریخی»، صفه، دوره ۳۰، ش. ۲ (تابستان ۱۳۹۹): ۷۶). دُلوز در روابط گذشته و حال می‌گوید: «گذشتهٔ سپری‌شده همواره در حالی که جای آن را گرفته است تداوم می‌یابد»؛ بنابراین کل گذشتهٔ هر موجودیّت به‌طور پیوسته تکرار می‌شود، اما هر بار کاملاً متفاوت از قبل خود. درواقع در زیرِ لایه‌های مشهود و آشکاری از کیفیت‌ها و گونه‌ها، فضایی از پویایی‌های مکانی ـ زمانی‌ای وجود دارد که با متفاوت شدن‌هایی همراه است. نتیجهٔ این متفاوت شدن‌ها ایجاد و ظهور تفاوت(هایی) در قالب لایه‌هاست که روزی در فضای بالقوه مستقر بوده‌اند (Saldanha, *Space after Deleuze*, 107). در شرح زندگیِ هر موجودیّتی مانند انسان، شهر می‌توان هم‌آرایی‌هایی از تکثّر تجارب و آثاری را می‌کاود که به‌منزلهٔ دانشی متشکل‌از شبکهٔ روابطی هستند و به‌طورِ مداوم در لایه‌های متعددی بر روی‌هم نهاده می‌شوند و حضور دارند (حبیبی، صمدی کافی، «پالیمپسست «لایه‌نگاری»؛ ابزاری برای تبیین کیستیِ شهر تاریخی»، ۷۴).

125. Y. Passia and P. Roupas, "An Apparatus for Mapping Urban Complexity", In *Machinic Assemblages of Desire: Deleuze and Artistic Research*, 3 (2021): 419.

126. A. Secor, "2012 Urban Geography Plenary Lecture Topological City", *Urban Geography*, 34(4) (2013): 430-444; B.P. Braun, "A New

←

Kleinherenbrink, A. "Metaphysical Primitives: Machines and Assemblages in Deleuze, DeLanda, and Bryant". *Open Philosophy*, 3(1) (2020): 283-297.

Lane, M. *The Power of Geography: Universal Discourse, Global Coloniality, and Local Sovereignty in the Sustainable City Apparatus.* Lancaster University (United Kingdom), 2017.

Langer, B. "The House that Gilles Built, Absolute Motion". *DATUTOP*, 22 (2002): 24-69.

Lara-Hernandez, J.A., A. Melis, and S. Lehmann. "Temporary Appropriation of Public Space as an Emergence Assemblage for the Future Urban Landscape: The Case of Mexico City". *Future Cities and Environment*, 5(1) (2019): 1-22.

Latour, B. "Reassembling the Social". In *Actor Network Theory* (Introduction), Oxford: Oxford University Press, 2005.

Legg, S. "Assemblage / Apparatus: Using Deleuze and Foucault". *Area*, 43(2) (2011): 128-133.

Marcus, G.E. and E. Saka. "Assemblage". *Theory, Culture and Society*, 23(2-3) (2006): 101-106.

Marsh, D. and M. Śliwa. "Making a Difference through Atmospheres: The Orange Alternative, Laughter and the Possibilities of Affective Resistance". *Organization Studies*, 43(4) (2022): 477-496.

Martin, L. and A.J. Secor. "Towards a Post- mathematical Topology". *Progress in Human Geography*, 38(3) (2014): 420-438.

McFarlane, C. "Translocal Assemblages: Space, Power and Social Movements". *Geoforum*, 40(4) (2009): 561-567.

McGowan, N. *Adaptable Urbanism: Understanding Self-organised Territorialisation in Urban Communities*, Doctoral dissertation, Queensland University of Technology, 2019.

Mittal, G. "The State and the Production of Informalities in Urban Transport: Vikrams in Dehradun, India". *Geoforum*, 136(2022): 273-282.

Muminović, M. *Advanced Assemblage Analysis of Built Environment and Persistence of the Identity of Place in Yanesen* (本文), Doctoral Dissertation, 慶應義塾大学, 2013.

Muminović, M. "Places as Assemblages: Paradigm Shift or Fashionable Nonsense?". *Athens Journal of Architecture*, 1(4) (2015): 295-309.

Muminović, M. "Place as Assemblage: Abstracting, Diagramming and Mapping". *Athens Journal of Architecture*, 5(1) (2019): 61-76.

Müller, M., and C. Schurr. "Assemblage Thinking and Actor-network Theory: Conjunctions, Disjunctions, Cross-fertilisations". *Transactions of the Institute of British Geographers*, 41(3) (2016): 217-229.

Nail, T. "What is an Assemblage?". *SubStance*, 46(1) (2017): 21-37.

Passia, Y. and P. Roupas. "An Apparatus for Mapping Urban Complexity". In *Machinic Assemblages of Desire: Deleuze and Artistic Research*, 3 (2021): 419.

Patt, T. "Assemblage Form: An Ontology of the Urban Generic with Regard to Architecture, Computation, and Design". https://www.researchgate.net/publication/312865898_Assemblage_form_an_ontology_of_the_urban_generic_with_regard_to_architecture_computation_and_design - January 2016.

Platt, L.C. and D. Medway. "Sometimes ... Sometimes ... Sometimes ... Witnessing Urban Placemaking from the Immanence of 'the Middle'". *Space and Culture*, 25(1) (2022): 105-120.

Purcell, M. "A New Land: Deleuze and Guattari and Planning". *Planning Theory and Practice*, 14(1) (2013): 20-38.

Roffe, J. and H. Stark. "Deleuze and the Non/human". In *Deleuze and the Non / human* (Introduction). London: Palgrave Macmillan UK, Introduction, 2015, 1-16.

Saldanha, A. *Space after Deleuze*. Bloomsbury Publishing, 2017.

Samadi Kafi, Negin. *Unfolding the Palimpsestuous Folds of Place, Based on Theory and Methodology of Assemblage; Case Study: Historical District of Tehran*. Ph.D. Dissertation in Urban Planning, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran, 2025.

Savage, G.C. "What is policy Assemblage?". *Territory, Politics, Governance*, 8(3) (2020): 319-335.

Secor, A. "2012 Urban Geography Plenary Lecture Topological City". *Urban Geography*, 34(4) (2013): 430-444.

Searle, G. and S. Darchen. "New Urban Sustainability Policies: Deleuze and Local Innovation Versus Policy Mobility". *Planning Theory and Practice*, (2023): 1-7.

Shih, Y.C. *Thickness of Borders: Walking Routes as Mediation in an Urban Space*. 2021.

Shehata, L.M., H.S. Gabr, and A.H. Alsadaty. "Constructing a Conceptual Tool of Sociable Public Places: An Integrated Approach". *JOURNAL OF ENGINEERING AND APPLIED SCIENCE*, 67(3) (2020): 547-564.

St. Pierre, E.A. "Deleuze and Guattari's Language for New Empirical Inquiry". *Educational philosophy and Theory*, 49(11) (2017): 1080-1089.

Stevenson, F. "Stretching Language to Its Limit: Deleuze and the Problem of Poiesis". *Concentric: Literary and Cultural Studies*, 35(1) (2009): 77-108.

Walsh, Z., J. Böhme, and C. Wamsler. "Towards a Relational Paradigm in Sustainability Research". *Practice, and Education,* Ambio, 50(1) (2021): 74-84.

Wang, J. "Urban Assemblage". *The Wiley Blackwell Encyclopedia of Urban and Regional Studies*, 2019, 1-6.

Wiertz, T. "Biopolitics of Migration: An Assemblage Approach". *Environment and Planning C: Politics and Space*, 39(7) (2021): 1375-1388.

→

Urban Dispositif? Governing Life in an Age of Climate Change", *Environment and Planning D: Society and Space*, 32(1) (2014): 49-64; Y.C. Shih, *Thickness of Borders: Walking Routes as Mediation in an Urban Space*. 2021; G.E. Marcus and E. Saka, "Assemblage", *Theory, Culture and Society*, 23(2-3) (2006): 101-106.

۱۲۷. دُلوز و گاتاری باور دارند که در هیچ موجودیّتی هیچ خط مستقیمی وجود ندارد؛ یعنی شهر، بدن‌های انسانی و غیرانسانی، و فضا همگی به‌صورت غیرخطی هستند و موجودیّت‌ها در رویدادهای تصادفی و اتفاقی می‌توانند بازتولید شوند (C. Gabrielsson, et al., *Deleuze and the City*, 8).

128. organizational

129. emancipation

۱۳۰. «بودن» به‌معنای یگانگی و بیانگر همهٔ چیزهایی است که متفاوتند. پشت هر چیزی می‌توان «تفاوت» را یافت. ولی پشت «تفاوت» هیچ‌چیزی نیست (Delanda, *A New Philosophy of Society*). این همان ایدهٔ مطلق‌بودنِ «تفاوت» است. ایدهٔ تفاوت یعنی ایجاد و خودسازندگی و خودآفرینی (دلوز، *یک زندگی (اسپینوزا، نیچه، هیوم، برگسون، فوکو، بکت، شیزوکووی، لایب‌نیتس، فلسطین، قطعات و یک زندگی ...)*). این تفاوتْ منفی نیست بلکه اساساً مثبت و خلاقانه است؛ چون ایجاد جدیدی را به‌همراه داشته

←

→

است (F. Haghighi, *Is the Tehran Bazaar Dead? Foucault, Politics, and Architecture* (Cambridge Scholars Publishing, 2018), 145).

۱۳۱. lines of flight: به‌واسطهٔ جریان‌های ریزوماتیکی میان موجودیّت‌ها، امکان ظهور خطوط پرواز تنش‌زا با جنبهٔ قلمروزُدایی ایجاد می‌شود که این خطوط فراتر از هستیِ موجود (بودن) حرکت می‌کنند وبا وارد کردنِ تنش‌ها و شدّت‌ها بر الگوی فعلی «بودن»، قابلیت برهم‌زنی ساختار و انتظام‌یافتگی آن را دارند و با ایجاد اتصال میان موجودیّت‌های مختلفْ امکان ظهور واقعیت‌های آشکارنشده را فراهم می‌کنند و درواقع ذهنیت‌ها را نسبت‌به هر آنچه هست منحرف و به‌سوی فضای بالقوه سرشار از امکان‌ها جلب می‌کنند. تداوم یا عدم تداوم آنها به نسبت میان شدّت تنش‌زایی‌شان با نیروهای تنش‌زُدای مقابله‌گر بستگی دارد (B. Anderson and C. McFarlane, "Assemblage and Geography", *Area*, 43(2) (2012): 124-127; Hallward *Out of This World: Deleuze and the Philosophy of Creation*; T. Wiertz, "Biopolitics of Migration: An Assemblage Approach", *Environment and Planning C: Politics and Space*, 39(7) (2021): 1375-1388; D. Marsh and M. Śliwa, "Making a Difference through Atmospheres: The Orange Alternative, Laughter and the Possibilities of Affective Resistance", *Organization Studies*, 43(4) (2022): 477-496.).

۱۳۲. Event: هر زایشی به‌منزلهٔ موجودیّتی است که رویداد تلقی می‌شود و می‌تواند توان ایجابیّت را داشته باشند (Delanda, *A New Philosophy of Society: Assemblage Theory and Social Complexity*, 5) و در نقش کنشگری است که می‌تواند «ایجاد» کند و این ایجاد(ها) شاید با معکوس‌کردن رابطهٔ بین نیروهای فعلی بتوانند نمود یابند (Haghighi, *Is the Tehran Bazaar Dead? Foucault, Politics, and Architecture*,244)؛ و ازآنجاکه احتمال هر رویدادی می‌تواند وجود داشته باشد، هیچ‌گونه منطق، الگومندی، یا ساختار ازپیش طراحی‌شده‌ای را نمی‌توان برای آن در نظر گرفت (Delanda, *A New Philosophy of Society*). رویدادهای دُلوزی ریزوماتیک هستند و بخشی از یک فرایند دائماً در حال تغییر و ادامه‌دار هستند. رویدادها نه‌تنها در فضا تجلی می‌یابند، بلکه از طریق فضایی بودن خود، واقعیت مادی را نیز تغییر می‌دهند و پیکربندی مجدّد می‌کنند (C. Beck and F.X. Gleyzon, "Deleuze and the Event(s)", *Journal for Cultural Research*, 20(4) (2016): 329.). با وقوع یک رویداد در فضای بیکران امکان‌ها، تأثیر و شدّت و تنش‌های عاطفی و امواج آن پخش می‌شود (Müller, M., and C. Schurr. "Assemblage Thinking and Actor-network Theory: Conjunctions, Disjunctions, Cross-fertilisations". *Transactions of the Institute of British Geographers*, 41(3) (2016): 229.). عاملیّت‌ها و روابط میان آنها به‌منزلهٔ رویدادهایی هستند که می‌توانند رویدادهای زیادی را ایجاد کنند (B. Jervis, *Assemblage Thought and Archaeology* (Routledge, 2018),33).

۱۳۳. the middle: دلوز این را فضایی تعریف می‌کند که در برابر هر گونه قطعیّت، مبدأ سلسله‌مراتب مقاومت می‌کند. این فضاها شامل جریان‌هایی هستند که در لایه‌های زیرین و روئین و میانی شهر حرکت می‌کنند؛ و درنتیجه می‌توانند امکان رویش، شکل‌گیری، و نمود رویدادهای تأثیرگذار را رقم بزنند (بوندس و تنتوکالی، ۲۰۱۷، ص ۸؛ کولمن، ۲۰۱۳، ص ۹ و ۱۵).

Boundas and Tentokali, *Architectural and Urban Reflections After Deleuze and Guattari*, 8.

134. Platt and Medway, "Sometimes ... Sometimes ... Sometimes ... Witnessing Urban Placemaking from the Immanence of 'the Middle'", 2,6.

۱۳۵. در مثال از تأثیرگذاری (در شدت‌های کم و زیاد) می‌توان به کشف برج و باروی عصر صفویه حوالی دروازهٔ پانصدسالهٔ عبدالعظیم یا کشف حصار صفوی بر روی دروازهٔ محمدیّه (دروازهٔ نو) اشاره کرد. هریک از اینها به‌سان بودن زیستهٔ بالقوه‌ای هستند که به‌دست فراموشی و خاطره‌ها سپرده شده بودند (در حالتی از گازی‌شکلی هستند) ولی روزی به‌طور اتفاقی در طی تغییرات و تحولاتی (مایعی‌شکل) آشکار شدند و مجدداً ظهور یافتند (در حالتی از جامدی‌شکل آشکار شدند) و چه‌بسا در لایه‌های زیرین بازار قدیم تهران ناآشکارگی‌های فراوانی وجود داشته باشد که هنوز نمود نیافته‌اند و از پتانسیل‌ها و بالقوگی‌های فراوانی یعنی عناصر واجد ارزش تاریخی برخوردارند ولی همچنان رها شده‌اند و هنوز هیچ اقدام سازنده‌ای برای بهره گیری از ظرفیت‌های آنها نشده است.

۱۳۶. حبیبی و صمدی کافی، «پالیمپسست «لایه‌نگاری»؛ ابزاری برای تبیین کیستیِ شهر تاریخی».

۱۳۷. برشی عمود بر ساختار پالیمپسستی، و فراهم شدن امکان تجربهٔ لایه‌های نازیسته.

138. orgiastic representation

139. Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy?*, 43.

140. Boundas and Tentokali, *Architectural and Urban Reflections After Deleuze and Guattari*; Saldanha, *Space after Deleuze*, 78-109.

141. Delanda, "Deleuze and the Use of the Genetic Algorithm in Architecture".

142. orgiastic

۱۴۳. درواقع دُلوز باور دارد که «سیستم زبان را ارتعاشی و دچار لکنت کنید، به گونه‌ای‌که سیستم در عدم تعادل دائمی است» (F. Stevenson, "Stretching) Language to Its Limit: Deleuze and the Problem of Poiesis", *Concentric: Literary and Cultural Studies*, 35(1) (2009): 78.).

۱۴۴. در مقالهٔ حاضر به قالب چهارمی از زمان در فضای توپولوژیکی در هم‌زمانی‌های گذشته، حال، و آینده یا زمان / بی‌زمانی توجه شده که متفاوت از سه قالب قبلی متعارف و پذیرفته‌شده از زمان بر شرح زیر است: ۱) «زمان کوتاه و زودگذر» که معرف زمان وقایع زندگی منفرد که چندان دوام و پایایی ندارند، ۲) فرایندها و سیکل‌ها که با واژگانی چون دهه، ربع‌قرن، و یا نیم‌قرن مشخص می‌گردد، که به مورخ اجازه می‌دهد شکل تداوم پدیده‌ای تاریخی را رصد کند و از این طریق به تفهیم رویدادها و وقایع منفردی که قالب اول یعنی زمان کوتاه در اختیار وی می‌گذارد، بپردازد، ۳) «زمان بلندمدت» که به تحولات و دگرگونی ساخت‌ها و نظام‌های کلان در تاریخ می‌پردازد.

۱۴۵. Singularity : مطابق فلسفهٔ دُلوز، هریک از حالات بودن یک موجودیّت، نظیر شهر، به‌منزلهٔ یک «تکینگی» است که ثبات و ساختار آن موقتی و ناپایدار است، بنابراین موجودیّت شهر در زندگی خود تکینگی‌های چندگانه‌ای دارد (R. Coleman, *Deleuze and Research Methodologies* (Edinburgh University Press, 2013, 10).).

۱۴۶. به‌طور مثال این احجام فضایی می‌توانند بیانی از روابط میان «کلان‌شهر تهران، بازار قدیم تهران، بازشوها و روزنه‌های بازار، تابلو، و انسان» باشند.

147. the perpendicular dive

۱۴۸. منظور کره‌هایی فرضی است که با مرزهای فضایی زردرنگ محصور شده‌اند.

149. experimentation

150. Deleuze and Guattari, *What Is Philosophy?*, 111.

151. Ibid, 189.

152. becoming

153.Ibid, 110.